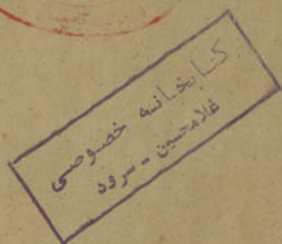
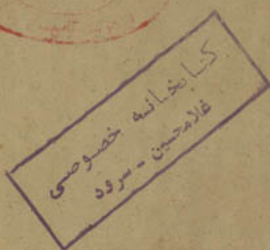
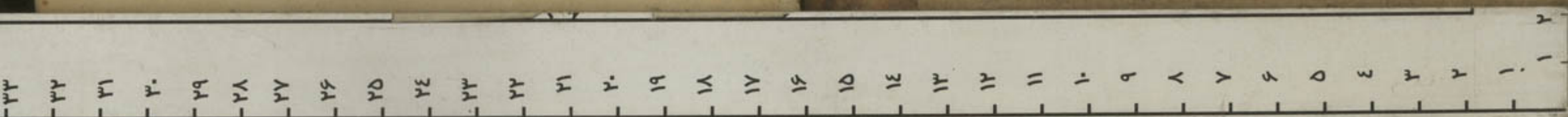


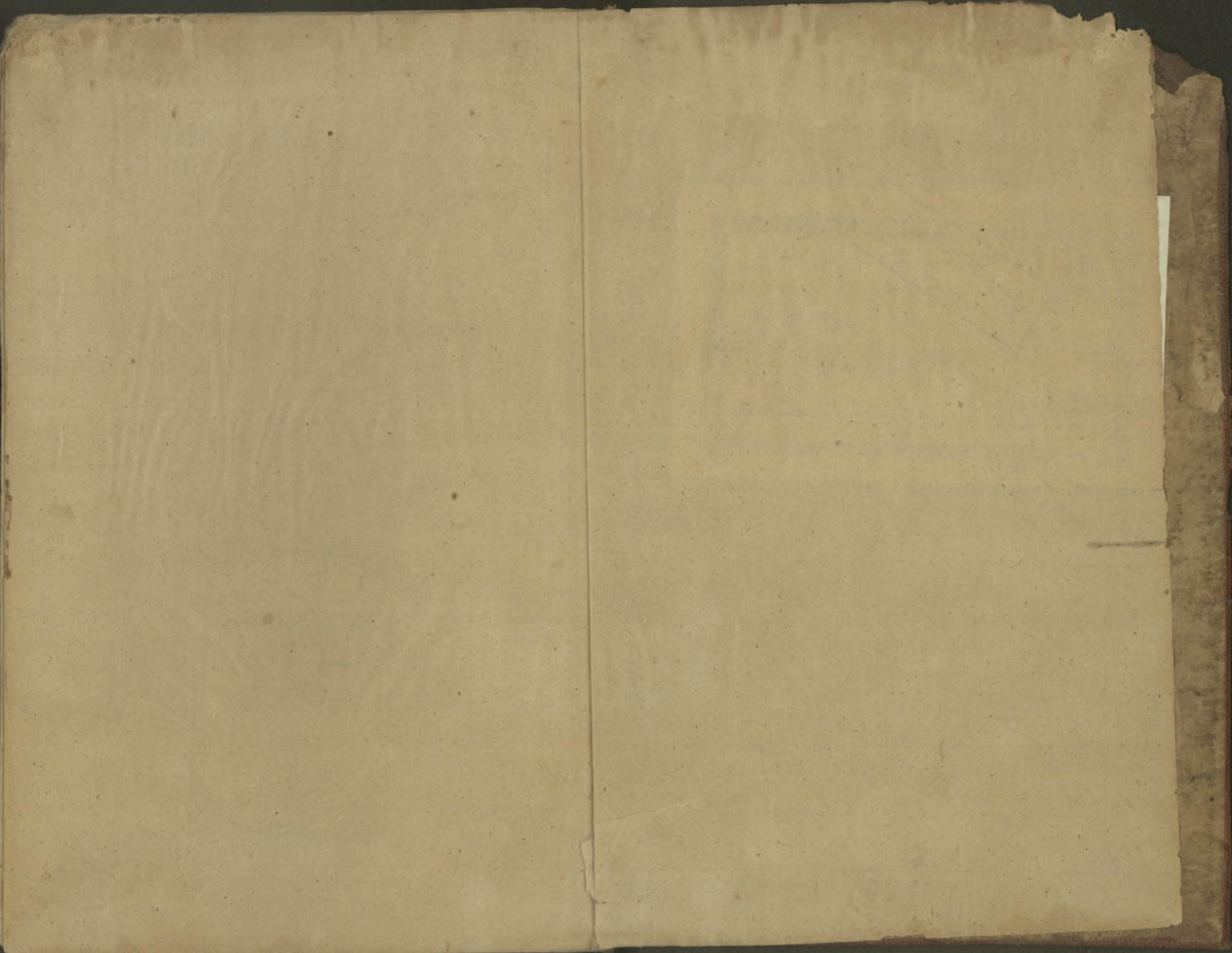
۱۰۷



کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود


۱۰۷

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود





بسم الله الرحمن الرحیم

شایستهٔ سریر سلطنت و فرمان روائی زیبندهٔ افسر خلافت و کشورکشائی بلند
اقبالی تواند بود که نهال مرادش از جویبار رحمت ایزدی سرسبز و شاداب باشد
و نخل دولتش در گلشن عدالت سر برکشیده و شمع احسانش بفروغ انوار مکارم ارباب
جهان را روشن و منور دارد و لمعات تیغ همتش زنگ زدای ظلمت کفر گردد و
ترشحات سحاب مکرمتش افسرده کیهان جهان پر آب و رنگ طراوت و لطافت
بخشد چشمه سار دین و دولت باب مرحمتش تشنه لبان بادیهٔ ناکامی
سیراب چند سازد و از فیض فضل معدلتش خارزار چمن ملک رشک بهشت
شود و بدستیاری سیاستش خار آشوب و فتنه از بیخ و بن برکنده آید انتظام کار
و انتظام سلسلهٔ کون و فساد بکف کافی و رای صافی او منوط و مربوط
استعداد و استحقاق این کرامت در ذات اقدس حضرت شاهنشاهی
... قدرت بود بتاریخ روز پنجشنبه یازدهم شهر جمادی الثانی سال
باعث مسعود و زمان محمود که مختار انجم شناسان رصد بند بود د

افروز ارتفاع آسمانه و فروغ جاه و دارائی یافت خطبهٔ جهانداری و ا
والقاب سامی سامعه افروز گشت سکه دولت و اقبال باسم همایون
افروخت و چون خطیب بالقاب مستطاب حضرت شاهنشاهی زبان
خرمن خرمن زر و گوهر نثار شد مستمندان کام دل برگرفتند و آرزومندان گنج
را گوهر اموده ساختند از های کوکب تازه روی چهره نشاط افروخت خطاب القاب
ابو المظفر نور الدین محمد جهانگیر پادشاه غازی بر منابر دولت ثبت شد ارکان دولت
و اعیان سلطنت که بسعادت حضور شرف اختصاص داشتند و سران سپاه که
در صوبجات سر البلاد خدمت جان فشانی بتقدیم میرسانند در خور شایستگی خویش
بازه یا دم آب و صاحب فرق عزت برافراختند جبین اخلاص بر نیاز بسجود
شکر این موهبت نورانی گشت و زبان نیاز بنوای تهنیت بلند آوازه گردید مقرر شد
که خاقان گیتی ستان را عرش آشیانی متکفل باشند و هر جا در کتاب اقبالنامه
که عرش آشیانی نوشته آید مراد آنحضرت خواهد بود شریف میرزا خواجه عبدالله
قلم که از درگاه والای اکبری روی سعادت یافته در خدمت شاهزاده بلند اقبال
در هنگامی که ایشان برهنمونی دولت و بدرقهٔ توفیق متوجه ملازمت
توهم کوه از ناپسندیده خویش شعاب جبال دهر بپناه
وابهای مسموم نم جانی نوازت از استماع این نوید جان

مسجود قدسیه استان نمود انا ساخت و بخطاب امیر الامرای و منصب
روکالت سر رفعت بفلک شود مهر اشرف او دکن الجواهر قیمتی آراسته
مبارک خود پیرایه کردن نخوت آتو ساختند مرزا جان بیگ را که در زمان
شاهزادگی دیوان بود بخطاب وزیر الملک اختصاص بخشیده با مرزا غیاث بیگ
در خدمت دیوانی شریک نمودند مرزا بخطاب اعتماد الدوله سرفراز یافت و شیخ
فرید بخاری را منصب پنجهزاری ذات و سوار بلند مرتبه گردانیده بوالا پایه میر بخشی
بخشیدند شیخ از سادات موسوی است و در صغر سن بخدمت حضرت عرش آشیانی
انار الله برهانه پیوسته بیمامن تربیت آنحضرت ترقی و تصاعد نموده بمنصب میر بخشی
فرق عزت برافراخت اگرچه سمت بخشی داشت لیکن بخشی بود وزیر نشان
چند سال دفتر تن را که لازم خدمت دیوانیست از یار رشیدی دیوان بجانب خود
نیده محال جاگیر را بارباب طلب تنخواه میشود ظاهر و باطن شیخ بغایت آراسته
بخیده بود بزرگی و دولت از و قدر و شرف داشت او از بزرگی و دولت
ت را با سخاوت فراهم آورده خیر بالذات بود در فیض بر روی خلق باز کرده
رسیدی چهره ناکامی در آینه خیال نه دیدی در آغاز سلطنت مصدر خدمتی شده
این دولت بران استحکام پذیرفت چنانچه عنقریب بجای خود گزارش
ت را چه بالسنک را بمراحم بیکران اختصاص بخشیده بخلعت فاخره

جهار قرد

جهار قب و شمشیر مرصع و اسب خاصه لطف نموده بصاحب صوبگی
خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش را با نواع عواطف و اقسام نوازش
ساخته در ملازمت اشرف نگاه داشتند میرزا جعفر مخاطب با صف
بهار آمده دولت استانبوسی دریافت وی پسر مرزا بدیع الزمان آقا ملای
در عنفوان شباب از عراق بهندوستان آمده بوسیله عم خویش مرزا غیاث الدین
علی اصفهان سعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانا ساخت حضرت عرش آشیانی
منصب هشتصدی داخل اصفهان لطف فرمودند او راضی نشد و ترک خدمت نموده
درگاه نمود این بیت هرچند از گفتار او نیست چون درین مقام مناسب افتاده نوشته
شد **بیت** من و داغ الکنی بسینه ؛ که ما در ~~آدم~~ چنین ادم این نیستی ؛ بالجمله استغفار او
بر خاطر اشرف اقدس گران آمده کال تباه رخصت بنگاله فرمودند چون بدار الخلافت
آگره آباد رسید بخدمت مولانا قاسم کاهی شتافت مولانا پرسید که ای جوان کیستی
از کجائی و بکجا میروی میرزا جعفر بیگ مجملاً از احوال خود معروض داشت و گفت که بحکم
اشرف روانه بنگاله ام قضارا در آن ایام آب و هوای بنگاله مسموم بود کسی را که
کمتر کاری میکردند بنگاله میفرستادند اغلب ظن این بود که زنده برنگردد ملا قاسم
گفت که تو نوزک جوانی حیفم می آید که به بنگاله بروی گفت اختیار با من نیست
و حکم بجا آورده میروم هرچه مقدر است خواهد شد ملا گفت زنهار بر خدا توکل

یکی که خدا آن عذرا است که جگرگوشهٔ پیغمبر را در دشت کربلا شهید ساخت و از این نمط
سخنان چند خوش طبعانه بیان کرد میرزا جعفر بیگ چون به بنگاله موسی خان نهانی
حاکم بنگاله بیمار بود بعد از روزی چند ودیعت حیات سپرده مظفر خان بجای او منصوب
گشت شورش معصوم کابلی و باغی شدن قاقشالان بمیان آمده و مظفر خان را شهید
ساختند بعد از جعفر بیگ خواجه شمس الدین محمد خوافی اکثر از بندهای درگاه با مخالفان
موافقت نمودند و نام بردها از این آشوبگاه رخت حیات به ساحل سلامت کشیده در
فتحپور بسجود قدسی آستان جبین اخلاص را انوار اساس ساختند از اینکه او را الحق و ثنا
کامی از درگاه رانده بودند و او برهمنونی سعادت و بدرقهٔ توفیق باز حضور آن درگاه
رسانید بر خاطر حق شناس پسندیده آمد در اندک مدتی بخطاب آصف خانی و منصب میر
بخشیگری و القاعده نمود بوالا پایهٔ وزارت بلند آرائی شده و با اعراض خدمت دیوانی
را بغایت خوب و مرغوب کرد نفس الامر آصف خان جوانی بود بظاهر و باطن آراسته
فهم تیز و فطرت بلند داشت و این از وست که هر چه من گفتم یقین کرد تر از لیق و با مغز
است شعر را خوب میگفت و نثر را پسندیده مینوشت تاریخ دان بود مثنوی در بحر
خسرو شیرین گفته شعرهای خوب دارد این چند بیت از آن نوشته میشود بیت
ز لو تشنین جام شب در چشم ساقی ⁘ اثر از جی جومی در شیشه باقی ⁘ سلاح جنگ در دستش
چنان جست ⁘ که گویی همچو تیر از پنجه اش رست ⁘ ز شوق آنجا که اینجا دیگر افتاد ⁘

مرا اینجا قلم از دست افتاد ⁘ دو کس را در بیابان خطرناک ⁘
جگر چاک ⁘ چو دست سعی کوته شد ز چاره ⁘ نفسها اوفتاد اندر شماره
مساح بیابان ⁘ امانت دار گنج آب حیوان ⁘ لبالب کوزه چشمه بر
نزدیک لب هر یک چو آورد ⁘ سوی آن یار دیگر کرد اشارت ⁘ چنین تا زهر
شان شد بغارت ⁘ ببالین گاه شان خضر ایستاده ⁘ بجز بیم بی انصاف داده ⁘
بمرگ از زنده یکصد بار خوشتر ⁘ خجل از کرده خود با سکندر ⁘ نهاده آینه دل
در برابر ⁘ در و نسخه گرفت از عکس دلبر ⁘ چون در عهد دولت و زمان سلطنت حضرت
عرش آشیانی توجهی که آنحضرت باستیصال راناه مبذول بود بحسب تقدیر الهی نسق شایسته
نیافت و در اواخر مدت سلطنت شاهزاده و ولیعهد با لشکر عظیم بدان مهم رخصت فرمودند
و ایشان نیز دل نهاد این کار نشده بطالی استرضای خاطر اشرف بصوب الرایش
عطف عنان نمودند و استیصال آن وخیم العاقبت در عقدهٔ توقف ماند بعد از آنکه تخت
خلافت بجلوس جهان افروز آرا استیک یافت افتتاح این عقدهٔ دشوار را از جمله مقاصد
مقصم داشته سلطان پرویز را با لشکر گران و توپخانهٔ عظیم بدان صوب رخصت فرمودند
و آصف خان با تالیقی شاهزاده سربلندی یافت لیکن چون در دیوان قضا بر آمده
این کار و گشایش این عقدهٔ دشوار بکلید همت صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی
رقم زدهٔ کلک تقدیر بود درین مرتبه نیز نگاری از پیش نرفت و سلطان پرویز عطف عنان
نموده در دار السلطنت لاهور رکذشت پدر عالیقدر پیوست چنانچه بجای

ملک بدایع نگار خواهد شد ان شاء الله تعالی در خلال این حال محمد قلیچ خان
صوبه گجرات فرق عزت برافراخت دلاور خان افغان را حکومت لاهور
دار ساخته بدان صوب رخصت فرمودند و وزیر خان بدیوانی ولایت بنگاله و
تفویض جمع الصوب دستوری یافت جشن یازدهم شهر ذی قعده هزار و چهارده هجری نیر اعظم
به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود و نخستین سال از جلوس همایون بهار
نوروزی فرخی اغاز شد افسرده دلان خاک نشین را روز بازار نشاط

بیت درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند ۞ جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند
بساط سبزه لگدکوب شد بهای نشاط ۞ ز بس که عارف و عامی برقص برجستند

و بآیین حضرت عرش آشیانی دولتخانه را با قمشه گرانبهای انواع ظرایف
نفایس تزئین داده آرایش جشن بادشاهانه ترتیب دادند تا روز شرف
یکی از سران دولت بزم نشاط آراسته بلوازم پیشکش پرداختند از اعاظم سوانح که در
مبادی این سال پرتو ظهور افکنده رنجش خسرو و ختم العاقبت است از سعادت
خدمت پدر والا قدر و تفصیل این اجمال آنکه خسرو دماغش از مالیخولیا
موهوم و آثار خیالهای خوش آمد گویان خانه برانداز آشفته و سراسیمه گشته و این
مالیخولیا در مغز خاطرش جا گرفت و همواره از خدمت پدر رنجیده متوحش می
بود هر چند آنحضرت بنوازش دلجوئی شفقت و التفات وعده او را دلجوئی می فرمودند
او بیشتر متوهم و متردد می زیست تا آنکه شب یکشنبه هشتم ذی الحجه بعد از القضات

نجوم با معدودی که محرم راز و محل اعتماد بودند از ارک دارالخلافه
اودبار پیش گرفته بعد از نصف امیر الامراء خبر یافته بحضرت حکم
خبر موحش را معروض داشت رای جهان آرای چنین تقاضا
بادشاهزاده جوان بخت سلطان خورم را بتعاقب آن سرگشته بادیه ضلال
رخصت فرمایند امیر الامرا التماس نمود که صلاح دولت آنست که بنده را این
دستوری باید حکم شد که چنین باشد در آخر ملهم غیبی بخاطر اقدس مظاهر پرتو افکند که
شاهزاده عالیمقدار را بجای خود سریرآرای دولت فرمود اعتماد الدوله را از خدمت
باز دارند و موکب اقبال همعنان فتح و فیروزی بتعاقب او شتابد و باین عزیمت
شیخ فرید میر بخشی را با اکثری از امرا و منصبداران بسعادت حضور اختصاص
داشتند کرم و کبر ابطال منقلا رخصت فرمودند باختیار ساعت سعید نشده
شب جمعه رایت فتح و فیروزی برافراشتند در سواد شهر صبح مراد دمیده
را بفروغ اقبال روشنی بخشیده درینوقت میرزا حسن پسر میرزا شاهرخ رفیق
بعضی در ظلمات ادبار راه گم کرده سراسیمه میگشت گرفته آوردند و بشگون مبارک
در زندان مطالبات مقید و محبوس فرمودند اهتمام خان کوتوال
مقرر گشت در نواحی متره حسن بیگ بدخشی که بحکم اشرف از کابل بدرگاه والا
می آمد بخسرو و همراهان او دوچار شد و چون از جانب حضرت شاهنشاهی مطلق
داز بن طلب استشمام مهیاتی مینمود در اصل سرشت بدخشان نفیه و شورش

و داده با سیصد جوان بدخیش عطف عنان نموده طریق بغی و کفران
گرفت و در اثنای راه از سوداگران وغیره هر کس پیش می آمد احوال او
ت کرده سرمایه ها را باتش بیداد سوخته از دود دل مظلومان اندیشه
کرده طی راه ادبار مینمود خصوص اسپان سوداگری و طوایل بادشاهی هر جا
بنظرش در می آمد متصرف گشته بهمراهان خود قسمت میکرد پیاده ها را سوار ساخته
همراه میگرفت قضا را دلاورخان که متوجه لاهور بود در مقام پانی پت خبر آمدن
خسرو شنیده فرزندان خود را از آب جمنه گذرانیده بسرعت هر چه تمامتر متوجه لاهور
شد که پیشتر از و بحصار لاهور در آمده باستحکام قلعه و برج و باره پردازد عبدالرحیم
دیوان لاهور که بحکم اشرف متوجه لاهور بود با دلاورخان پیش آمد دلاورخان حقیقت
زار نمودن خسرو خاطرنشین او ساخت و او توفیق نیافت که فرزندان را از
آب گذرانیده خود با دلاورخان مرافقت و موافقت نماید بالجمله دلاورخان بجانب
لاهور شتافت و او پیش رفته خسرو را دید خسرو او را ملک الوزرا خطاب
داده دیوان خود کرد القصه بسرعت هر چه تمامتر مسافت طی نموده بجانب لاهور
رجعت ادبار کشید شیخ فرید نیز در دنبال او در داشت و بتوزک میرفت بعضی از امرا
مهابتخان از خصومتی که با شیخ داشتند حرفهای مخل معروض میداشتند و
در ابنا دولتخواه متهم می ساختند و عرض مینمودند که شیخ فرید دیده و دانسته
خسرو را پیش انداخته میرود و قصد گرفتن او نمی کند والا هرگاه خواهد

خود را باو میرساند و کارش را تمام میسازد تا آنکه هم
شیخ فرستاده ازین مقوله تهدیدات فرمودند و شیخ اسلام از
اخلاص و قرار داد خود با شیخ گذرانیده دلاورخان به لاهور رسیده
میرزا حسین دیوان و نورالدین قلی کوتوال باستحکام برج و باره پرداخته و بر
را بالا بر آورده شرایط تحصن بهمت گماشتند مقارن این حال خسرو به لاهور
پیوست و چون در دولت را بروی خود مسدود یافت بلوازم محاصره و فراهم
آوردن لشکر و ترتیب اسباب ضلالت و ادبار پرداخت و از درون و بیرون
نایره قتال و جدال اشتعال پذیرفت و درین چند روز خسرو قریب دوازده
هزار سوار فراهم آورده و چون آگاهی یافت که شیخ فرید با عساکر منصوره بحوالی آب
سلطانپور رسیده و موکب اقبال حضرت شاهنشاهی نیز منقلا را قوی بیت
دارد و درین زودی تسخیر قلعه متعذر بود با گریز دست از محاصره بازداشته بمقابل
عساکر اقبال شتافت میر جمال الدین حسین انجو که بنصیحت خسرو از درگاه آمده
بود در ظاهر شهر ملاقات نمود هر چند نصایح ارجمند رهنمونی سعادت و نیکبختی
شد از غایت غرور و پندار اثر نکرد و نتیجه بران مرتب نگشت میر مذکور را ابهام
شب رخصت الطاف از انیاد اشته صبح بگاه که در حقیقت شام ادبار او بود خود نیز از
دریا شتافت قضا را درین شب باران عظیم شد و جمع از او بسواد آقو طلب کرد
تونه

بودند چون هیچکدام خیمه با خود نداشتند بر بیشه‌ها اطراف و نواحی آن دیده
و تعدی زن و دختر مردم را بزور کشیده مطعون و مردود ازل و ابد گردیدند
بهمان حال سوار شد خود را بر جملهٔ ارباب زوال و نکال رسانیدند از جای
روز شیخ فرید خبر آمدن خسرو را شنیده بکشتی و پل مقید نشده باریکه توکل باب
راند و تمام فوج او بیمن اقبال بی‌زوال حضرت شاهنشاهی پایاب عبور نمود و در آن
طرف آب میر جمال الدین حسین انجو از پیش آمده جمعیت خسرو و العجایت که آن ظاهر نمود و باغلبه
این مقدمه که موجب تردد خاطر همراهان بود از میر ناپسندیده نمود و شیخ جواب با ملایم
باو گفته رخصت داد خود با جمعی که همراه داشت جبه پوشیده مستعد کارزار گشت
متقارن این حال فوج مخالف نمودار شد و بین الفریقین نایرهٔ قتال و جدال اشتعال
پذیرفت و سادات بارهه که هراول لشکر منصور بودند داد جرات و جلادت داده بسیاری از
مخالفان را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداخته خود زخمهای کاری برداشتند از جمله سید
جلال وغیره قریب شصت نفر از سادات بر زخمهای جان ستان سرخروی دنیا و آخرت
شدند درین وقت سید کمال بخاری با برادران خود بکومک فوج هراول شتافته ادای
حقوق تربیت نمود و بهادران فوج برانغار توسن شهامت برانگیخته بمیامن اقبال
روزافزون مخالفان را از پیش برداشتند و اکثری دست بکار نبرده راه فرار پیش
گرفتند و قریب چهارصد سوار از ایماقات بدخشان علف تیغ انتقام شده در زیر
سم بادپایان عساکر اقبال پایمال ادبار گردیدند خسرو با حسن بیگ قرار بر فرار

داده آواره

داده آوارهٔ بادیهٔ ناکامی و زشت نامی گشت انتظام بخش سلسلهٔ ...
رایت فتح و فیروزی برافراشته کوس شادی در عرصهٔ مبارزت بلند ...
جواهر خسرو که همه جا همه وقت با خود میداشت با سکهپال سواری او ...
لشکر منصور افتاد و شیخ از اجدفت حضرت خلافت پناهی ارسال داشت
همان روز بشارت فتح و فیروزی بمسامع جلال رسید حضرت شاهنشاهی بر جناح استعجال
توسن اقبال برانگیخته متوجه عرصهٔ کارزار شدند و چون متفحص نمودند که خسرو بکدام
طرف سمت روی ادبار نهاده راجه باسو را که از زمینداران معتبر کوهستان شمال است
بدان سمت فرستادند که هرجا از آن سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت آگاهی یابد گرم گرفته
او را بدست آرد شیخ یک میدان را پیش از ناوردگاه فرود آمده بقیه سه ساعت از
شب گذشته که موکب منصور بمعسکر دولت پیوست شیخ از خیمهٔ خود برآمده مردمک
دیدهٔ خود بسم بادپای اقبال سود آنحضرت از اسب فرود آمده شیخ را در آغوش
عاطفت گرفته عنایت و مرحمتی که هرگز در مخیلهٔ او نگذشته بود ظاهر ساختند و شب در
خیمهٔ شیخ گذرانیده روز دیگر متوجه دار السلطنت لاهور گردیدند چون خسرو حیران و زده
بحال تباه از ناوردگاه برآمده سرگشتهٔ بادیهٔ ادبار گشت از همراهان خود کنگاش
خواست چندی از افغانان که رفیق طریق بغی او بودند گفتند که ولایت میان
دو آب و پرگنات که در آن سمت واقع است تاخت و تاراج کرده بجانب
دار الخلافت اکبرآباد باید شتافت اگر کاری از پیش رفت فبها و نعم و الا کمر قوم داخت

ممکن است که از راجه مانسنگ نیز معاونتی و مددی بشما رسد
و بندگان حضرت را کجا تاب این است که این همه محنت و تعب را متحمل
است از شما باز بدارند حسن بیک گفت که این کنگاش غلط است شما را
کابل باید شتافت چه از آب و ادم درانجو کمی نیست و بالفعل خزینه هم
در قلعه رهتاس موجود است بمجرد رسیدن بحدود رهتاس ده هزار سوار
مغل کار آمدنی در خدمت شما فراهم می‌آیند اگر بادشاه یا شما باید جنگ را آماده
ایم و اگر افغانان را بشما از ارتباط دارند بجنگ بزور کار در ساخته انتهاز فرصت و قابو را
طلبکار خواهم بود تا آنچه نصیب است از نهانخانه تقدیر چهره کشا گردد و فردوس مکانی
بابر بادشاه و حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه بیاوری همین کابل فتح هندوستان
کردند کسی را که کابل باشد هر قدر نوکر خواهد سامان میتواند کرد و مع هذا افغانان
خزانه ندارند منهم چهار لک روپیه در رهتاس دارم پیشکش میکنم چون عنان اختیار
خسرو از قبضه اقتدار آن بسیار برگشته روزگار بیرون بود کنگاش او را ترجیح
داشت و افغانان جدا گردیده بجانب هندوستان رفت ادبار کشیدند خسرو با
خواست که از آب چناب عبور نموده خود را برهتاس رساند چون باطراف
ممالک فرامین رفته بود که اشتهار جاگیرداران و کروریان وغیره از حدود متعلقه
خویش خبردار بوده هر جا ازو اثری ظاهر شود سعی در گرفتن او نمایند لاجرم در
گذرها احتیاط و تاکید بسیار میشد نخست بگذر شاهپور رفته خواستند که از آن

گذر عبور

گذر عبور نمایند هر چند تردد نمودند کشتی بهم نرسید ناگزیر
شب بود مردم او تفحص و تردد بسیار یک کشتی پر ملاح بدست ا
پر هیمه و کاه یافتند حسن بیک خواست که ملاحان کشتی هیمه را بر کشتی د
خسرو را از آب بگذرانند اتفاقا چودهری سودهره ازین شور و غوغا خبردار
آمده ملاحان را از گذشتن و گذرانیدن مانع آمد و از غوغای او مردم اطراف
آمده میر ابوالقاسم نمکین را که در پرگنه گجرات جوزد بود آگاه ساختند مقارن
انحال صبح دمید جهان را در چشم او تیره و تاریک ساخت میر ابوالقاسم خان نمکین و
هلال خان خواجه سرای و دیگر منصبداران که در ان حدود بودند فراهم آمده آن غریق بحر
ضلالت و ادبار را با حسن بیک از کشتی برآورده به پرگنه گجرات بردند و برق آزو
گرفته نظر بند داشتند روز یکشنبه سلخ شهر محرم هزار پانزده هجری خبر گرفتاری او در باغ
میرزا کامران بمسامع اقبال رسیده حکم شد که امیر الامرا بر جناح استعجال شتافته خسرو
برگشته بخت و حسن بیک تیره روزگار و عبدالرحیم مردود را بدرگاه والا حاضر سازند
روز پنجشنبه سیوم صفر خسرو را دست بسته و زنجیر در پا بتوره چنگیز خانی از طرف
چپ به پیشگاه قهرمان جلال آوردند و حسن بیک را بر دست راست و عبدالرحیم بر
دست چپ او استاده کرده بودند حسن بیک بگمان نفع موهوم بهرزه گوئی و از آن بیهوده گوی
خاطر در آمده پریشان گفتن آغاز کرد چون غرض او بر پیشگاه خاطر فیض پرتو
افکنند بحرف زدن نگذاشته حکم نمودند که خسرو را مسلسل و محبوس دارند و حسن بیک

و عبدالرحیم را در پوست خر کشیده و از کون بر دراز گوش نشانده
ردانیدند چون پوست گاو زودتر از پوست خر خشک شده حسین بیگ
پهر روز زنده نماند و به تنگی نفس درگذشت و عبدالرحیم را که پوست خر کشیده
بر دور شهر میگردانیدند از غایت بی ازرمی پوست سگ بر رو کشیدند و کوچه بازار
از قسم خیار و غیره و انچه رطوبت میداشت بر پوستش می‌افتاد میخورد و ان شب زنده
مانده روز دیگر حکم شد که از پوستش بر اورند و در یک شبان روز کرم بسیار در پوست
افتاده بعد بهر حال جان برد و چون در پرگنه بهرون والد شیخ فتح که در جهت التماس
شیخ دران مقام پرگنه اباد کرده بفتح اباد موسوم ساختند و ان پرگنه به شیخ عنایت
فرمودند و شیخ بخطاب معز تفرخان سربلندی یافت و جهت سیاست و عبرت حکم شد
که از در باغ کامران تا در قلعه دو رویه دارها نصب کرده جمعی از مفسدان سیاه بخت
را که با خسرو رفیق طریق بغی و ضلالت بودند باقسام عقوبت بر دار کشیدند و در اوراق
سابق سمت ذکر یافته که شاهزاده پرویز با فوجی از بهادران عرصه شهامت به تسخیر ملک
رانا تعین شد چون شورش خسرو بمیان امد حکم شده بود که جمعی از بندها را بر سر
ان مهم گذاشته خود با صفاهان متوجه دار الخلافت اکبراباد گردد درین وقت
که بمیامن اقبال پایه زوال اطفای نایره خسرو شد حکم فرمودند که فتح ان عزیمت
نموده عازم درگاه والا شود روز چهارشنبه نهم صفر بمبارکی داخل لاهور شد و
خسرو را بر فیل نشانده از میان دارها گذرانیدند تا همراهان خود را بان عقوبت

دیده عمل زشت خویش عبرت برگیرد و درین ایام سا
شاملو حاکم هرات خبر شنقار شدن حضرت عرش اشیانی و
حاکم فراه و ملک سیستانی را همراه گرفته با لشکر خراسان بر سر قندهار
محاصره نمود شاه بیگ خان با عتضاد اقبال روز افزون باستحکام برج
انتظام مصالح قلعه داری پرداخته مردانه پای همت افشرده و بالای ارگ
بجهت نشستن خود قرار داده که غنیم از بیرون مجلس او را مشاهده مینماید در مدت
محاصره هرگز کمر نه بسته و سر برهنه بپیالها شراب میخورد و کلاه گوشه نخوت کج نهاده
غنیم را موجود تصور نمیکند و پیوسته بعیش و عشرت مشغول بوده هم او افواج ترتیب
داده بمقابله و مقاتله بیرون میفرستد و اثار غلبه و تسلط ظاهر میسازد و بعد از استماع
این خبر حضرت شاهنشاهی جمعی از امرای و منصبداران که قرا خان ترکمان و تخته بیگ
بیگ کابلی مخاطب بسردار خان از انجمله بودند بسرداری میرزا غازی بیگ ولد میرزا جانی
ترخان بکومک شاه بیگخان تعین فرمودند اتفاقاً شاه عباس رفتن امیران سرحد را
بر سر قندهار شنیده رقعه بنام انها مصحوب حسین بیگ نام فرستاد که دست از
قلعه باز داشته هرکدام بجا و مقام خود شتابند و فرمود که حسین بیگ لشکر را از
گرد قلعه برخیزانیده خود بخدمت بندگان حضرت برود و هم اسلام که در این جرات
و گستاخی نوشته شد بگذراند بالجمله پیش از انکه افواج جهانگیری بقندهار رسند
لشکر قزلباش بحکم شاه ترک محاصره نموده بازگشت و حسین بیگ بدرگاه والا

زمین بوس دریافت و بحکم اشرف سردار خان بحکومت قندهار
بر افراخت و شاه بیگخان روانه درگاه والا شد و بعد از چندگاه
خان را عزل کرده قندهار را بمیرزا غازی لطف فرمودند و همین
حضرت هم ملک تته در جاگیر داشت و هم قندهار از عنایت اعلی حضرت او به همشان در
بزرگانه روزگار بسر میبرد در ین تاریخ شاهزاده پرویز سعادت زمین بوس دریافت
میرزا علا اکبر شاهی بحکومت کشمیر سرافراز گردید مقرب خان پسران شاهزاده دانیال را
از دکهن آورده بملازمت عنود درین ایام بیرای پسر دولتخان لودی که نوکر عمده خانخانان
عبدالرحیم بود و در اخر شاهزاده دانیال نوکر خود ساخته عنایت بسیار به پسرش ظاهر
میکردند و در محاورات بخطاب فرزندی اختصاص بخشیده بعواطف بیکران مخصوص داشتند
حسب الحکم بدرگاه امده دولت زمین بوس دریافت و بمنصب سه هزاری و خطاب صلابت خان خانجهانی
عنایت نمودند و قطب الدین خان کوکلتاش بصاحب صوبگی ولایت بنگاله از تغیر
راجه مانسنگه بلند مرتبه گردید خلعت با کمر خنجر مرصع و اسب تپچاق با زین مرصع
مرحمت فرمودند و منصب او پنج هزاری ذات پنج هزار سوار مقرر شد دو لک روپیه بصوب مدد خرج
بشاراله و سه لک روپیه بکومکیان او لطف نمودند و هم درین تاریخ جهت شاهزاده
سلطان مراد برادر خورد شاهزاده پرویز نسبت فرمود یک لک و سی هزار روپیه
نقد و جنس برسم ساجتق فرستادند و بجهت سامان طوی یک لک روپیه از نقد
و جنس بشاهزاده عنایت شد و از غرایب سوانح ظاهر شدن کتابت خان اعظم میرزا

عزیز کوکه است که براجه علیخان حاکم ولایت خاندیس در خبث و غیبت حضرت عرش
آشیانی نوشته بود عنایتی که انحضرت بخان اعظم داشتند عکس آن بوزن ان حیلی اشتباه
باشند اما چون طینت ان حق ناشناس بخبث و نفاق سرشته شده بود در بری
و بد اندیشی بی اختیار بود و بااین حال مصاحبی بود بی نظیر و بمثال در مزه عا نویسی و مسلسل
گویی و تاریخ دانیا سر آمد روزگار بود نستعلیق را بعایت خوش مینوشت با جمله کتابتی
براجه علیخان نوشته از خبث و غیبت هیچ فرو گذاشت نکرده انچه بزبان قلمش آمده
بی ملاحظه روی کاغذ بلکه روی دل خود سیاه کرده بود و جانان صاحب و قند را
بزشت نامی متهم ساخته بعیوبی منسوب داشته بود که نسبت دادن بسگان او از
بد ذاتی و سگ نفسی است اتفاقا این نوشته بعد از فتح قلعه اسیر در اموال راجه
علیخان برامده و بدست خواجه ابوالحسن افتاد و خواجه سالها با خود داشت در اخر دولت
انحضرت در ضبط خود کرد و حوصله اش بیرون انداخت و بنظر حضرت شاهنشاهی در آورد
آن ارم مجلس خان اعظم را پیش خوانده نوشته او را بدستش داده که بخواند آن بی
طفیل نیز دیر ها را سخت کرده بی محابا خواند ایستادها بیسر غلافت دهان بلعن و طعن
گشودند انچه سزاوار بود بزبان آوردند هر چند استحقاق انواع و اقسام سیاست
و خونش داشت باز همان عنایت عرش آشیانی نسبت بفریاد او رسید و جاگیرش تغیر
فرمودند روزی چند از چشم انداختند نظر بند داشتند درین هنگام نشاط انجام
جشن طوی شاهزاده خاطر فیض ماثر بنشاط شکار رغبت فرمود بجانب گجهاک و شتند

که از شکارها مقرر صوبه پنجاب است نهضت موکب کیهان شکوه اتفاق افتاد
مدت سه ماه شب و روز بنشاط شکار پرداخته عنان معاودت بدار السلطنه
لاهور معطوف فرمودند یک هزار و هشتاد و یک جاندار از بز کوهی و قچقار کوهی و
نیلگاو و گورخر و ماهی شکار شد بز کوهی که از همه کلانتر بود وزن فرمودند دو من و
بیست و چهار سیر برآمد که بیست و یک من بوزن خراسان باشد و قچقار کوهی دو من و
سه سیر برآمد که هفده من خراسان باشد و گورخر نه من و شانزده سیر که هفتاد و
شش من بوزن خراسان باشد در خلال اینحال از عرائض واقعه‌نویسان صوبه بهار
بمسامع جلال رسید که جهانگیر قلیخان را با راجه سنگرام که از زمینداران عمده آن
ملک است مبارزت اتفاق افتاد جهانگیر قلیخان تردد نمایان کرده اعلام فتح و
فیروزی برافراشت و سنگرام بزخم تفنگ آواره صحرای عدم گردید **آغاز سال ششم از جلوس ارفع نهضت رایات عالیات**
روز چهار شنبه بیست دوم شهر ذی قعده هزار و نوزده هجری آفتاب
جهانتاب بخانه شرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود و سال ششم از جلوس اقدس
بخوبی و خوشی آغاز شد جشن نوروز جهان افروز آراستگی یافت درین جشن
علیا بادشاهزاده جهان و جهانیان سلطان خرم را منصب هشت هزاری عنایت
نموده علم و نقاره و تومان توغ مرحمت فرمودند هفتم شهر ذی‌حجه بساعت مسعود
محمود رایت عزیمت بصوب کابل ارتفاع یافت قلیچ خان بحکومت و ایالت
لاهور سرافراز گشت در کوه بیدولت شکار قمرغه شد درین کوه اصلا سبزه و درخت

آغاز سال ششم از جلوس

نمیروید ازین سبب کوه بیدولت لقب یافته میگویند درین تاریخ اعتماد الدوله بوالا منصب
وزارت فوق عزت برافراخت خلعت خاصه و دوات قلم مرصع لطف فرمودند
او لعلی که چهل هزار روپیه خریده بود پیشکش کرد و خواجه ابوالحسن را بهمراهی خود
التماس نمود که سررشته دفتر و کاغذ با او باشد روز پنجشنبه هژدهم صفر هزار
و بیست هجری باغ شهرآرای کابل محل نزول رایات جلال گردید از پل مستان
که کنار شهر واقع است تا باغ مذکور بدست راست و چپ دو رویه زر نثار
کردند فقیران و محتاجان بکام دل برگرفتند در پهلوی باغ شهرآرای باغی طرح
افکنده بجهان آرای موسوم فرمودند مقرر شد که جوی آبی که از گذرگاه می‌آید در میان
این باغ جاری سازند درین هنگام که موکب کیهان شکوه در کابل نزول سعادت
داشت از عرضداشت منهیان صوبه بنگاله بمسامع جلال رسید که علی قلی بیگ استجلو که
بخطاب شیرافگن اختصاص داشت قطب الدین خان را کشت و او را نیز
بندهای بادشاهی که همراه قطب الدین خان بودند بقتل رسانیدند و تفصیل این
اجمال آنکه علیقلی مذکور سفرچی شاه اسمعیل پسر شاه طهماسپ صفوی
بود بعد از فوت شاه اسمعیل از راه قندهار بهندوستان آمده در ملتان بخانخانان
که متوجه فتح تته بود پیوست خانخانان غایبانه در سلک بندهای درگاه منتظم ساخت و
دوران یورش مصدر خدمات شایسته گشته و چون خانخانان مظفر و منصور از آن
یورش معاودت نمود حسب الالتماس او بمنصب لایق سرافراز گردید و در همان ایام

چون میرزا غیاث بیگ را نامزد او کردند چون موکب اقبال حضرت عرش آشیانی
انار الله برهانه از آگره آباد متوجه فتح دکهن شدند و شاهزاده ولیعهد را باستیصال
رانا دستوری فرمودند علی قلی بیگ بکومک ایشان مقرر شد و التفات خسروانه بحال او
فرموده بخطاب شیر افگن اختصاص بخشیدند و بعد از جلوس جاگیر او در صوبه بنگاله
لطف نموده بدان صوب فرستادند چون بعرض رسید که طبیعتش فتنه جوی و
شورش طلبی مجبول و مفطور است در وقت رخصت قطب الدین خان را اشارت
رفته بود که اگر بر جاده ثواب و سداد ثابت قدم باید بحال خود دارد و الا روانه درگاه
سازد و اگر در آمدن تعلل نماید بسزا رساند اتفاقا قطب الدینخان از طرز سلوک
معاش او بد مظنه گشته بحضور طلب نمود او عذرهای دور از کار پیش آورده خیالهای
فاسد بخاطر راه داد قطب الدین خان بی توقف و تامل جریده بر سبیل یلغار متوجه
بردوان که تیول شیر افگن مقرر بود شد او از آمدن قطب الدین خان وقوف یافته
برسم استقبال جریده با دو جلودار تاخته رسید در وقت ملاقات مردم بهجوم آورده
دور او را فرو گرفتند چون از روش آمدن قطب الدین خان بد مظنه شد سلوک آن
خان عمده مردم را مانع آمده تنها باو همراه شد و شیر افگن با سخن پرداخت
و از جبهه حال نقش عذر زایل اشتباط نموده پیش از آنکه دیگری دست بکار برد کمر و کرا خنجر
کشیده بر شکم قطب الدین خان کوکلتاش زخم کاری زد چنانچه روده های او بیرون افتاد
و او بهر دو دست شکم را گرفته باواز بلند گفت که حرامخور را مگذارید که بدر رود

ابه خان

ابه خان کشمیری که از بندها عمده بود و از شجاعت و جلادت بهره تمام داشت اسپ را
بر انگیخته زخم شمشیری بر فرق او زد و شیر افگن شمشیری بیجا با به خان زده کارش تمام
ساخت و دیگر ملازمان قطب الدین خان از اطراف هجوم آورده بزخم تیغ انتقام کارش
بانجام رسانیدند و چون قطب الدین خان نسبت کوکلتاشی داشت و از امرای عظام
ایشان بود این سانحه بر خاطر حق شناس گرانی کرد از غرایب آنکه در صوابا مجالس
مسجد عنکبوتی بنظر آن حضرت در آمد که بکلانی خرچنگ بود و گلوی ماری که بدرازی گز
فرو شرعی باشد گرفته میفشارد لحظه توقف فرموده تماشا میکردند تا مار جان
داد چون مکرر بعرض رسید که در ضحاک و بامیان که سرحد کابل است کوهی واقع
شده و دران کوه مدفن خواجه تالوت نام عزیزیست و مدت هفتصد و شصت سال از
تاریخ فوت او نشان میدهند و اعضایش از هم نریخته و مردم رفته او را می بینند
و زیارت میکنند و زحمت بر گردنش که چون پنبه را از فراز زخم بر کنند خون از زخم ترشح
مینماید تا همان پنبه را بالای زخم ننهند خون نمی ایستد چون این حرف غرابت تمام داشت
براقم اقبال نامه حکم اشرف شد که خود بدانجا رفته بتحقیق فرا ملاحظه نماید و در تفحص و
تجسس نهایت تاکید بکار برد و حقیقت را آمده بعرض همایون رساند و بجهت دیدن زخم
جراحی نیز همراه کردند کمترین بشش منزل بمقصد پیوست و شب در موضع بامیان که
جمعی از سادات سبزوار در انجا توطن دارند گذرانید روز دیگر بدیدن خواجه تالوت رفت
دران کوه دری نمودار شد مقدار دو زرع و نیم از زمین بلند تر یکی را بر فراز آن آوردم

تا او دست دیگران گرفته بالا کشد و درون آن دالانی به سه ذرع در طول یکنیم ذرع
عرض محسوس گشت و درون دالان دری دیگر و درون آن [illegible] خانه مربع چهار ذرع
در چهار ذرع صحن و سقف و دیوارها گچ کرده در غایت سفیدی و در میان خانه دری
یک تخت بزمین پیوسته و چون آن برداشته شد تابوتی بنظر درآمد بعد از آن
که تخته ها از بالای تابوت برگرفت میت را دید که با دین اسلام رو بقبله خوابانیده
اند دست چپ را بجهت ستر عورت دراز کرده و مقدار نیم ذرع کرباس هم بالای
ستر مانده و از اعضایش آنچه بزمین پیوسته است پوسیده و از میان لبهایش دو
دندان نمایان یکی از بالا و دیگری از پایان و گوشتی که بزمین پیوسته است یا لحیه از
گردن خاک خورده است و آنست که زخم شمشیر شده و بنا بر زخم غلط بوده انگشت
و ناخنهای دست و پا درست و پوست خشک بر استخوان کشیده و خطی بکاری
در میان کمر بنوعی که انگشت وسطی در میان آن درست بنشیند معلوم نشده که
سبب این چیست بعد از تفحص و تحقیق پیری را از دهی آوردند خالی از معقولیت
و شعور بنود احوال خواجه تابوت از او پرسیدیم گفت از پدر و جد خود شنیده ام
که در جنگ چنگیز خان و سلطان جلال الدین منکبرنی این مرد شهید شده والعلم عند الله
در میول ارسلان یا نام اوزبکی کرد آمده عمارت زمین پوش دریافت و سرکار
را به تیول او مرحمت نموده بود انصوب رخصت فرمودند در خلال این حال خبر رسید
که میرزا شاه رخ در مالوه ودیعت حیات بسپرد حق تعالی غریق بحر مغفرت خویش

گرداناد از میرزا انشش پسر ماند حسن و حسین که توامان قدم بعالم وجود نهاده اند و
بعد از آن میرزا سلطان که در خدمت حضرت شاهنشاهی تربیت یافته پس از او میرزا
بدیع الزمان و دیگر میرزا شجاع و میرزا معل هر کدام در خور شایستگی خویش بمناصب
مناسب اختصاص یافتند **مراجعت موکب همایون از کابل به لاهور** روز جمعه هفدهم
جمادی الاولی با بهار ریکاب از کابل کوچ کرده متوجه هندوستان شدند و مقرر شد که تا رسیدن
شاه بیگخان بکابل تاش بیگخان از شهر و نواحی خبردار باشد و از سوانح بد اندیش
همه اوارای خسرو و گرفتار شدن انها است بشامت عمل زشت خویش و تقاضا رسیدن
و تفصیل این مجمل آنکه در ابتدا روزی چند خسرو را با میر الامرا آصفخان حواله
فرمودند و مقرر شد که یک روز هر دم امیر الامرا و دیگر روز ملازمان آصفخان به پاس
دارند در روز نوبت اصفهان نور الدین محمد پسر عم او با جمعی از نوکران او
پاسبانی مینمودند و در جایی که خسرو می بود نور الدین تنها میرفت و با او در
خلوت صحبت میداشت و قرار داده بود که هر گاه محابو بدست آید بتربیت
اسباب شورش پرداخته او را از قید برآرد چون موکب منصور بجانب
کابل نهضت فرمود امیر الامرا بجهت بیماری در لاهور توقف کرده و اصفهان
را از تغیر اعتماد الدوله وزیر الملک خطاب داده اختصاص بمنصب وزارت
کل کنند با یکی بخشیدند خسرو را حواله اعتبار خان خواجه سرا نمودند در آن وقت
آنحضرت به حکیم فتح الله ولد حکیم ابو الفتح با لطف شدند و میان نور الدین محمد و

حکیم فتح الله را لطائف دوستی قوی نمود هرچه بخاطر آوردند که خسرو را از حبس برآورده
بسلطنت بردارند محمد شریف پسر اعتماد الدوله نیز با اینها همداستان شده
هندوی اعتبارخان را که صاحب اهتمام مردم او بود و در خلوت نزد خسرو راه
داشت با خود همراز گردانیدند و مقرر نمودند که هر کس را که به بیعت خود در آوردند
هندوی مذکور در خلوت به خسرو باز نماید و خسرو نشانی بخط خود بوی فرستد و در طومار
فدائیان نام او ثبت شود مدت پنج و شش ماه این هنگامه را گرم داشتند و بر
اکثر قریب چهار صد کس در زمره فدائیان انتظام یافته بودند و دولتخواهان از این
مقدمه آگاهی نداشتند و بر اندیشه آن و آهو طلب در کمین فتنه نشسته مقرر
نمودند که در اثنای راه قصد آنحضرت کرده خسرو را از قید برآورده اعلام فتنه و
آشوب مرتفع سازند اتفاقا یکی از اینها به تقریبی از رفقاء خویش رنجیده
بر همین مدعا توفیق خواجه ویسی دیوان شاهزاده جهان و جهانیان سلطان خرم
را از این مقدمه آگاه ساخت و او کرم و کیرا بخدمت شاهزاده عالمیان شتافته عرض
این ماجرا نمود شاهزاده نیز فی الفور سوار شده بخدمت پدر والاقدر شتافت حقیقت
معروض داشت و مقارن این حال اصفهان نیز خبر یافته بمنزل صلابتخان
رفت و آنچه شنیده بود مذکور ساخت بالجمله چون شاهزاده بعرض شاهنشاهی رسانید
آنحضرت از محل برآمده صلابت خان را طلبیدند و او بسرعت هرچه تمامتر آمده سعادت
کورنش دریافت و بندگان حضرت آنچه از شاهزاده شنیده بودند بیان فرمودند صلابتخان

معروض داشت که لحظه پیش از این اصفهان بمنزل من آمده این حرف را اظهار ساخت
بالجمله حضرت شاهنشاهی بر سریر فرمان روائی تمکین جسته حکم باحضار آن جمعی گرفتها
فرمودند یکی از اینها میرزا احمد اوزبک بود و دیگری جراح ترکمان که درین نزدیکی از عراق
آمده نوکر شاهزاده پرویز شده بود صلابتخان عرض کرد تا یکی از اینها بقید جان بخشی
مطمئن خاطر نشان نشود ممکن نیست که حقیقه حال مشروح و مبسوط از زبان او واقع بوقوف
اشرف رسد حکم اقدس شد که میرزا احمد را قول داده بازپرس نمایند او بعد از اطمینان
قلب حقیقه حال مشروح و مبسوط معروض داشت و همان ساعت نور الدین ولد اصفهانی
مرحوم و محمد شریف پسر اعتماد الدوله و هندوی اعتبارخان و جراح ترکمان را بردار کشیدند
صلابتخان التماس نمود که اگر حضرت در مقام تفحص و بازپرس در آیند کار هر کس بطول می
کشد صواب آنست که نوشته هندوی اعتبارخان بنظر در نیاید و بنده بحکم اشرف آنرا
در آتش اندازد و این معنی سبب حیات و نجات خلقی شد از جمله اگر اصفهان روز
بصلابتخان نرسیدی این حرف سربسته ماندی غالب ظن آنکه او نیز بردار کشیدن
ساختی و در باب حکیم فتح الله حکم شد که تشهیر کرده بر خر واژگون سوار سازند و منزل
بمنزل با این رسوائی می آورده باشند از غرایب آنکه قاسم بیگ که بخطاب دیانت خانی
سرافرازی داشت و با حکیم فتح الله نفاق خاطر ظاهر میکرد در زمانی او را بدولتخواهی منسوب ساخته
عرض نمود که در منازل که خر وی راه غبار عداوت کم کرده او را درست ادبار گشت فتح الله بمن
گفت که صلاح دولت درین است که ولایت پنجاب را باو داده این صحبت را کوتاه باید

ساخت فتح الله مسکر شد و طایفه رجوع بوکنند نمود مباهله کرده بودند یازده روز بگذشته
بود که آن بی‌سعادت بشامت کردار خویش گرفتار آمد و سوگند دروغ کار خود کرد و
چون جلال‌آباد محل نزول رایات جلال گشت غیرتخان حاکم آنجا بحکم اشرف داد شست
اندازی شکار قمرغه طرح افکند و در یکروز سیصد جانور از قوچ کوهی وغیره شکار فرمودند
و شاه بیگخان از قندهار آمده دولت زمین‌بوس دریافت او از تربیت یافته‌های
حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بود و درین دولت مصدر خدمات شایسته گشته شمشیرها
نمایان زده بمناصب علا و مراتب بلند ترقی و تصاعد نمود مدتها حکومت قندهار داشت
تا بود بشوکت و اقتدار روزگار بسر برد و درینولا بخطاب خان دوران و صاحب
صوبگی کابل و ضبط افغانستان سرافراز ساخته کمر خنجر مرصع و فیل مست و اسب خاصه
مرحمت نمود از مقام بابا حسن ابدال رخصت الصوب فرمودند پیرخان پسر دولتخان
لودی که منصب سه هزاری و خطاب صلابت خانی داشت اختصاص بخطاب والای خانجهانی
بلند مرتبه گردانیدند دهم ماه شعبان بدار السلطنه لاهور نزول اجلال اتفاق افتاد
میر خلیل الله ولد غیاث الدین محمد میرمیران از اولاد امجاد شاه نعمت الله ولی که
سلسله ایشان از غایت اشتهار محتاج به تعریف و توصیف نیست در عراق و
خراسان بزرگ و جاه دولت نظیر خود ندارند از عراق آمده دولت زمین‌بوس
دریافت و منصب یکهزاری ذات و سیصد سوار لطف نمود جاگیر معمور بخواه فرمودند
و عجالة الوقت سی هزار روپیه برسم مدد خرج عنایت کردند درینولا اصفهانی

التماس

التماس ضیافت نمود با اهل محل بمنزل او تشریف فرموده و پایه قدرش افزودند
موازی ده لک روپیه از جواهر نادر و اقمشه نفیس و چینهای فغفوری و ختائی برسم
پیشکش معروض داشت آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه باو بخشیدند مرتضی خان از گجرات
انگشتری لعل بدخشی که نگین و نگین خانه و حلقه آن از یک پاره لعل تراشیده بودند
بوزن یک مثقال و پانزده سرخ بغایت خوشرنگ و خوش آب برسم پیشکش فرستاده بود
مقبول خاطر اشرف پسند افتاد و الحق تا حال مثل این تحفه بنظر در نیامده و
لعل دیگر قطبی شش پهلو تراشیده بوزن دو مثقال و پانزده سرخ در غایت خوبی و
لطافت قیمت هر کدام بیست و پنج هزار روپیه شد مقارن این حال فرستاده شریف
مکه با مکتوب محبت طراز و پرده در خانه مبارک رسید هشت هزار روپیه از آنحضرت بدستار شریف
تلطف فرموده بمتصدیان مهمات علا حکم فرمودند که موازی یک لک روپیه از هر جنس
که باب آن ملک باشد بجهت شریف روانه سازند معاودت لوای آسمان‌سای از لاهور
بمستقر سریر خلافت اکره روز یکشنبه نهم ماه شوال نهضت موکب اقبال بصوب دار
الخلافت اکبرآباد اتفاق افتاد قلیچ خان بحکومت دار السلطنه لاهور و قوام الدین
خوافی بدیوانی صوبه مذکور مقرر گردیدند روز پنجشنبه هفدهم ذی قعده دار الملک دهلی
محل نزول رایات جلال گشت و در منزل اسلیم گر که سلیمخان افغان در ایام حکومت
خود بر لب آب جون اساس نهاده چهار روز مقام فرمودند الحق سر منزل
دلنشین ایست چون ساعت درآمدن بدار الخلافت نزدیک بود از دهلی بکشتی

نشسته متوجه مقصد گردید ندراجه بانسکر از قلعه تهاس آمده دولت بار یافت
یکصد زنجیر فیل بر سم پیشکش گذرانید **آغاز سال سیوم از جلوس مسعود** او روز پنجشنبه
دوم ذی حجه سنه هزار و شانزده هجری آفتاب عالمتاب به برج حمل سعادت تحویل
ارزانی فرمود سال سیوم از جلوس جهانگیری آغاز شد در موضع رنکته که در پنج کروهی
دار الخلافت واقعست جشن نوروزی آراستگی یافت درین جشن دل افروز
خانجهان بمنصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار سرافراز شد خواجه جهان بخدمت
بخشیگری ممتاز گشت روز دوشنبه پنجم ماه مذکور بساعت سعادت قرین داخل
ارک دار الخلافه شد ندراجه بر سنکدیو یوز توتغون پیشکش کرد در جمیع جانوران
از انسان و حیوان توتغون میشود لیکن در حیوانات خوش نما است و بر قدر بیش می
افزاید و در انسان بخلاف آن زشت و مکروه می باشد باز و جره و شاهین و باشه
و شکره و زاغ و کلک و کنجشک و دراج و بودنه و طاوس و آهو و چکاره توتغون
دیده شد از غرایب وقایع آنکه جلال الدین مسعود پسر میر کسو ودیعت حیات سپرد
و مادرش از غایت تعلق و دلبستگی در حالت احتضار فرزند دلبند افیون خورده
بعد از فوت پسر یکدو ساعت رحلت نمود و مقارن اینحال با یمال کلاونت از
عالم گذشت و محبوب معشوقش اشیلا غایت مفرط بوی داشتند او را اکثر زنده گر
توجه خاطر با و ظاهر می ساخت و افیون از دست او میخورد بعد از فوت لعل
افیون خورده رفیق راه عدم شد در هندوستان رسمیست مشهور که زنان بعد از مردن

شوهر زنده

شوهر زنده با آتش در آمده جان فدای محبت می سازند و بسیار شده که ده نوزده
بیست نفر از زن و کنیز با آتش در آمده باستقلال تمام سوخته اند اما از مادر نسبت به
فرزند شنیده نشده درین هنگام عزت نوجام صالحه بانو صبیه قاسم خان را از
در عقد ازدواج خود در آورده بپادشاه محل مخاطب ساختند و چون خبر فوت جهانگیر
قلیخان حاکم بنگاله رسید اسلامخان را بجای او صاحب صوبه بنگاله گردانیده حکومت
صوبه بهار و پتنه را به افضلخان پسر شیخ ابو الفضل مقرر فرمودند جهانگیر قلیخان لاله
بیک نام داشت از غلام زادهای میرزا محمد حکیم بود بعد از فوت میرزا بخدمت حضرت
عرش آشیانی پیوست و الخدمت شاهزاده کلان مرحمت نمودند صاحب نفس
قوی بود و کارهای عمده از وی بتسخیر مهو گشت در جلدانی و حق رسوخ تمام داشت
درین ولا جهانگیرخان را منصب سه هزاری ذات و دو هزار بالفعل سوار و خلعت و
اسپ و فیل و یک خنجر مرصع لطف نموده باستقبال رانا مقهور رخصت فرمودند
و دو هزار سوار موجود با سرداران کاردیده بکومک او مقرر گشتند و به بالفعل
نفر احدی و دو هزار توپچی پیاده و هفتاد توپ دگجبال و شتر و شصت زنجیر فیل و بیست
و یک لک روپیه عنایت شد میر خلیل الله پسر میرمیران یزدی که مجملی از احوال
او در اوراق سابق ثبت ذکر یافته بمرض اسهال ودیعت حیات سپرد در
چهارم ماه ربیع الاخر راقم اقبالنامه بخطاب معتمدخان ممتاز گشت خانخانان
سپه سالار بحکم اشرف از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت و دو تسبیح مروارید

وچند قطعه لعل و زمرد برسم پیشکش گذرانید قیمت آن یک لک روپیه شد و سوای جواهر
اقسام نفایس از هر جنس بنظر درآورد و راجه مالسنگه دستوری یافت که بوطن خویش
رفته سامان یورش دکن نموده بالفعل بشتابد چون خانخانان تعهد صاف ساختن
ولایت نظام الملک که در شنقار شدن حضرت عرش آشیانی فتور عظیم بآن سرحد
راه یافته بود نوشته داد که در عرض دو سال این خدمت را بانصرام رساند بشرط
آنکه سوای لشکری که در آن صوبه تعین است دوازده هزار سوار دیگر با دو لک روپیه خزانه
داده شود حکم بدیوانیان عظام شد که بزودی سامان نموده روانه سازند درین اولا بقصد
زیارت حضرت عرش آشیانی از دولتخانه تا بهشت آباد قریب یک کروه مسافت خواهد
بود پیاده شتافتند امرای عظام و ارکان دولت و سایر ملازمان عتبه خلافت در موکب
اقبال سعادت پذیر بودند بعد از فراغ زیارت عمارات روضه مقدسه را بتعمق نظر دیده
و سنجیده تصرفات که بخاطر مشکل پسند رسید فرمودند و مبلغهای کلی برسم خیرات
باهل حاجت عنایت شد بعمارات روضه آنحضرت پانزده لک روپیه که پنجاه
هزار تومان رایج الوقت عراق و هفتاد و پنج لک خانی رایج الوقت توران صرفی
که امروز شایع و مستمر است خرج شده حکیم علی در خانه خود حوضی ساخته و در کنج
حوض خانه در زیر آب پرداخته بود در غایت روشنی و در آن خانه تنجره رختی و کتابی
چند نهاده و هوا امکان نداشت که یک قطره آب در خانه درآید و هر کس بتماشای آن
رغبت مینمود و در آن کنج سرین آب فرو میرفت و از زینه چند پیش می آمد و پس از زینه

نردبان

بر بالای رفته

بالای رفته به بیرون خانه در می آمد و از آنجائیکه ترجمه او را کسی ندیده لیکن خشک می یافت و
می نشست و در آن خانه جای ده دوازده کس بود که با هم نشسته صحبت میداشتند آنحضرت
بقصد تماشای حوض مذکور بخانه حکیم رفته خود با آب درآمده تفرج نمودند مذکور
میکردند و حکیم را بمنصب دو هزاری سرافراز ساخته بدولتخانه معاودت فرمودند درین
تاریخ خانخانان بضبط ولایت دکن دستوری یافت خلعت با کمر خنجر و شمشیر مرصع و اسب
و فیل لطف نمودند و چون از سلوک و معاش برادران مرتضی خان مردم گجرات مشتکی و
مستعفی بودند او را بدرگاه طلب فرمودند و ولایت گجرات را بمقبول خان اعظم میرزا
عزیز کوکه عنایت نمودند و مقرر شد که خود در ملازمت باشد و جهانگیر قلیخان پسر کلان
او بنیابت پدر بحکومت و حراست آن ملک پردازد آغاز سال چهارم از جلوس اقدس
شب چهاردهم ذی حجه هزار و هفده هجری نیر اعظم فیض بخش عالم به برج حمل تحویل و موفق
و سال چهارم از جلوس عالی آغاز شد میرزا برخوردار خلف میرزا عبدالرحمن دولدی
بخطاب خان عالم فرق عزت برافراخت از زمان حضرت صاحب قرانی تا حال
اجداد او درین دودمان رفیع الشان حقوق خدمت ثابت دارند و نسبت تربیت
از آباء و اجداد کلان او میرشاه ملک از اعظم امرای صاحبقران گیتی ستان بود
تا بوجه نوز از دولتخواهی و حق شناسی ازو بظهور رسید چون ذکر او در کتب تواریخ
مشروح و مبسوط نگاشته کلک بدایع نگار منور خان شده بتفصیل آن نپرداخت
و باین دو سه سطر کلام مختصر ساخت چون مهم رانا جیو باید از جهات خان

تمشی نشد او را بحضرت حضور طلب داشته عبدالرحمن خان را بجای او سردار
لشکر فرمودند درین سال شاهزاده پرویز بحکومت صوبه دکن دستوری یافت و بیست
لک روپیه خزانه بجهت مدد خرج لشکر دکن همراه دادند آصفخان بوالا پایه اتالیقی
ممتاز گشت امیرالامرا و دیگر سرداران سپاه بکومک شاهزاده مقرر شدند درینولا قلندری
شیری پیشکش کرد بغایت تناور و قوی جثه در خوردی بدست آورده تربیت کرده بود
و لعلخان نام نهاده روزی بحضور طلب فرمودند که با گاو جنگ اندازند خلق انبوه
بجهت تماشای فراهم امده بودند و جمعی از جوکیان نیز در یکجانب ایستاده محو تماشای
بودند شیر بجانب جوکیان دویده یکی از انها را که برهنه بود گرفته و بطریق ملاعبت
نه از روی غضب چنانچه ماده جفت میشود بحرکت در امد و بعد از انزال اورا گذاشت
اصلا آزاری از ناخن و دندان نرسیده بود حکم فرمودند که از قید و زنجیر برآورده بگذارند
که در فضای جهروکه در اطراف دریاست بطور خود می گشته باشند و چهار شیربان
کلته چوبها در دست همراه باشند و این ادا مکرر از و بوقوع امد چون خاطر اشرف
بتماشای شیر و نگاه داشتن ان توجه فرمود شیر بچه بسیار برسم پیشکش آوردند و در فضای
طرف دریا با زنجیر و قلاده می گشتند و بهر شیری دو شیربان موکل بوده طعمه میدادند
رفته رفته شیرهای کلان و تناور بهم رسیدند یکی مردانه نام داشت و یکی فیل جنگ
و یکی شیر دل مگر انهارا با هم بجنگ انداختند و جنگ شیر در خور تماشا و این
از غرایب امورست که در عهد دولت جهانگیر پادشاه بظهور امده در هیچ عهدی و عصری

نموده

ساچق عبارت از
انچه بجهت عروس فرستند

نموده که شیر پابند و زنجیر در میان مردم بگردد و چهارده پانزده شیر فقیر دیده که در فضای
جهروکه طرف دریا می گشتند و شیربانان همراه بوده محافظت مینمودند درین سال
همایون فال صبیه مظفر حسین مرزای پسر سلطان حسین مرزا ابن بهرام مرزای
ابن شاه اسمعیل صفوی را بجهت شاهزاده عالم و عالمیان سلطان خورم خواستگاری
فرموده پنجاه هزار روپیه نقد سوای جنس بساچق ارسال داشتند بسیادت پناه
مرتضی خان موافق پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار جاگیر تنخواه فرمودند اسلام خان صاحب
صوبه بنگاله بمنصب پنجهزاری ذات و سوار بلند مرتبه گردید و چون مکرر بعرض رسید
که مهم دکن که بلشکری همراه شاهزاده پرویز تعین یافته متمشی نمیشود و دنیاداران دکن
لشکرها فراهم آورده باعتضاد عنبر برافراخته قدم جرات و بی باکی پیش نهاده دم از
استقلال و استکبار میزنند خانجهان را با ده هزار سوار دیگر که سیف خان باره
و حاجی بیگ اوزبک و سلام الله عرب برادرزاده مبارک عرب حاکم حویزه و سنبول
از انجمله بودند بکومک و مدد شاهزاده تعین فرمودند و خلعت خاصه زردوزی و شمشیر
مرصع و اسپ خاصه با زین مرصع و فیل خاصه و تومان توغ بخانجهان عنایت
نمودند و براقم اقبال نامه حکم شد که نزد عبدالله خان شتافته از جمله ده هزار
سوار که باستیصال رانای مقهور تعین اند چهار هزار سوار از و گرفته در نواحی اجین
و مندو بخانجهان رسانیده معاودت نماید درین تاریخ موکب کیهان شکوه بعزم
شکار بصوب پرگنه باری نهضت فرمود آغاز سال پنجم از جلوس والا روز یکشنبه

بیست و چهارم ماه ذی حجه هزار و هفده هجری خورشید گیتی افروز به بیت الشرف حمل
سعادت تحویل ارزانی داشت و سال پنجم از جلوس میمنت مانوس بفرخی و فیروزی
آغاز شد جشن نوروز نگارگاه پرکنه باری آراستگی یافت چون هوا رو
بگرمی نهاده بود عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف داشتند درین سال از عرایض
صاحب صوبه و واقعه نویس کابل بمسامع جلال رسید که ولی محمد خان والی توران
بخدمت شاه عباس فرمانروای ایران التجا برده و تفصیل این مجمل آنکه چون ولی محمد
خان از تخت دولت بهره‌ور شد از آغاز سلطنت تا چهار سال بقانون عدالت و اطوار
پسندیده روزگار بسر برده بداد دهش و حسن سلوک مردم را از خود راضی و خورسند
داشت و آخر از بدفرجامی و نحوستی که در طالعش ودیعت نهاده دست
قدرت بود ترک اطوار ستوده نموده از سیرت نیک خویش برگشت و ستمکاری و
دل‌آزاری پیش نهاد خود ساخته چند سر از امرای اوزبکیه را که عمده‌های دولت
او بودند قتل نمود مثل رستم ارغون و حاجی بی قوشبیگی و میا سید یار منقبت و
شاه کوچک و بیا دیوان بیگی تکمیان اینجماعه به برادرزادهای او امام قلیخان
و نذر محمد خان مراسلات پیوسته دارند تقلیل رسانید و دلهای خاص و عوام
از اطوار ناپسندیده و کردار ناهنجار او نفرت داشتند در خلال این حال امام قلیخان کلذ ید
و نذر محمد خان به تحریک چندی از امرای اوزبکیه بر وی خروج کرده بسیاری از ملک
بتصرف در آوردند و ولی محمد هر چند دست و پا زد نرسید اقبال روی برتافت

دولت

دولت پشت داده جمعیت بجهت بهبود و اصلاح کار خود می اندیشید نتیجه برعکس
میزاد چون چنین دانست که روزگار برگشته و فلک ستیزه کاری پیش گرفته ناگزیر
دل از ملک و دولت برکنده بخدمت دارای ایران پناه برد که مگر بامداد و کومک او
کاری از پیش برد شاه نیز مقدم او را گرامی داشته خود باستقبال برآمد و از گرم
خوئی و دلجوئی بافراط کرد این طور اوقات بحالت پسندیده و خوش نهایت
دقیقه فرو گذاشت ننمود و مجلس عالی ترتیب فرموده خوشوقت میداشت شنیده شد
که روزی در باغ خود مجلس آراسته خان را ضیافت کرد اتفاقا جوئی که در میان
مجلس جاری بود و اطراف آن چراغان افروخته فرشها افکنده تخته چوبها
بر روی جوی گذاشته بودند که مردم تردد توانند کرد اتفاقا شاه دست ولی محمد خان
را گرفته سیر مینمودند خواست که از جوی بگذرد در اثنای گذشتن ولی محمد خان
که کیفیت سرشار داشت در میان جوی افتاد شاه نیز موافقت نموده خود را در
آب انداخت که مبادا خان غریق بحر خجالت گردد دست خان را گرفته از آب برآورد
و ولی محمد خان پنجاه و پنج روز در اصفهان گذرانیده از شاه دستوری خواست و چون
اوزبکان بیاد او نوشتجات فرستاده او را طلبیده بودند و قزلباش را امنائی و
تحمل میدانست بکومک وعده مقید نشده جریده عطف عنان نمود و بعد از آنکه
بسرحد خود رسید تهیه سپاه و استعداد جنگ پرداخته کرم و کرایه تخت
ملک در آمد و با امام قلیخان در نواحی سمرقند جنگ کرده شکست خورد و اسیر پنجه

تقدیر گشته بقتل رسید و مدت سلطنت او شش سال کشید از غرایب اتفاقات
که در مجلس بهشت آیین بظهور آمد واقعهٔ فوت ملا علی احمد مهرکن است او در
صفت مهرکنی از یکتایان روزگار بود و آنچه او بر فولاد می‌کند مگر ملا علی
بر کاغذ تواند نوشت پدرش ملا حسین نیز مهرکن بود و نقشی تخلص میکرد و مرد
درویش نهاد مبارک نفس بود در مکتب خانهٔ حضرت شاهنشاهی راه داشت و تکرار
سبق ایشان مینمود و باین نسبت آن حضرت ملا علی را خلیفه میفرمودند شرح این
سانحهٔ عجیب بر سبیل ایجاز و اختصار آنکه شب پنجشنبه جمعی از قوالان سرود
میگفتند و شادی برسم اهل تقلید استماع می‌کرد و این بیت میرخسرو بیت
هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی ؛ من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی ؛
و میان خانهٔ این سرود بود حضرت شاهنشاهی بجانب ملا علی احمد توجه فرموده
پرسیدند که حقیقت این بیت چیست او پیش آمد و معروض داشت که از
پدر چنین شنیده ام که روزی حضرت سلطان المشایخ شیخ نظام الدین کلاه
بر گوشهٔ سر کج نهاده در لب آب جون بر پشت بامی نشسته تماشای غسل هنود
و عبادت آنها میکردند در این وقت میرخسرو حاضر می‌شوند شیخ بجانب میر متوجه
می‌شوند از قدم قدم ادب پیش نهاده و در کنار آب پنهان میفرمایند که طریق عبادت
این جماعت را می‌بینی میر این را میخوانند هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی
میر با تامل روی بجانب شیخ کرده بر زبان جاری میسازند که من قبله راست کردم

بر سمت

سمت کج کلاهی ملا علی احمد مصرع ثانی را اتمام ناکرده بیخود وار افتاد تمام شد و
از عجایب امور که در همین ولا سانح گشت بهم رسیدن خبر وحشت در پتنه و شرح این واقعه
بر سبیل اجمال آنکه افضلخان حاکم صوبه بهار بجانب کهور کهبور که بتقدیر مجدداً جاگیر او
عنایت شده بود از پتنه شصت کروه مسافت متوجه گردید و در پتنه شیخ بنارسی و
غیاث بیگ را که دیوان الصوبه بود با جمعی از منصبداران گذاشت اتفاقا قطب نام
مجهولی از مردم اوچه در لباس درویشان و بزی ایشان بولایت اوچه که در نواحی
پتنه واقع است رسید و بآن مفسدان واقف طلب رابطهٔ آشنایی و جمعیت بهم رسانیده
اظهار نمود که من خسروام و از قید و زندان گریخته باینجا آمده‌ام اگر با من همراهی کرده امداد
و اعانت نمایند بعد از آنکه کار من رونق پذیرد با شما شریک دولت من خواهند بود
و آن مفسدان ساده لوح را بالکلمات ابله فریب از راه برده با خود متفق ساخت و قبض
انها شد که این خسرو است جمع کثیر از سوار و پیاده بر گرد او فراهم آمد و بسرعت هرچه تمامتر
خود را به پتنه رسانیده متوجه درون قلعه گشت و شیخ بنارسی از اضطراب و هول جان
باستحکام قلعه و بستن در نپرداخت و مخذولان از دروازهٔ قلعه درون در آمدند
و او با غیاث بیگ از راه دریچه که بطرف دریا بود راه ادبار سپرده خود را بکشتی رسانیده
نزد افضلخان روانه گردید و مفسدان اسباب و اموال افضلخان و خزانهٔ بادشاهی را
متصرف گشته بداد و دهش پرداختند و بسیاری از بیدولتان شهر و نواحی نزد او جمع شدند
و این خبر وحشت اثر در کهور کهبور با فضلخان رسید و شیخ بنارسی و غیاث بیگ نیز

حضور ابا افضلخان رسانیده صورت واقعه را باز نمود و تروفشین او ساختند که این
خبر و نیت افضلخان باعتقاد اقبال بیزوال متوجه استقبال آن گروه حرام ادبیه
شد و چون خبر آمدن افضلخان بوی رسید قلعه را بیکی از معتمدان خود سپرده با
جمعی از سوار و پیاده که بر گرد او فراهم آمده بودند قدم ادبار پیش نهاده در کنار آب
بهت بین عرصه پیکار زرت آراست و از آنجا که اقبال روز افزون هم جا و هم وقت قرین
فدایان جانسپار است باندک زد و خورد شکست خورده سلک جمعیت مخالفان از هم
گسیخت و دیگر باره قدم ادبار بیرون قلعه نهاد لیکن از اضطراب نتوانست باستحکام
دروازه و برج باره بپرداخت و افضلخان پاشنه کوب بیرون قلعه در آمده و
سراسیمه بیرون خانه افضلخان رفته در را محکم بسته و تا سکه بهر درون خانه
زد و خورد نموده بسی کس را از زخم تیغ ضایع ساخت بعد از آنکه عاجز و زبون شد و هم امان
او از بیم جان قرار بر فرار نموده راه ادبار سپردند از آن خانه بر آمد افضلخان او را
دید و خان بجهت تسکین این فتنه و اطفای نایره فساد فی الفور او را بقصاص رسانید
و این اخبار متعاقب یکدیگر بمسامع عز و جلال رسید و فرمان شد که شیخ بنارسی و
غیاث بیگ و دیگر منصبداران که در حراست شهر و قلعه تقصیر نموده اند از همانجا سر و
ریش تراشیده و معجر پوشانیده و از گون بر خر نشانیده روانه درگاه سازند و در شهرها
و قصبه‌ها که بر سر راه واقع است بگردانند تا موجب عبرت و بیداری سایر نامردان
کوته اندیش گردد و اعتضاد الخلافة الکبری مرتضی خان بصاحب صوبگی پنجاب که از اعاظم

ممالک محروسه

ممالک محروسه است اختصاص یافت تا جهان که در صوبه ملتان بود بحکومت کابل
سرافراز شد قبل ازین مهابتخان را بجهت آوردن خانخانان بدکن فرستاده بودند
درین ولا او را بجواب ابا و انحراف گذاشته خود مستر آمد بملازمت نمود و بعد از چند
روز خانخانان نیز زمین بوس دریافت قبل ازین تعهد فتح دکن بمدت معین کرده
بود بعد از رسیدن برهانپور در هنگامی که نقل و حرکت لایق نبود و سواران و تردد مناسب سپاه
گری و کاردانی نبود سلطان پرویز با لشکر گران بالای گهات بر آورده و از بی اتفاقی
سرداران و نفاق امرا و اختلاف رایهای ناصواب سر رشته تدبیر از دست داد
و کار بجای کشید که عسرت علف مردم را آشفته حال سراسیمه گردانید و اسب و شتر بسیار
سقط شد ناگزیر با مخالفان تیره بخت صلح گونه که لایق شان این درگاه نبود کرده
به برهانپور معاودت نمودند بالجمله چون نقش بد نشست دولتخواهان حمل بر نفاق و بد
اندیشی خانخانان کرده بدرگاه والا معروض داشته پای خود را از میان کشیدند بخصوص
خانجهان نوشت که آنچه شد از نفاق خانخانان است یا این خدمت را مستقلا بدو باید
گذاشت یا او را بدرگاه طلب فرموده این نواخته و بر داشته خود را بخدمت تسخیر دکن
مقرر باید فرمود و سی هزار سوار موجود بکومک این فدوی مقرر داشت تا بهمین اقبال
روز افزون شاهنشاهی در عرض دو سال تمام ملک بادشاهی را که در تصرف غنیم است
متخلص ساخته و قلعه را بدست آورده ضبط و نسق سرحدها نماید ملک و ولایت بیجاپور
را که در تصرف عادلخان است ضمیمه ممالک محروسه سازد و اگر این خدمت از بدست مذکور

نسق شایسته بذیرد از سعادت کورنش محروم بوده روی حضور ابه بندهای درگاه ننماید
چون کار باین حد رسید و بودن خانخانان در انجا صلاح دولت نبود سرداری ان
لشکر بخانجهان تفویض یافت و خان خانان بدرگاه والا طلب نمودند درین تاریخ
جشن طوی پادشاه زاده بلند اقبال سلطان خورم با صبیه مظفر حسین میرزای صفوی
ارا استگی یافت و حضرت شاهنشاهی با جهان جهان نشاط و کام اینا بمنزل شاهزاده
تشریف برده مجلس در خور جشن ترتیب فرمودند و باکثری از امرا خلعت عنایت شد
چون مهم دکن از باعث اتفاقیه امرا و نفاق خانخانان در عقده توقف افتاده و
اقبال بحال تباه بر ها متوجه معاودت فرمود خان اعظم را با لشکر تازه نو برسیدن صوب
رخصت نمودند خان عالم و فرید خان برلاس و یوسف خان ولد حسین خان تکریه و
علی خان نیازی و باز بهادر قلماق و دیگر منصب داران قریب ده هزار سوار موجود
بکومک او مقرر گشت و سوای این دو هزار احدی که مجموع دوازده هزار سوار باشد برفاقت
او تعین شد و سی لک روپیه خزانه با چند حلقه فیل همراه ساخته خلعت فاخره
با کمر شمشیر مرصع و اسب و فیل خاصه و پنج لک روپیه مساعدت بخان اعظم عنایت شد
و بعد از فراغ مهمات زین و روان شدن او بصوب دکن خاطر اشرف بنشاط شکار
توجه فرمود اتفاقا روزی در اثنای شکار یوزانوپ رای که از خدمتگاران نزدیک
بود بدرختی رسید که زغن چند بران نشسته بود کمان و تکمه بدست گرفته قصد
زدن انها کرد قضا را در حوالی درخت گاو نیم خورده شیر بنظرش در امد و مقارن

آنحال

این حال شیری در غایت کلانی و تناوری غضب آلود از میان بته چند که در
دران حوالی بود برخواسته روانه شد تا اکثر از دو گهری روز بیش نمانده بود چون
ذوق آنحضرت را بشکار شیر میدانست که درجه مرتبه است خود با چندی که همراه
داشت شیر را قبل کرده کس بجهة خبر کردن فرستاد چون این خبر بحضرت پادشاه
فیل بند شیر شکار رسید جلوریز متوجه آنصوب گردیدند در انوقت شاهزاده والا
قدر و دو امرا و اعتماد رای و حیاتخان و دو سه کس دیگر در موکب سعادت پیرو بودند
بالجمله شیر در سایه درختی نشسته بنظر در امد اراده کردند که بر پشت اسب بندوق اندازند
چون اسب شوخی میکرد و یکجا قرار نمیگرفت ناگزیر پیاده شده و تفنگ را درست
ساخته انداختند شیر از جای خود برخاسته حمله کرد و میر شکاری را که شاهی بدست
در برابر او ایستاده بود زخم زده بجای خود رفت و نشست باز بندوق را بر
کرده بر سه پایه نهادند و انوپ رای سه پایه را مستحکم گرفته بود شمشیری در کمر و
کلته چوب در دست داشت شاهزاده عالم و عالمیان بجانب چپ آنحضرت که جای
دل است باندک فاصله ایستاده بودند و رامداس و دیگر بنده ها در عقب آنحضرت شیر
غضب آلود برخاسته حضرت شاهنشاهی شیر الغوریات را زیر کرده تیر تفنگ از
محاذی دهن و دندان او گذشت و صدای تفنگ آتش افروز صولت و غضب او شد
و جمعی که نزدیک ایستاده بودند تاب حمله او نیاورده برهم خوردند و آنحضرت از هجوم مردم
بیک دو پهلوی مردم یکدو قدم عقب رفته افتادند و مقرر بودند که دو سه کس از اهالی با

بر سینه حق نهاده کذشتند و بعد اعتماد رای و کمال قراول باز جنودار از دست
ساخته استاده بود درین وقت شیر بر دیگری که در دست چوب بود قصد نمود انوپ رای سه پایه
را کذاشته بشیر متوجه کشت و شیر نیز بجانب او برکشت انوپ رای چوبی که در دست
داشت دو بار دو دسته بر سر شیر فرو کوفت شیر او را بر زمین انداخته هر دو دستش
بدهن کرفته شروع در خاییدن کرد لیکن ان چوب و انکشتری چند که در دست داشت
نکذاشت که دستهای او از کار برود و انوپ رای در میان هر دو دست شیر به پشت
افتاده بود یکدست بالای بالش حایل کرده در انوقت شاهزاده شیردل شیر شکار
شمشیر از غلاف بر اورده خواست که بر کمر شیر فرو آرد قضا را دست انوپ رای که
بنظر مبارک ایشان در امد احتیاط بکار برده شمشیر را جوهردار از دست شاه درخشند
رام داس هم زخمی رسانیدند و حیاتخان نیز چند چوب بر سر او زد انوپ رای به پهلو
غلطیده بزور زانو راست ایستاد و سینه انوپ رای نیز باسیب ناخن شیر
مجروح شده بود بعد از انکه از زیر شیر بر امد شیر او را کذاشته روانه شد از عقب شیر
شمشیر علم کرده بر سر او فرود آورد و چون روی کردانید تیغی دیگر بر صورت او انداخت
چنانچه هر دو چشم شیر بریده شد و پوست ابروی او که بزخم شمشیر جدا شده بود بر
بالای چشمهای او افتاد درین وقت صالح نام چراغچی مضطربانه امد چون تاریک
شده بود کورانه بشیر برخورد شیر بیک طپانچه او را انداخت افتادن و جان دادن
یکی بود از اطراف مردم رسیده کار شیر تمام ساختند انوپ رای بخطاب انیرای

سنکهدلن

سنکهدلن و اضافه منصب سرافرازی یافت متعاقب این حال یکی از شتران خاصه زاد
که در شکارکاه همراه می دارند مست شده قوی هیکل بنظر اشرف در امد حکم فرمودند که چهار
نیله کاو را بر بستند جمل حوض بوزن هندوستان بود بر داشته روانه شد و موازی که
یک نیله کاو دیکر بالای ان چهار نهند نتوانست بر داشت بعد از ان حکم کردند که چون
راست بایستد بر بالای ان بکذارند این مرتبه هیچ را کرفته روان شد و یقین که
از پنجاه من فزونتر بود که بالفعل من بوزن خراسان باشد در خلال این احوال در
مشکوی اقبال شاهزاده عالیقدر سلطان خورم از دختر مظفر حسین میرزای صفوی صبیه
قدسیه بوجود امد و حضرت شاهنشاهی او را پرهیز بانو نام کردند اغاز سال ششم
از جلوس معلی ششم ماه محرم هزار و بیست هجری جمشید زرین کلاه خورشید بر اورنگ حمل
بر امد و سال ششم از جلوس والا اغاز شد جشن نوروز جهان افروز الایشی یافت
و در جشن شرف یادکار سلطان ایلچی دارای ایران که بپرسش تعزیت حضرت عرش
اشیانی و رسانیدن تهنیت جلوس مقدس امده بود بسعادت ملازمت اختصاص کرفت
و سوغاتی که شاه عباس فرستاده بود از اسب تبچاق و اقمشه نفیس و انواع تحف
بنظر اشرف کذرانید خلعت لایق و سی هزار روپیه نقد که هزار تومان رایج عراق باشد.
بایلچی مذکور لطف فرمودند سواد مکتوب شاه درین اقبالنامه مرقوم میکردد اقمه
الوداد شاه والاجاه تا رشحات سحاب فیض ربانی و قطرات غمام فضل سبحانی
طراوت بخش حدایق ابداع و اختراع باشد همیشه کلشن سلطنت و جهانبانی و

چمن زار بهجت و کامرانیا اعلیحضرت فلک مرتبت خورشید منزلت پادشاه جوان
بخت کیوان وقار شهریار نامدار سپهر اقتدار خدیو جهانگیر کشورکشا خسرو سکندر شکوه
دارا انوا مسندنشین بارگاه عظمت و اقبال صاحب سریر اقلیم دولت و اجلال
نزهت افزای ریاض کامرانیا چمن آرای گلشن صاحبقرانی ثانیا چهره‌گشای جمال
جهانبانیا مبین رموز آسمانیا زیور چهره دانش و بینش فهرست کتاب آفرینش
مجموعه کمالات انسانیا مرآت جلال یزدانیا بلندی‌بخش همت بلند سعادت افزای
طالع ارجمند آفتاب ملک اقتدار سایه عاطفت آفریدگار پادشاه جم‌جاه انجم سپاه
فلک بارگاه صاحب قران خورشید کلاه عالم پناه از جویبار عنایات الهی و خشم
سازمرحمت نامتناهی سرسبز بوده ساحت اقدس حضرتش از آسیب خشکسال عین
الکمال محروس باد حقیقت شوق و محبت و کیفیت خلت و مودت تحریر پذیر نیست
بیت قلم را آن زبان نبود که راز عشق گوید باز * اگرچه از راه صورت بعد مسافت مانع
دریافت کعبه مقصود گردیده اما قبله همت والانهمت نسبت معنوی اقرب با طرات
الدالحمد که بسبب وحدت ذاتیا این نیازمند درگاه ذوالجلال و آن منهال سلسال انهت
و اجلال این معنی بتحقیق پیوسته بعد مکانیا و دوری صوری جسمانیا مانع قرب خیالیا
و وصال روحانیا نگشته رو به یک جهتی است و ازین جهت گرد ملال بر آینه خاطر
خورشید مثال نه نشسته و اتحاد مربوط گشته بعوانست روحانیا و بعو اخلت جاودانیا
زنگ زدای خاطر دوستی پرستست * هم‌نشینم بخیال تو و آسوده دلم * کاین روحانیت

که در ساغر هجرانش نیست * المنة لله تعالی و تقدس که نهال آرزوی دوستان حقیقی
ثمره مراد بار آور شده شاهد مقصودی که سالها در پرده خفا مستور بوده بر تو جمال بر
ساخت آمال جهت ما منتظران انداخته بر فراز تخت همایون و سریر سلطنت ابد مقرون
هم آغوشان انجمن آرای پادشاهی و زینت افزای سریر شاهنشاهی گردیده و لوای جهانگشای
خلافت و شهریاری بر چتر فلک فرسای معدلت و جهانداری آن رفعت‌بخش افسر و اورنگ
و عقده‌گشای دانش و فرهنگ ظل معدلت و مرحمت بر مفارق عالمیان انداخته امید
که یمن مرادبخش جلوس میمنت مانوس آن خجسته طالع همایون تخت فرازنده تخت را
بر همگنان مبارک و میمون و فرخنده و همایون گردانیده همیشه اسباب سلطنت و جهانبانیا
و موجبات حشمت و کامرانیا در تزاید و تضاعف دارا دادا امین وداد و روش اتحاد که
بین الاباء و الاجداد انعقاد یافته تبارزنیا میانه این مخلص محبت گزین و آن معدلت آیین
استقرار پذیرفته مقتضای آن بوده که چون ثمره جلوس آن جانشین مسند گورکانیا
و وارث افسر صاحب قرانیا بدین دیار رسید یکی از محرمان حریم عزت بر سبیل تعجیل
تعیین شده بمراسم تهنیت اقدام نماید لیکن چون مهم اوزبکان و تسخیر ولایت
شروان در میان بود تا خاطر جهان‌آرای از مهمات ولایت مذکور جمع نمی‌شود مرا
بمستقر سلطنت میسر نبود و در لوازم این امر خط تقصیر واقع شد هر چند رسوم و آداب
ظاهری نزد ارباب دانش و بینش چندان اعتبار ندارد اما علی ان ما کلمه بحسب ظاهر
در نظام قوام امر که منطمح نظر انسان خوار امور ظاهری نیست طی مراتب خواست ولا جرم درین

ایام خجسته فرجام که بیمن توجه خدام ملایک احترام مهمات ولایت از دست رفته بر حسب
مدعا رواج صورت یافت و بالکلیه از انطاف خاطر جمع گشته بدار السلطنه اصفهان
که مستقر سلطنت است نزول واقع شد امارت شعار کامل اخلاص راسخ الاعتقاد
کمال الدین یادگار علی سلطان را که آبا عن جد از زمره بندگان یکجهت و صوفیان صافی
طویت این دودمان شاه‌نشان و بدرگاه معلی نموده که بعد از دریافت سعادت کورنش و تسلیم
و ادراک شرف تقبیل قدم با طاعت و ادای لوازم پرسش و تهنیت رخصت مراجعت
یافته با خبار مسرت آثار سلامتی ذات ملک صفات و صحت مزاج وهاج خورشید ابتهاج
بهجت افزای خاطر مخلص خیرخواه گردد هرچند که پیوسته دوحه محبت و وداد موروثی
و مکتسبی و حدیقه خلت و اتحاد صوری و معنوی را که با زوای انهار موالات از اجرای صدر
اول غایت نضرت و طراوت پذیرفته از نشو و نما انداخته بارسال رسل و رسایل که تربیت مضافات
روحانیت محرک سلسله یکانگی و رافع علایم بیگانگی بوده باشند و روابط معنوی را با
ائتلاف صوری متفق ساخته بارجاع و انجام مهام ممنون و امید از حق سبحانه و تعالی
آن است که آن خاندان جاه و جلال و خلاصه دودمان ابهت و اقبال را تا انقراض عالم بر
مسند دارا دارد   از وقایع ناملایم که درین ولا سانح گشت تاختن احداد بر نهادیست کابل
را درین هنگام نافرجام که خانزمان باسران سپاه پیکنار و صدو نکش توقف داشت تنبیه
و معز الملک بخشی با معدودی از ملازمان خود و چندی از بندهای درگاه در کابل بود احداد
بر سکال فرصت مغتنم شمرده با سوار و پیاده بسیار حصار کابل رسیدند و معز الملک

باندازه قوت

باندازه قوت و قدرت خویش شهر را کوچه بند کرده بدفع شورش مخالفان پرداخت و چون
افغانان چند توپ شده از اطراف بکوچه بازار در آمدند معز الملک تاب مقاومت
نیاورده خود را اندرون حصار انداخت و کابلیان پای همت افشرده از پشت بام سرای
خویش آن مخذولان تیره بخت را به تیر و تفنگ گرفته جمع بقتل رسانیدند و افغانان
دل بای داده از هول جان عنان ادبار معطوف داشتند و بیمن اقبال بلا زوال
حضرت شاهنشاهی قریب بکصد کس علف تیغ انتقام شد تا دولت است گریزانیده
از آن مهلکه جان بسلامت بیرون بردند تا دعا میدانیا در بهوکر بود چون این خبر
وحشت اثر بوی رسید بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده آخر روز شهر بسته
بتعاقب آن مخاذیل شتافت و چون فاصله بسیار شده بود کاری ساخته
عطف عنان نمود مقارن اینحال قلیچ خان از لاهور آمده سعادت پابوس آن بوس
دریافت او را الحکومت کابل و استیصال احداد و ضبط افغانستان تعین نموده
صوبه پنجاب را بتیول مرتضی خان عنایت نمودند و جاگیر خانخانان و اولادش در
سرکار قنوج و کالپی وغیره تنخواه شد و مقرر گشت که خود بمحال جاگیر شتافته متمردان
ملکوره و سایر مفسدان آنحدود را تنبیه بلیغ نموده بیخ و ریشه انها را براندازد ذکر حصول استکار
صبیه اعتماد الدوله از وقایعی که درین ولا بلوامع تقدیر پرتو ظهور افکند خواستگاری صبیه
اعتماد الدوله است اگر بشرح و بسط امر قوم قلم براتع رقم گردد دفترها باید پرداخت نا
گزیر مجملی از نگارنامهای آسمانیا و بیز بکتای فلک بر صفحه روزگار یادگار میگذارد و میرزا

عیاث بیک پسر خواجه محمد شریف طهرانیست خواجه در مبادی حال وزیر محمد خان تکلو
حاکم خراسان بود و بعد از فوت وزیر محمد خان بخدمت شاه جم جاه شاه طهماسپ صفوی
پیوست و شاه وزارت یزد را بخواجه محمد شریف تفویض فرمود و خواجه را دو پسر نخستین
آقا طاهر دوم میرزا غیاث بیک خواجه صبیه میرزا علاء الدوله آقا ملا را که بفرزند
خویش میرزا غیاث بیک خواستگاری نمود و او بعد از فوت پدر با دو پسر و دختر
متوجه هندوستان گشت و در قندهار صبیه دیگر حق تعالی بوی ارزانی داشت و در فتحپور
بسعادت زمین بوس حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه ناصیه اخلاص نورانی داد در اندک
فرصت بدوام خدمت و جوهر رشد بوالا منصب دیوانی بیوتات فرق عزت برافراخت
میرزا غیاث بیک با نویسندگی و معامله فهمی بغایت نیک ذات و کارگزار بود به تتبع
شعر قدما بسیار کرده از سخن سنجان روزگار بود شکسته را بغایت متین و ادا رسا می نوشت
بعد از فراغ خدمات مرجوعه خلاصه اوقاتش صرف شعر و سخن میشد سلوک و
معاشش با اهل حاجت در مرتبه بود که هیچ صاحب غرضی بخانه او نرفت که آزرده بر
گشته باشد لیکن در رشوت گرفتن سخت دلیر و بی باک بود در هنگامی که حضرت عرش
آشیانی در لاهور تشریف داشتند علیقلی بیک استجلو که از تربیت کردهای شاه اسمعیل
ثانی بود از عراق آمده در سلک بندهای درگاه منتظم گشت و حسب سرنوشت دختر میرزا
غیاث بیک را که در قندهار بوجود آمده بود بوی نسبت فرمودند و در آخر بخدمت جهانگیر
بادشاه پیوسته بخطاب شیر افکن و منصب مناسب تربیة و اقتدار نمود و بعد از جلوس

اقدس

اشرف در صوبه بنگاله جاگیر عنایت نموده بدان صوب رخصت فرمودند خاتمت کار آن
بی عاقبت و کشتن قطب الدین خان در اوراق گذشته بجای خود رقم پذیر گشته
و چون شیر افکن بجزای عمل خویش گرفتار شده آواره بادیه عدم گردید بحکم اشرف
متصدیان صوبه بنگاله صبیه میرزا غیاث بیک را که بعد از جلوس اشرف بخطاب اعتماد الدوله
سربلندی یافت روانه درگاه والا ساختند و آنحضرت بجهت غبار آزاری که از کشتن قطب
الدین خان بر حواشی خاطر اشرف نشسته بود برقیه سلطان بیگم والده نسبی خویش بخشیدند
و مدتها در خدمت ایشان بناکامی گذرانید و چون هنگام سطوع کوکب بخت و طلوع
اختر مراد در رسید اقبال باستقبال شتافت طالع از گران خواب بیدار شد سعادت
روی آورد دولت جلوه آراست زمانه بمشاطگی پرداخت هوس گل کرد امید بر خود
بالید آرزو روا شد بالجمله از نیرنگهای آسمانی روزی در جشن نوروز جهان افروز بنظر
دوربین آنحضرت مقبول آمده در سلک پرستاران حرم سرای خلافت انتظام
یافت و آناً فآناً پایه عزت و قبول او ارتقا و اعتلا پذیرفت نخست نور محل نام
کردند و پس از روزی چند خطاب نورجهان بیگم عنایت شد جمیع خویشان و
منتسبان او بانواع مراحم و نوازش اختصاص یافتند نسب خویشی و کامروای خویشان
موقوف غلامان و خواجه سرایان اعتماد الدوله هر کدام خطاب خانی گرفتند
پسر کنیز دای دلارام نام که بیگم را شیر داده بود بجای حاجی کوکه صدر اناث شد
مدد معاشی که بعورات مرحمت میگشت صدر الصدور بمهر او معتبر میداشت

كنند خويش و تبار از تو با زومي زنيد بجن بكتي اگر يكي قيد باز كيد بود از
خطبه انجم لوازم سلطان و فرمان رواى بود هم بفضل امد يكجندي در جهد و كم قوت
و جميع امرا بكورنش امده كورنش بفرمان دادند و سكه بنام بيكم زدند و نقش سكه
اين بود بحكم شاه جهانگير يافت صد زيور بنام نورجهان بادشاه بيكم زر
و طغراى فرامين چنين نقش بست حكم عليه عاليه مهد عليا نورجهان بيكم
بادشاه و رفته رفته كارهاى كشيد كه از بادشاهى غير نامى باقى نماند مكرر ميفرمودند
كه من سلطنت را بنورجهان بيكم ارزانى داشتم بجز يكسر شراب و نيم سير گوشت
مرا هيچ دركار نمى بايد از خوبيها و نيكيها آيا بيكم چه نويسم هر جا كه كار افتاده را عقده
پيش امد و بخدمت او ملتجى گشت كه از كارش كشوده كامياب مراد ساخت
و هر كس بدرگاه او پناه برد از اسيب ظلم و ستم محفوظ ماند هر جا دختري بود
يتيم و بيكس بقصد ثواب عروس كرده در خور حالت او جهاز لطف نمود
يمكن كه در عهد دولت خويش بالفصد دختر را بقصد ثواب عروس كرده باشد
در ينولا عبد الله خان الصاحب صوبكى ولايت گجرات فرق عزت برافراخت
چهار لك روبيه بجهة سامان سپاه و تهيه لشكرى كه بكومك او تعين شده
عنايت نمودند و مقرر شد كه به نسق شايسته و انتظام پسنديده از راه بانك
ترمك بملك دكن در ايد و بجاى او راجه باسو بمهم ازنا دستورى يافت
يكى از غلامان بادشاهى كه در فن خاتم بندى و نجارى بيلتها است كارنامه از

صنعت خويش بنظر همايون در آورد كه چشم جهان بين اهل دانش و بينش مثل
ان و هيچ از منه مشاهده نكرده و هيچ گوش مانند ان از دور و نزديك نشنيده
بالجمله در هوست فندقي چهار مجلس از عاج تراشيده ترتيب داده مجلس اول
كشتى گيرانيست كه دو كس باهم كشتى ميگيرند و يكى نيزه بدست گرفته ايستاده و ديگرى
سنگ و رسنى در دست دارد و ديگرى دستها بر زمين نهاده نشسته است و در پيش
او چوبها و كمانها و طنبورها تعبيه كرده است مجلس دوم تختى ساخته و بر بالاى ان سايبان
زينت داده و صاحب دولتى بر تخت نشسته يك پاى خود را بر پاى ديگر نهاده و تكيه
بر پشت او نهاده اند و پنج نفر از خدمتگاران بر گرد و پيش او ايستاده و شاخ درختى
بر ان تخت سايه انداخته مجلس سوم هنگامه ريسمان بازيست چوبها ايستاده كرده و
سه طناب بران چوب بسته و ريسمان بازى بر بالاى ان پاى راست خود از پس
سر بدست چپ گرفته به بازى ايستاده بزى را بر سر چوب كرده و شخصى دهلى در گردن
انداخته مى نوازد و ديگرى ايستاده چشم بر ريسمان باز دارد و پنج كس ديگر ايستاده
تماشاى اندازان هيچ كس يكى چوب در دست دارد مجلس چهارم درختيست و در زير ان
درخت صورت حضرت عيسى ساخته و شخصى سر بر پاى ان نهاده و پير مردى
با ان حضرت در سخنست و چهار كس ديگر ايستاده اند مقارن اين حال فرمان شد
كه عبد الله خان بهادر فيروز جنگ از گجرات براه ناسك ترمك بولايت دكن
در ايد و اعتراض لجواه كه از خدمتكاران معتمد ان حضرت عرش اشيانى بخطاب

را جنکی و عنایت نقاره و اسب و فیل و خلعت بلند پایکی بخشیده بکومک خان مذکور
دستوری فرمودند که از تهور و جلادت بموقت خبردار باشد و قلعه رهتاس که از
اعاظم قلاع هندوستان است بمشارالیه مرحمت شد و پنج لک روپیه خزانه بجهت
خرچ لشکری که همراه عبدالله خان تعین کردیده بود مصحوب روپ خواص و شیخ دانیال
نزد خان مظفر لوا ارسال کشت دربنولا در موضع سمو که از شکارکاههای حوالی
اکبراباد است حکم قمرغه شد و فضای وسیعی را سراپردها کشیده اهو را از اطراف بمیان
ان در اوردند و تا هفت روز با اهل محل بنشاط شکار خوشوقت بودند و نهصد
و هفده اهو از نر و ماده شکار شد و ششصد و چهل و یک اهو زنده کرفتار شده
بود ازین جمله چهارصد راس بفتحپور فرستادند که در میدان چوکان بگذارند و
از اب و علف انها خبردار باشند و قریب بکصد اهو را حلقهای نقره در بینی
انداخته در همان صحرا ازاد ساختند و تتمه که به تیر و تفنک زده بودند بامرا و سایر
بندهای درکاه قسمت فرمودند چون بوضوح رسید که بعضی از امرای سرحد چند امری که
به ایشان مناسبتی ندارد بعمل می ارند فرمان شد که بعد ازین پیرامون اموری که
در ضمن فرمان تفصیل یافته و مخصوص سلاطین است نکردند اول انکه در جهروکه
ننشینند و بندهای بادشاهی را تکلیف چوکی و تسلیم نکنند و فیل جنک نیندازند و
در سیاست اذیتی را اکور نکنند و کوش و بینی نبرند و ملازمان خود را خطاب ندهند
و بندهای بادشاهی را کورنش و تسلیم نفرمایند و هنگام برامدن نقاره ننوازند و

هرکاه

هرکاه اسب و فیل بنوکران خود میدهند جلو و چابک بر دوش نهاده تسلیم نفرمایند و
بندهای بادشاهی را پیاده در جلو خود نبرند و انچه بانها نویسند مهر بر روی کاغذ نکنند اغاز
سال هفتم از جلوس شاهنشاهی روز سه شنبه سیزدهم محرم هزار و بیست و یک هجری جشن جلوس شد
درین جشن خسرو پادشاه در روز یکشنبه بخسرو قرقچی استثنا رو داد و از عدهای ان دولت
بود بتقدیسی استان امده سعادت زمین بوس دریافت و مقارن این حال عرضداشت
اسلامخان مشتمل بر قتل عثمان و پاک شدن ان مرز و بوم از لوث افغان رسید اکنون
مجملی از خصوصیات بنکاله بجهت شادابی سخن رقمزده کلک بیان ساخته بر سر مدعا میرود
بنکاله ملکیست وسیع از اقلیم دویم طول ان از بندر چاتکام تا کدهی چهارصد و پنجاه کروه و عرض
از کوههای شمالی تا سرکار مداران دو صد و بیست کروه جمع ان تخمینا شصت کرور دام است
که یک کرور و پنجاه لک روپیه باشد در زمان سابق حکام انجا همیشه بیست هزار سوار و یک
لک پیاده و یکهزار فیل و چهار پنجهزار کشتی از نواره جنکی و توپخانه و غیره داشته اند و از
عهد حضرت عرش اشیانی ولایت بنکاله در تصرف اولیای دولت ابد قرین است لیکن
جمعی از افغانان تیره بخت در سرحدهای ان ملک مانده بودند و عمده انها عثمان بود
در زمان انحضرت اور اکثر با عساکر اقبال مبارزتها اتفاق افتاد خصوصا در ایام
حکومت راجه مانسنکه جنکهای نمایان کرد و استیصال او میسر نشد تا انکه دربنولا که اسلامخان
بصاحب صوبکی بنکاله سرافرازی یافت فوجی بسرداری شجاعت خان ترتیب داده بر
عثمان تعین فرمود و اکثر امرای نامی که در ان صوبه بودند مثل کشور خان پسر قطب الدین خان

کوکر و افتخار خان و سیدادم بارهه و شیخ اجهه و معتقد خان و پسران معظم خان و لعل خان
و دیگر چند با کومک او مقرر گشتند و بعد از آنکه بحدود متعلقه او رسیدند نخست رسول زبان
دان سخن فهم نزد او فرستاده نصایح خردپسند رهنمونی فرمودند چون بخار نخوت و
غرور در کاخ دماغش جا گرفته بود بجواب التفات ننموده در کینه ناکرده جلدی و دلیل
داشت عزم مبارزت جزم کرد و دولتخواهان از استماع این جرأت تهور جسته بر شده
آماده قتال و جدال گشتند چون خبر بعثمان رسید که بهادران رزم جوی پای همت
پیش نهاده مستعد کارزار اند او نیز ترتیب صفوف ادبار پرداخته در برابر آمد و هر
فوج با فوج مقابل خود گرم و گیرا ایجاد و تقاتل پرداخت آن از عفریت زیاده که
فیل مست جنگی که اعتقاد قوی خود میدانست پیش انداخته بر فوج هراول تاخت
و سیدادم بارهه و شیخ اجهه بمدافع ارباب ضلالت پای همت افشرده جان نثار
کردیدند و افتخار خان سردار فوج برانغار نیز داد تهور و جلادت داده بسعادت
شهادت رسید و جمعی از نوکران قدیم او جان نثار گشتند و همچنین کشور خان
سردار فوج جوانغار نیز مردانه کارزار کرده بوالا پایه شهادت فایز شد
تا آنکه بسیاری از مخالفان بدسرانجام علف تیغ خون آشام گشته بر خاک هلاک
افتاده بودند چون چندی از سران سپاه در راه اخلاص جان نثار شدند
آن متهور بیباک از کشتهای خود حساب برگرفته بجته نام فیل مست را پیش رو
داشته خود بر فوج غول تاخت و چون بسیار فربه و بطین بود درین روز بر

فیل بوده

فیل بوده دار سوار بود پسران و برادران و خویشان شجاعتخان در برابر غنیم پای
همت افشرده داد مردی و جان فشانی داده بظفر بسعادت شهادت رسیدند و گروهی
زخمهای منکر برداشته از کار ماندند و چون فیل مذکور بشجاعتخان رسید آن برق دشمن
سوز برچه بر خرطوم فیل زد بعد از آن دست بقبضه شمشیر زده دو زخم پیاپی در
بر جبهه فیل رسانید ناگاه جمدهر کشیده دو جمدهر زد فیل از غایت مستی و دلاوری
غضب آلود قدم پیش نهاده شجاعتخان با اسپ زیر کرد و آن شیردل فیل افکن
مانند برق لامع از اسپ جدا شده و نام جهانگیر بادشاه را بر زبان آورده راست
ایستاد و درینوقت جلودار او شمشیر دو دستی بر دستهای فیل زده فیل از ضرب
آن زخم بزانو در آمد و شجاعتخان بدستیاری جلودار فیلبان را از فراز فیل بزیر
کشید و بجمدهر زخم دیگر بر خرطوم فیل زد فیل ازین زخم فریاد کنان برگردید و قدمی
چند رفته افتاد و اسپ شجاعتخان با اسپ و ازار برخاست و شجاعتخان سوار اسپ
مقارن این حال مخالفان فیل دیگر بر علم شجاعتخان دوانیدند و علمدار را با اسپ
زیر کرد شجاعتخان نعره کشیده علمدار را خبردار ساخت و گفت مردانه باش که من
زنده ام جمعی که در گرد و پیش علم بودند دست به تیر و شمشیر برده زخمهای کاری به فیل
رسانیدند و علمدار را سوار ساختند و شجاعتخان در پای علم ایستاده از باطن پیر و
مرشد خود استمداد همت نموده درینوقت تفنگ که اکثری از سران سپاه جان نثار
شدند و بقیه السیف زخمهای منکر دست از کار باز داشته فقط لطیفه غیبی بودند

اقبال پادشاه جوان بخت بجلوه در آمد و تفنگی از غیب بر پیشانی آن ذمیم الاوقات
رسید ولیکن عثمان دریافت که ازین جان بر نخواهد برد تا رمقی داشت لشکر
را بر جنگ ترغیب و تحریص مینمود و چون آثار ضعف و زبونی در خود و لشکر خود
بر جنگ ترغیب مشاهده نمود عنان ادبار معطوف داشته نیم جان خود را به بنگاه
رسانید و عساکر منصور تا لشکرگاه تعاقب کرده عنان باز کشیدند و چون دو پهر
از شب سپری شد عثمان درگذشت و ولی برادر و ممریز پسر او خاک ادبار بر فرق
روزگار خود بیخته خیمه و خرگاه را بر جا مانده در دل شب با دل پاره پر از نهیب جنود
باطل ستیز را برداشته بمکمن خود شتافتند قراولان لشکر فیروزی اثر ازین سانحه
آگاهی یافته شجاعت خان را مطلع ساختند و دولتخواهان صلاح در تعاقب دیدند لیکن
بجهت تردد و ماندگی و تجهیز و تکفین شهیدان و تیمار مجروحان در آن روز تعاقب در عقده
توقف افتاد و از اتفاقات حسنه معتمد خان که در آخر بخطاب لشکر خانی سرافراز گشته
و عبدالسلام پسر معظم خان و دیگر بندها با سیصد چهارصد سوار و چهارصد توپچی تازه
زور در موقت رسیدند و شجاعت خان این مردم همراه گرفته بتعاقب آن گروه شتافت
چون ولی از عزیمت شجاعت خان آگاهی یافت نجات خود را منحصر در بازگشت یافته
کس نزد دولتخواهان فرستاده پیغام گذارد که عثمان که باعث این همه شورش و
آشوب و فتنه و فساد بود از کار رفت و وجود سبکبار گشت و حق تعالی شر اورا از
ما کفایت کرد ما هم بنده و مرید پادشاهیم اگر شجاعت خان قول بدهد غلامی درگاه را اختیار

سعادت جاوید اندوخته روی امید بتقبیل آستان نهاده فیلان عثمان را برسم
پیشکش میگذرانیم شجاعت خان و معتمد خان و دیگر بندها دلاسای اینها نموده قول دادند
و روز دیگر ولی برادر عثمان و ممریز پسر او با دیگر برادران و خویشان آمده شجاعت خان
را دیدند و چهل و نه زنجیر فیل برسم پیشکش آوردند و شجاعت خان تمام بندها را همراه
گرفته در جهانگیر نگر به اسلام خان پیوست و چون در اکبرآباد نوید این فتح بمسامع
اقبال رسید اسلام خان را بمنصب شش هزاری ممتاز ساخته شجاعت خان و سایر بندها
را که در استیصال عثمان مصدر ترددات پسندیده شده بودند باضافهٔ منصب [illegible]
نمودند و شجاعت خان بخطاب رستم زمان اختصاص یافت از سوانح رفتن عبدالله خان
از گجرات بدکن و بناکامی مراجعت نمودن است و شرح این مجمل آنکه رای جهان آرای
تقاضا فرمود که راجه مانسنگه و خانجهان و امیر الامرا و مرزا رستم با لشکر برهانپور از
راه برار بدکن درآیند و عبدالله خان و خان عالم و علیمردان خان بهادر و یوسف خان
و راجه رامداس با لشکر گجرات از راه ناسک ترنبک متوجه فتح دکن گردند و افواج
از یکدیگر خبر گرفته بتاریخ معین از دو جانب غنیم را در میان گیرند و باین تدبیر غالب ظن
آنکه غنیم مستاصل شود عبدالله خان چون از گهوه گذشته بملک غنیم در آمد ده هزار
سوار موجود و مستعد خوش اسپه آراسته داشت از غایت غرور و نخوت
خبر از فوج دوم نگرفته و اعتماد بر قوت و قدرت خویش کرده گرم و گیرا با استعجال
بملک نظام الملک شتافت و چون عنبر از جانب او قوم عظیم داشت تمام لشکر و مردم کارزار

حضور را با آتش بازی و بان بسیار بر تقابل عبدالله خان فرستاد و فرروی
لشکر گشته بریاکری میکردند و شب تا وقت سحر بان میزدند و هر چند این لشکر
به دولت آباد نزدیک تر میشد جمعیت غنیم بیشتر می گشت و عنبر دریا کومک
میفرستاد چون اثری از فوج حریم پدید نیامد و غنیم هر روز قوی تر میگشت
دولتخواهان صلاح دران دیدند که عطف عنان نموده با جهاناباد باید رفت و کار را
از نوعی دیگر پیش گرفت باین عزیمت از حوالی دولت آباد برگشتند و درین راه غنیم چسپیده
می آمد و هر فوج با فوج مقابل خویش مبارزت مینمود علیمردان خان بهادر داد
مردی و دلاوری داد بزخمهای منکر بر زمین آمده اسیر پنجه تقدیر گشت و برکیان او را
برداشته نزد عنبر بدانجا بردند و عنبر او را در قلعه دولت آباد محبوس داشت و جراح
بجهة علاج او گماشت او بعد از چند روز بهمان زخمها ودیعت حیات سپرد مشهور
است که شخصی بتقریبی گفته که فتح آسمانیست بهادر جواب داد که فتح آسمانی
نیست اما میدان ازان ماست و ذوالفقار بیگ نیز بان خورده جان نثار
شد و بعد از آنکه لشکر بولایت بگلانه در آمد و مخالفان از سر حد عنان ادبار
معطوف داشتند و عبدالله خان بگجرات رفت و چون راجه بالسنگ و خانجهان
و امراء الامرا و مرزا رستم از راه برار آمدند این حرف موحش استماع نموده
انها نیز برگشته در عادل اباد بخدمت شاهزاده پرویز پیوستند نفس الامر
اگر این دو فوج دانسته و فهمیده قدم پیش می نهادند کار بر وفق مراد دولتخواهان

صورت

صورت می بست از اتفاقات کار حق ناشناسی کار صاحب را ابتر و ضایع
ساخته حضور را معطوف کردند چون این خبر در آگرا با دبماع جلال رسید خاطر
اشرف بشورش و آشوب گراییده و انتقام انهم منحصر در وسیله خانخانان
دانسته او را با خواجه ابوالحسن مرخص نمودند در خلال این حال خبر فوت
اصفهان رسید و بر خاطر حق شناس سخت گران آمد و راقم حروف
تاریخ فوت او را آصف زآصف خان بدیهه یافته بعرض اشرف
رسانید و پسندیده افتاد اصفهان حرم خانه علیا داشت و در مباشرت مولع
و حریص بود و آخر سر در سر این کار کرد و مقارن این حال خبر فوت مرزا غازی
رسید او پسر مرزا جانی ترخان حاکم تته است نقش طالع او درین کارگاه
خوب نشست تا آنکه قندهار با مضافات و تته با توابع و لواحق تیول
او مقرر گشت و تا در قندهار بود سلوک را با مردم بعنوان پسندیده کرده
خود را به نیکنامی علم ساخت شراب با فراط میخورد و با اهل سخن و مردم
صاحب طبع صحبت میداشت و خود نیز طبع موزون داشته گاهی شعری میگفت
وقاری تخلص میکرد و بعد از فوت او ابوالنبی اوزبک بخطاب بهادر خانی و حکومت
قندهار رایت عزت بر افراخت درینولا جشن طوی شاهزاده والا شکوه
جوان بخت السلطان خورم با صبیه قدسیه اعتقاد خان پسر اعتماد الدوله
منعقد گشت و شاهزاده جوان بخت مجلس پادشاهانه ترتیب نموده پیشکش

علیا بخدمت والا صدر گذرانید و بجهت بیگمان و پردگیان سرا دق عفت
تورهای لایق جنانچه رسم است کشیده بامرای عظام خلعتهای فاخره لطف
فرموده میرزا رستم صفوی را بحکومت ملک تته سربلندی بخشیده موافق منصب
پنجهزاری ذات و سوار در الغوبه جاگیر تنخواه کردند و مقرر گشت که میرزا الالاق
معموری محال معموره تته را از قرار واقع و بعد جمع بسته بحاکم میرزا و توابع
او تنخواه دهد درین ایام خاطر قدسی مظاهر نشاط انگار رغبت فرموده و در
باغ دهره خبر فوت سلیمه سلطان بیگم رسید و خاطر حق شناس از استماع
این واقعه ملول و محزون گشت والده ایشان گلرخ بیگم صبیه حضرت فردوس
مکانی است انار الله برهانه و پدر ایشان میرزا نور الدین محمد از خواجهای نقشبند است
بیگم بجمیع خوبیها که پیرایه عصمت زیبد آراستگی داشتند صاحب طبعیت بودند و گاه
مشعر و احیانا بیتی میفرمودند مخفی تخلص میکردند و این بیت از ایشان است
بیت کاکلت را من ز مستی رشته جان گفته ام ؛ مست بودم زین سبب حرف
پریشان گفته ام ؛ حضرت جنت آشیانی به بیرام خان نامزد فرموده بودند و بعد از
شنقار شدن ایشان در سال جلوس حضرت عرش آشیانی [illegible]
[illegible] این نسبت منعقد گشت و بعد از شهادت بیرام خان حضرت عرش آشیانی
بعقد ازدواج خویش در آوردند با اخلاق خوب بیگمی بود خدا ایشان بیا
مرزاد آغاز سال هشتم از جلوس اقدس شب پنجشنبه بیست هشتم محرم

١٨٧

سال هزار و بیست و دو هجری کیخسرو خاور انتساب آفتاب بر تخت حمل جلوس فرموده
و سال هشتم از جلوس همایون آغاز شد بهوشنگ پسر اسلام خان از بنگاله آمده
دولت زمین بوس سرافراز گردید و جمعی از مردم مکهه که در جنگ گرفتار شده بودند
همراه آورده نظر گذرانید ملک پیگو در جنگ است حیوانات چند بصورت آدمی جلوه
کرده از حیوانات بری و بحری هر چه بدست افتد میخورند و هیچ جانوری را از دست
اینها خلاصی نباشد خواهر صغرا اگر از پدر دیگر باشد میگیرند و تقرب میکنند چهره اینها
بقرا قلماق شبیه است لهجه اینها بزبان اهل تبت نزدیک است دین و آئینی
درستی ندارند از دین اسلام دور و از کیش سیه سینه مهجورند [illegible]
مجلس عالی ترتیب یافت بجاخران بساط قرب بسیار عنایت نمودند [illegible] هزار
[illegible] و هزار روپیه الفقد مثقال باشد بیادگار علی سلطان ایلچی دارای ایران
لطف شد از غرایب امور جفت شدن یوز است با ماده و بچه آوردن در معموره
حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه در عنفوان جوانی با وجود دولت یوز و شکار آن
توجه منوط داشتند و قریب به هزار یوز در شکار ان حضرت فراهم آمده بود
و بسیار خواهان آن بودند که باهم جفت شده بچه بیارند هر چند توجه [illegible] نشد
چندین یوز نر و ماده را قلاده بر آورده در باغات گذاشتند که بطور خود سر و شکار
کنند و جفت شوند صورت نبست درین وقت یوز نری قلاده گسیخته خود را بیوز
ماده رسانیده جفت شد و بعد از دو نیم سه ماه بچه زایید و کلان شد و از غرایب تر بچه

اوردن شیر است در اوراق سابق رقم زده کلک بیان گشته که درین دولت
شیر با قید در زنجیر کله کله در میان مردم میگردند خبر انها بر مردم میرسید و نه وحشت و غضب
بر طبیعت انها مستولی است بحسب اتفاق ماده شیری آبستن شد و پس از سه ماه بچه
آورد مهر گزنده که شیر جنگلی بود از گرفتار شدن ماده جفت خود چون حکما
نوشته اند که شیر شیر بچه روشنائی چشم بغایت مفید است سعی بسیار کردند که از
پستان شیری بر آید میسر نشد بلکه نم از پستان او پدید نیامد ظن غالب آنکه
از استیلای قهر و غضب او باشد هم درین ایام از سگ دیوانه عجیب واقعه
مشاهده افتاد شبی سگ دیوانه در جای که فیل بادشاهی بسته بودند
درآمده پای ماده فیل را گزید و او فریادهای غیر متعارف کرد چند آنکه فیلبانان
خبردار شده خود را رسانیدند و سگ گریخته بر قوم رازی که دران حوالی بود
پناه برد و بعد از زمانی باز خود را بفیل رسانیده دست او را گزید فیلبان او را
در زیر دست و پا مالش داده کشت چون مدت یکماه و پنج روز ازین واقعه گذشت
روزی در هوای ابر و شورش رعد و برق ماده فیل فریاد بی اختیار کرد و تمام
اعضایش برعشه درآمد و بر زمین افتاد بهزار محنت برخاست و تا هفت روز
متصل اب از دهانش میرفت و از جا بازمانده کاه تباه روزی انب و شبی
بخوردی آورد روز هفتم افتاد و جان داد و بعد از یکماه فیل کلان نیز روزی
که ابر و باد و رعد و صاعقه بود در عین مستی بر زمین افتاد و تمام اعضایش

١٠ الی ...

برعشه درآمد و آب از دهانش میرفت تا جان داد حق تعالی همه دردها را دوا
آفریده سوای کفچه مار و سگ دیوانه که با زهر مار و بادشاهان یار چند تفحص نمودند
برای افسون و دوای یافت نشد درینولا یادگار علی سلطان ایلچی شاه عباس را
با عنایت اسب با زین مرصع و کمر شمشیر مرصع و چارقب طلادوزی و کلاه مرصع ... هزار
روپیه نقد سرافرازی بخشیده رخصت معاودت ارزانی داشتند و خان عالم را بسفارت
ایران نامزد فرموده خلعت خاصه و کهپوه خاصه با پهول کتاره که علاقه مروارید داشت
لطف نموده بدان صوب دستوری فرمودند نهضت موکب کیهان شکوه بصوب دار البرکت
اجمیر چون همواره عساکر فیروزی ماثر بقصد استیصال رانای مقهور از پیشگاه سریر
جلال تعین شدند و از انکه کارها در کاو قدرت الهی انتظام شایسته و نسق پسندیده
نیافت رای جهان کشا چنین اقتضا فرمود که خود بسعادت و اقبال متوجه
استیصال آن شقاوت پیشه تیره بخت وخیم العاقبت شده لوای جنود انجم صفوف اقبال بامر
ساخت و باین عزیمت صائب تاریخ دوم شهر شعبان هزار و بیست و دو هجری مطابق
بیست چهارم شهریور ماه سال هشتم از جلوس اشرف رایات اقبال بدانصوب
ارتفاع یافت و چون اجمیر محل ورود موکب مسعود گشت بعد از فراغ زیارت
روضه معینه در عمارات که مجدد احداث یافته بود نزول سعادت ارزانی فرموده در
ساعت فیض اشاعت ششم دی ماه که مختار انجم شناسان یونانیه و هندوی بود
نواب قدسی القاب جهانبانی کشورستانی شاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم را

باشکر آراسته همعنان فتح و فیروزی بدار الصوب دستوری فرمودند و در وقت
تسلیم رخصت قبای طلادوزی مکلل بلعلها مرصع و دستار زردوزی طره مروارید
و فوطه زربفت مکلل بمروارید و چهار اسب خاصه از عراقی و ترکی و فتح گنج نام
فیل خاصه با ماده فیل و کمر مرصع و خنجر مرصع با پهول کتاره گران بها عنایت شد
و سوای فوجی که سابق برادر یا خان اعظم برین مهم منسوب بود پنج هزار سوار از خوش
اسپه گران قرة العین خلافت عظمی انتخاب فرمودند در ملازمت ایشان مقرر
کردید و سران سپاه در خور شایستگی خویش بعنایت خلعت فاخره و اسپان تپچاق
و فیلان مست فرق عزت برافراختند فدائی خان بخدمت بخشیگری این لشکر
شرف اختصاص یافت و درین ولا خبر فوت اسلام خان حاکم بنگاله رسید و قاسم خان
برادر او بصاحب صوبگی بنگاله سرافراز گردید خواجه ابوالحسن بوالا منصب بخشی
گل خلعت امتیاز پوشیده و مقارن این حال بمسامع جلال پیوست که خان اعظم
را صلاح و سداد از دست داده بخدمت شاهزاده والاقدر سلوک ناپسندیده پیش
گرفته بیهوده خود را رنجه دارد لاجرم خواجه ابراهیم حسین را نزد او فرستاد احکام
مشتمل بر بیم و امید بتقریر شاهزاده صادر فرمودند و چون خواجه بتبلیغ رسالت نمود
مغفور از فرط صفرای و زیان کاری خویش آشنای این سخن ناخت و
بناز نسبتی که با خسرو داشت حضرت شاهنشاهی بودن او را در آن صوبه صلاح
دولت ندانسته حکم فرمودند که مهابت خان او را از اودیپور بدرگاه آورد و محمد تقی

دیوان بیوتات

دیوان بیوتات دستوری یافت که بسند سور شتافته فرزندان و متعلقان او را با خود
رسانند در همین وقت عرضه داشت شاهزاده جهان و جهانیان رسید که فیل عالم گمان
که رانا را بدان نازش بود با هفده زنجیر فیل دیگر در شعاب جبال پنهان داشت
بدست بهادران لشکر منصور افتاد و امید هست که او نیز درین نزدیکی گرفتار گردد

وقایع سال نهم از جلوس مبارک

شب جمعه نهم صفر سنه هزار و بیست و سه هجری تحویل
آفتاب ببرج حمل اتفاق افتاد و سال نهم از جلوس میمنت مانوس آغاز شد و
ابوالحسن پسر اعتماد الدوله که بخطاب اعتقاد خان سرافراز بود بخطاب آصف خان
فرق عزت برافراخت اعتماد الدوله بمنصب شش هزاری ذات و سه هزار سوار بلند
پایگی یافت ابراهیم خان را که هفتصدی و سیصد سوار بود بمنصب هزار و پانصدی و
سوار سرافراز ساخته بخدمت بخشیگری عز اختصاص بخشیدند این صاحب وراحم
درجنب نسبت نورجهان بیگم چه نماید از غلامان و خانه‌زادان و منتسبان این
سلسله متنفسی نماند که بمنصب و جاگیر خاطرخواه کامران نگشته باشد و الحق منصب
ممالک وسیع هندوستان جاگیر ملازمان و منسوبان مهد علیاست درین تاریخ
مهابت خان خان اعظم را از اودیپور بدرگاه آورد حکم شد که حواله آصف خان
نماید که در قلعه گوالیار نظربند دارد ملحبندی پیش ازین شاهزاده خسرو را باجاج
و زاری والد و والده و همشیره‌های او حکم شده بود که بکورنش حاضر می‌آمده باشد چون آثار
خیر و فرخ دولتمندی از سیمای او ظاهر نبود و آن کم جگر باطل اندیش همیشه ملول

وانمو مکین بحضور اشرف می آمد باز حکم شد که بدستور سابق درتنگنای غموم و بال ایام
روزگار بسر برده از سعادت کورنش و خدمت محروم باشد در بدایت این سال
همایون فال در شبستان شاهزاده بلند اقبال سلطان خورم از صبیه قدسیه آصف خانی
مولودی زهره جبین قدم بعالم وجود نهاد و حضرت شاهنشاهی آن نوباوه حدیقه
قدس را جهان آرا بیگم موسوم ساختند و خلال این حال میرزا رستم صفوی
بحکومت و حراست تته کام گوشه نخوت کج نهاد و خاقان ستوده خصال
آن عالی تبار را بمنصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار بلند پایه بخشیده و چون ملک
رویه بصیوه مرد خرج لطف عفوه گوش سعادت او را بنصایح خرد پسند گرانبار
دانش ساخته بدالصوب رخصت فرمودند و چشم داشت این بود که رعایا
و متوطنان آنملک بعنوان پسندیده روزگار بسر برده مردم را از حسن سلوک خویش
راضی و خورسند دارد او خود طریق پیش گرفت و خلاف این مروت در وجود
بود و مردم از ستم و تعدی او بستوه آمدند و زبانها با شکوه او گویا شده و غلغل
آواز حکومت آن ملک بر ذمت عدالت لازم آمد چون بدرگاه پیوست خلق انبوه
از ظلم و تعدی او دادخواه آمدند و باز خواست آن بمقتضای شریعت و عدالت
ناگزیر شد لاجرم حواله آصف رای سکندر فرمودند و حکم شد که تا دلهای مستغیثان
تسلی نیابد بدریافت سعادت ملازمت راه ندهند درین سال نقیب خان
بجوار رحمت ایزدی پیوست نامش میرزا غیاث الدین علی است پدرش میر

عبداللطیف

عبداللطیف سیفی قزوینی در آغاز جلوس حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه با
اولاد و احفاد بهندوستان آمده در سلک ملازمان عتبه خلافت منتظم گشت میر
از اهل سعادت و ارباب عزت بود و نقیب خان در علم حدیث و سیر و اسمای رجال
و تاریخ دانی از یکتایان روزگار دلیر میتوان گفت که در فنون تاریخ دانی مثل نقیب خان
نگذشته و در خدمت عرش آشیانی نسبت قوی داشت و آنحضرت سکینه بانو بیگم همشیره
میرزا محمد حکیم را به شاه غازی خان برادر عم نقیب خان نسبت کرده بودند بحکم اشرف
متصل گنبد خواجه معین الدین چشتی بدفن آن عاقبت محمود مقرر گشت میرزا نقیب خان
و منکوحه او که در زمان حیات یکجان بودند در دو قالب متصل بهم واقع شده انا لله و
انا الیه راجعون درینولا میرزا رستم را که حواله آصف رای بود بحضور اشرف طلب فرموده
از ان حجاب برآوردند و خلعت خاصه عنایت شد چون بعرض رسید که فراتنجان
بخشی لشکر شاهزاده گیتی ستان فوت شد راقم اقبالنامه را بخدمت بخشیگری فوج
عزت برافراخته بدالصوب رخصت فرمودند از اعاظم سوانح انتظام یافتن رانا
امر سنگ است در سلک دولتخواهان درگاه سلاطین پناه چون حضرت جهانبانی گیتی
ستانی در اودیپور که حاکم نشین آنملک بود رایات اقبال برافراخته تهانجات
مقرر فرمودند و هر جا اثری و نشانی از ان آواره بادیه ادبار می یافتند ملوث ساخته
همگی توقف بر استیصال او مصروف میداشتند تا آنکه اکثری از ان شعاب جبال
هوای مسموم و آبهای جانگزا داشت بسیاری از سپاه تلف شد پای همت افشرده اساس

عزیمت را قوی تر ساختند رفته رفته کار برو تنگ شد و روزگار بعسرت و
دشواری کشید و همراهان جدائی گزیدند و معدودی که ماندند از شدت بیماری و ضعف
قدرت بر نقل و حرکت نداشتند ناگزیر سوبه کرن نام خالوی خود را با هرداس
جهاله که نوکر عمده او بود نزد شاهزاده بلند اقبال فرستاده عجز و الحاح را شفیع ساخته
بندگی و فرمان پذیری اختیار نمود و در مقام گوکلنده با نیم جانی چند که همراه داشت دولت
ملازمت دریافت و لعل گران بهائی که از قدیم در آن سلسله بود با هفت زنجیر فیل
پیشکش کرد و بعد از تقدیم مراسم تسلیمات و سجدات حکم نشستن شد و پس از آن با
خلعت و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسب تپچاق با زین مرصع و فیل خاصه با یراق
نقره باو و هوانه خنجر مرصع و پنجاه راس اسب تپچاق و یکصد دست سر و پا بمردم
عمده او مرحمت فرموده رخصت الطاف ارزانی داشتند و چون رانا مطمئن خاطر
بمنزل رسید کرن نام پسر جانشین حضور الخدمت فرستاد و او نیز بدولت زمین بوس
فرق عزت برافراخت باقسام نوازش عز اختصاص یافت و مقرر شد که بسیج نو
کر ده در خدمت آنحضرت متوجه درگاه سلاطین پناه گردد از تاریخ که سواد اعظم هندوستان
بنور اسلام فروغ جاوید پذیرفته یکی از اجداد اینها پادشاه دهلی را ملازمت
نکرده و سلاطین دهلی نیز این اراده بجهت ازکار پیرامون خاطر راه نیافته بود
عساکر منصوره حضرت عرش آشیانی بقصد استیصال رانا تعین بودند هر چند کوشش
بکار میرفت نتیجه آن مرتب نگشت و حضرت شاهنشاهی از آغاز جلوس بر اورنگ

خلافت پناهی

خلافت پناهی همت مصروف و معطوف این شغل خطیر نموده لشکرهای تازه زور
پی در پی میفرستادند و چون افتتاح این عقده دشوار به تیغ جهانکشای شاهزاده گیتی
ستان شاهجهان رقم زده کلک تقدیر بود بعد از آن کوششها و سعیهای بلیغ نمود و بالجمله
مرتبت الصدر سلطنت کرن را همراه گرفته متوجه ادراک سعادت زمین بوس
والد بزرگوار گشتند و چون بظاهر اجمیر نزول موکب منصور اتفاق افتاد بحکم
اشرف جمیع امرا و ارباب دولت استقبال سعادت پذیر شده هر کدام در خور خویش پیشکشها
کشیدند و روز یکشنبه یازدهم اسفندارمذ سال نهم از جلوس مطابق بیستم محرم
سال هزار و بیست و چهار هجری شاه فلک شکوه به بوسن جهان نورد سوار شده از
ظاهر شهر متوجه ملازمت حضرت شاهنشاهی گردیدند و امرای عالیقدر و سایر منصبداران و احدیان
و برق اندازان در موکب شاهی سعادت پذیر بودند و بعد از انقضای دو پهر و دو گهری از روز
مذکور شاه بلند اقبال بسعادت ملازمت پدر والاقدر شرف اختصاص پذیرفته هزار
مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر و هزار روپیه رسم تصدق گذرانیدند و آنحضرت فرزند
اقبالمند را در آغوش عزت گرفته بنوازشات خاص اختصاص بخشیدند و بعد از آن
بخشیان عظام کرن را بجبهه پیشگاه اقبال آورده ناصیه اخلاص او را بسجود نورانی
ساختند و حکم شد که طایفه قدر ان بارگاه عزت تواجیان بهرام صولت او را
در گروه دست چپ مقدم ایستاده سازند آنگاه شاهزاده بلند اقبال خلعت خاص
مشتمل بر چارقب مرصع و تسبیح مروارید گران بها و اسب تپچاق با زین مرصع

وفیل کوه شکوه با ساز طلا عنایت شد و پس از آن کرن بخلعت خاصه و شمشیر مرصع
سرافرازی یافت امرای عظام و سایر منصبداران و بندهای پسندیده خدمت هر یک
در حضور پایه خویش بمراحم و نوازش کام دل برگرفتند چون جمع خاطر شهزاده آن
صحرانورد در لوازم زبان آوری و مراسم جهان کشای بود کرن را هر روز عنایت
تازه اسپان تپچاق و راهوار و فیلان مست صف شکن و اقسام طرایف و لطایف
از جواهر و مرصع آلات سرافراز می فرمودند بیاغراق از نفایس و نوادر کم چیزی
باشد که باو مرحمت نشده باشد آغاز سال دهم از جلوس اشرف هشتم شهر صفر
هزار و بیست و چهار هجری تحویل آفتاب جهانتاب ببرج حمل دست داد سال دهم
از جلوس مبارک آغاز شد درین جشن همایون اعتمادالدوله بمنصب ششهزاری
ذات و سه هزار بلند مرتبه گردید و علم و نقاره نیز عنایت کردند و حکم فرمودند که
در پای تخت نقاره می نواخته باشد و این عنایتی بود مخصوص و زبان قلم از اعلای
نور جهان بیگم و ارتقای شان او و منتسبان او قاصرست اگر در شرح این کار نامه
بدیع دفترها پردازد از هزار یکی و از بسیار اندکی نتواند گفت بجهت مزید آگاهی
شغل کفایت میکند روز دوم آصفخان پیشکش عالیا کشید قریب یک لک روپیه
از نفایس و نوادر انتخاب اتفاق افتاد و منصب او چهار هزاری ذات و دو هزار
سوار مقرر گشت کرن پسر رانا امر سنگه بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرفرازی یافت
و در سلک امرای والاقدر منتظم گردید درین مدت هیچ یک ازین سلسله نوکر سلاطین دهلی

اختیار نکرد

اختیار نوکری نکرده و خود نیز بعد کارزار پر درد مطیع و فرمان پذیر شد از فضل سبحانه
غریب توفیقی نصیب شاهزاده بلند اقبال شد و منشی دار الملک قضا طغرای
این فتح بنام نامی و القاب گرامی شاه جوان بخت بر صفحه جهانگیری رقم زد مصراع
اینها تو کنی و از تو آید در بیست و نهم صفر سنه بدو گوهر در مشکوی دولت شاهزاده جوان بخت
سلطان خورم از دختر بلند اختر آصفخان پسر والاگهر قدم بر اورنگ وجود نهاد و جد
بزرگوار آن فروغ بخش دودمان خلافت بسلطان دارا شکوه موسوم ساختند درین ایام
از عرضه داشت متعینان صوبه کشمیر غریب واقعه بمسامع جلال شاهنشاهی رسید و چون بنا بر
شرایط احتیاط و مزید تاکید فرامین مطاع شرف صدور یافت و جهان خدیو بتور که
در عرایض سابق مثبت بود بار دیگر رقم پذیر گردید و شرح این سانحه بهوش افزا
بر سبیل ایجاز و اختصار آنکه حافظ نام درویشی در یکی از خانقاهای کشمیر مدت چهل
سال منزوی بود پیش از یک سال از آنکه ودیعت حیات بسپارد از دوارنان آن
خانقاه که در آنجا هستند تمنا نمود که چون زمان ارتحال در رسد در گوشه این خانقاه مرا
مدفون سازند و انها بطیب خاطر اجازت دادند چون مدت موعود سپری شد
و هنگام رحیل نزدیک رسید و بدوستان و عزیزان خود گفت که درین چند روز
امانتی که نزد من است سپرده یکبار متوجه سفر باز پسین میشوم القصه یکی از مخصوصان
و معتقدان خویش که از فقیرزادهای کشمیر است توجه فرموده گفت که مصحف مرا
نهصد تنگه هدیه نموده این جزوی را وقف تجهیز و تکفین من خواهی کرد و فردا روز جمعه است

چون بانگ نماز شنودی از من خبر خواهی گرفت و دیگر فرمایشات که در باطن
داشت باشنایان قسمت نمود آنروز در پنجشنبه بحمام در آمده غسل کرد روز دیگر
پیش از وقت نماز بخانقاه در آمده متفحص احوال حافظ گردید در حجره را
بسته و خادم بر در نشسته یافت کیفیت حال از خادم استفسار نمود و گفت
فرموده اند که تا حجره خود بخود گشاده نگردد جست و جوی احوال من نکنی فاضل
زاده زمانی توقف نمود تا حجره وا شد و باتفاق خادم درون در آمد دید که
مستقبل قبله بر دو زانو نشسته جان بحق تسلیم نموده در آنروز غریب شورشی در
شهر افتاد از وضیع و شریف و آشنا و بیگانه کس نماند که در پای جنازه آن
بزرگوار حاضر نشد و از غرایب اتفاقات که در همین سال سانح گشت کشته شدن
کشن سنگه است در مستقر سریر خلافت و تفصیل این اجمال آنکه کشن سنگه
برادر حقیقی راجه سورجسنگه نبیره راجه مالدیو مشهور است و حضرت شاهزاده
عالمیان سلطان خرم از همشیره ایشان قدم بعالم وجود نهاده اند و راجه سورجسنگه
وکیلی داشت گوبنداس نام بغایت معتبر و گوبنداس برادرزاده راجه را بجهت
نزاعی که نوشتن آن طول دارد پیش از این به چند سال گوبنداس بقتل رسانیده
بود و کشن سنگه توقع آن داشت که راجه سورجسنگه بانتقام برادرزاده خود
گوبنداس را از هم گذراند چون راجه باو عنایت مخصوص داشت و مدار دولت
راجه بر او بود از این باز خواست غافل افتاد و کشن سنگه از اغماض راجه

آشفتگی

آشفتگی داشت و کینه برادرزاده در فضای سینه اش جا گرفته [illegible] فرو زده
در انتهای جشن نوروز بود در همین وقت که حضرت شاهنشاهی [illegible]
شب در آنجا توقف فرمودند قابو یافته با کرن نام برادرزاده خود و دیگر [illegible]
و ملازمان بقصد کشتن گوبنداس مطارحه نمود و باین عزیمت پیش از صبح [illegible]
سوار شده و در فضایی که راجه و ملازمان او فرود آمده بود رسید و چندی از مردم
آزموده خود را پیاده ساخته بر سر خانه گوبنداس که متصل منزل راجه بود
فرستاد و خود همچنان سوار ایستاد جمعی که پیاده شده بودند اندرون خانه
گوبنداس در آمده چندی از راجپوتان را که برسم محافظت و محارست در اطراف
خانه گوبنداس بیدار بودند در ته شمشیر کشیدند درین اثنا از شور و شغب گوبنداس
بیدار شده بی سابقه خبر و آگاهی مضطربانه شمشیر خود را برداشته از اطراف
خانه بر آمد تا خود را بمردم پیش رسانیده بر کیفیت حال واقف گردد درین
شورش و آشوب بجا مردم کشن سنگه در آمده ناگاه او را از هم گذراندند و کشن سنگه
از کشتن او خبر داشت از غایت اضطراب و شدت غضب خود از اسب
پیاده شده باتفاق کرن درون حویلی گوبنداس در آمد هر چند مردم از پیاده
شدن مانع آمدند التفات بحرف آنها ننمود درین وقت راجه نیز بیدار شد
شمشیر در دست از خانه بر آمده بدر حویلی ایستاد و مردم از اطراف جواب
هجوم آورده خود را براجه رسانیدند و راجه هم از اطراف چهار جمعی که پیاده شده

جمعی را

بیرون لشکر در امده بودند و بستام و جیون از مردم کجب ملت فرزند داشتند
هر یک از انها را ده کس و بیست کس در زیر تیغ گرفتند مجملا کشتن سنگر و اکا
برادرزاده او در ان کثرت بقتل رسیدند و بعد از کشته شدن گوبند اس
و کشن سنگر و کران بقیة السیف خود را باسبان رسانیده سوار شدند و
همچنین جمعی از مردم راجه نیز بقصد کشتن انها سوار گشتند و جنگ کنان
تا پیش جهد و کر بادشاهی رسیدند و درین اشوبگاه فتنه شعت و شصت اهل حرمت
از جانبین بقتل امد بیسی و دو نفر از طرف راجه و سی و شش نفر از جانب کشن سنگر
و از اعاظم وقایع که درین سال پرتو ظهور افکند مقتول گشتن صفی میرزا است
عینی فرزند شاه عباس صفوی به تیغ ستم پدر نامهربان و بیان این سانحه
برسم ایجاز و اختصار انکه شاه مذکور از جانشینی خود بدگمان و متوهم بود تا انکه
در معموره رشت که از شهرهای مشهور گیلانست به بهبود نام غلام ترک اشارت کرد
که صفی میرزا را باید کشت و ان سفاک بی باک فرصت جسته در صباح محرم سال
هزار و بیست و چهار هجری وقتی که میرزا از حمام برامده متوجه خانه بود زخم
سنگی کارش بانجام رسانید و بسیاری از زور جنبش در اب و گل افتاده بود
هیچکس یارای ان نداشت که اجازت گرفته به تجهیز و تکفین پردازد تا انکه شیخ
بهاء الدین محمد که مقتدای ان دیار بود خبر رسید و شیخ بحسن اداء لطف بیانی
اظهار نمود که درین زدیکی سید زاده بر لب جوی کشته افتاده اگر اجازت دهند
تجهیز و تکفین

تجهیز و تکفین نموده در جای مناسب مدفون سازد شاه رخصت فرمود و شیخ بعد از
بعد از تجهیز و تکفین نعش او را باردبیل که مدفن اباء و اجداد ایشانست فرستاده
درهمین ایام میرمیران پسر میر خلیل الله یزدی که قبل ازین بدرگاه گیتی پناه رسیده
از وطن مالوف امده دولت زمین بوس دریافت و بمنصب ... ذات و ... سوار
سرافراز شد در اواخر سال نهم از جلوس اشرف مژده فتح شاه نوازخان خلف خانخانان
و شکست عنبر بداختر مسرت بخش خاطر دولتخواهان گردید و تفصیل مجمل انکه چندی از
سران سپاه دکن مثل ادم خان و یاقوت خان و بابوجیو کانته و دیگر رکیبان از عنبر
رنجیده در وقتی که شاهنوازخان در بالاپور بود بعهد و قول امده شاهنوازخان را دیدند
و شاهنوازخان باقسام مردمی دلجویی انها کرده بهر یک درخور قدر و منزلت او از نقد
و جنس و اسب و فیل التفات نموده بصواب دید ایشان از بالاپور کوچ کرده بعزم
رزم عنبر رایت فیروزی برافراخت و پیش از رسیدن بعنبر محلدارخان و اتش خان
و دلاورخان و چندی دیگر از سرداران عمده نظام الملک مقابل امدند و بیمن اقبال روزافزون
شاه نوازخان مخالفان را شکست داده کرم و کرابر عنبر شتافت و نام
بردها بحال تباه و روز سیاه راه ادبار سپرده به عنبر پیوستند و ان بداختر بکثرت لشکر
و انتظام الات نبرد و فزونی توپخانه و فیلان مست جنگی مغرور بود بموافقت
فوج عادلخان و قطب الملک عازم رزم گردید تا انکه مسافت پنج شش کروه پیش ماند
چون لعقوبخان بدخشی از کهنه سپاهیان کار دیده رزم ازما بود و خانخانان جلو

شاهنواز خان را القصه اختیار او سپرده بود نخست سوار شده میدان جنگ در جای قرار داد
کنار آبها در پیش داشت و اطراف آن از عدال بود و جمعی از جوانان تیرانداز خوش کمان
را مقرر داشت که بر کنار نالها پای همت افشرده لشکر مخالف را به تیر جان ستان آواره
عدم سازند روز دیگر از طرفین ترتیب صفوف پرداختند بعد از سه پهر روز فوجها
نمایان گشت و از طرف غنیم آغاز بان و توپ اندازی شده و بعد از آنکه اوج هوا از
دود و غبار روشنی پذیرفت لشکر حبش چون رود سیلابی عنبر که بهم بر آسمان طوبی او سوار
و از تمام لشکر انتخاب نموده هراول قرار داده بود جلو انداختند و چون بکنار نالها
رسیدند بجهت فرود آمدن و عبور نمودن هجوم شد از یک طرف جوانان اتکی باد
تیر گرفتند و سوار بسیار از زخم تیر بر خاک هلاک افتاد و هر تیر که با سپ میرسید چون
اکثر کچهی و تازی بودند جراحت یافته سوار خود را بر زمین می انداخت با جمله از آن
طرف هیچ سلاح کارگر نمیشد و از این طرف در تیرباران بلا بر خاک فنا می غلطیدند
و جمعی که در عقب بودند احوال مردم پیش را برین نمط دیده بر جای ایستادند مقارن
این حال داراب خان با بهادران فوج هراول از نالها گذشته بر سر و سینه کشتگان
اسب را انده جلو انداختند و از دیگر افواج شیران بیشه همت و هنروران عرصه
جلادت شمشیرها کشیده بر فوج مقابل خویش تاختند و افواج را پراکنده ساخته
صفوف الفوج بغول رسانیدند و عنبر صفوف و افواج را پراکنده دید و چون عنبر خود در فوج
غول پای ادبار افشرده بود زبان ممتد آتش قتال و صدای اشتعال پذیرفت و

بهادران

بهادران رزم دوست حمله‌ای کردند که دیده نظارگیان از مشاهده آن حیران ماند و از کشتن
پشته‌ها افتاد عنبر تیره بخت تاب مقاومت نیاورده راه ادبار سپرد و از ظلمت شب
بفریاد آن تیره بختان ظلمانی نهاد نرسیدی یکی جان بر نبردی مبارزان دریای
بیجاپور تا وقت صبح که زمان ادبار شان بود سه کروه مسافت تعاقب نموده بکشتن
کار ایشان به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند و چون در اسب و آدم حرکت نماند
بقیة السیف باطراف متفرق گشتند جلو کشیده بجا و مقام خویش معاودت نمودند
توپخانه عظیم با سیصد شتران و فیلان مست جنگی و اسپان تازی و یراق اسلحه
از حساب و شمار بیرون متصرف اولیای دولت قاهره در آمد جمع کثیر از سرداران فوج
مخالف زنده بدست افتادند و کشته را خود حساب و شمار نیست روز دیگر از جنیر
فتح کوچ کرده بجانب کهرکی که جای بودن آن سیاه بخت بود شتافتند و اثری
از آن تیره بختان ندیده همانجا دایره کردند و روزی چند توقف کرده عمارات و منازل
باطین آن معموره را سوخته و ریخته بخاک تیره برابر ساختند و بنا بر حدوث
بعضی امور تفصیل آن درین مقام باعث طول کلام است عطف عنان نموده از کهرکی کوچ
رو بدیگره فرود آمدند و حضرت شهنشاهی بجلدوی این فتح نمایان بمنصب شاهنواز خان
و داراب خان و دیگر امرای رفیع الشان افزوده بانواع مراحم و نوازش سربلندی
بخشیدند **آغاز سال یازدهم از مبدء جلوس جهانگیری** روز یکشنبه غره ربیع الاول سنه
هزار و بیست و پنج هجری نیر اعظم از برج حوت بدولت سرای حمل پرتو سعادت انداخت

داشت و سال یازدهم از جلوس آغاز شد و در ایام جشن نوروز جهان افروز
امرای عظام برسم معهود پیشکشها کشیدند از جمله میر جمال الدین حسین انجو خنجر
مرصعی که خود در بیجاپور سرکاری بخصوص مهیا ساخته بود بنظر همایون درآورد بالای
دسته یاقوت زردی نشانده بود در غایت صفا و لطافت باندازه نصف بیضه
مربع و دیگر تمام یاقوتهای فرنگ پسند و زمردهای کهنه خوش آب و رنگ لطیف و الماس
مرصع ساخته بود قیمتش پنجاه هزار روپیه قیمت نمودند اصفخان که چهار هزاری
ذات و دو هزار سوار داشت باضافه هزاری ذات و دو هزار سوار و عنایت علم و
نقاره سر افتخار بر افراخت و همچنین دیگر امرا در خور پایه خویش باضافه های
لایق اختصاص یافتند در روز جشن پادشاهزاده عالم و عالمیان شاهجهان لعلی
برسم پیشکش گذرانیدند در غایت صفا و لطافت قیمتش هشتاد هزار روپیه
قیمت کردند درین روز عالم افروز منصب ایشان که پانزده هزاری ذات و هشت هزار
سوار بود بیست هزاری و ده هزار سوار مقرر گشت میر جمال الدین حسین انجو بخطاب
عضد الدوله سرافرازی یافت در ماه ربیع الاول خبر رسید که شیخ فرید بخاری المخاطب
مرتضی خان بجوار مغفرت ایزد متعال پیوست و در یکشنبه چهاردهم جمادی الاولی سنه
مزکور واهب العطایا بشاهزاده سلطان خرم از صبیه قدسیه اصفخان فرزند اقبالمند
کرامت فرمود و حضرت شاهنشاهی آن والا گهر را بشاه شجاع موسوم گردانیدند درین
سال در بعضی از پرگنات هندوستان اثر وبای ظاهر شد و رفته رفته شدت عظیم

کرد آغاز

کرد آغاز بلیه از پرگنات پنجاب شده بشهر لاهور سرایت نمود خلق انبوه از مسلمانان
و هندو باین علت تلف شده الکاه بسرهند و میان دو آب تا دهلی و اطراف آن
رسیده بسیاری از قریات و پرگنات را معدوم ساخت در ابتدای موشی ظاهر میشد
که از سوراخ بر آمده مدهوشانه خود را بر در و دیوار زده میمرد و اگر بعد الفور اهل آن خانه
را بر آمده بصحرا و جنگل رفته جا میگرفتند جان می بردند و الا در اندک فرصتی تمام مردم
آن دیهه رخت بصحرای عدم میکشیدند فرضا اگر کسی دست بآن میت یا اموال او
رسانیدی جان بر نبودی و سرایت این بلیه در هنود بیشتر می بود در خانهای لاهور
بسیاری بودی که ده کس و بیست کس میمردند و از تعفن آنها همسایها بستوه آمده جلا
میگذاشتند و خانها پر میت مقفل افتاده بود و از بیم جان هیچکس پیرامون آن نمی
گشت در کشمیر شدت عظیم ظاهر ساخت و بجای رسید که عزیزی فوت کرد درویشی رخت او را
بروی گاه غسل داد روز دوم آن درویش نیز در گذشت و بر علفی که او را آشسته بودند
گاوی از آن علف خورد مرد و سگان که از گوشت آن گاو خوردند بر جا ماندند و در
هندوستان هیچ ملک ازین بلیه خالی نماند درینولا محمد رضا بیک شعلی که از قدیمان و
شاه عباس بود با مکتوب محبت طراز از جانب شاه بایلچی گری آمده ملازمت نمود روزی
بتقریبات از هر حرفهای رسیدند تا سلسله سخن باینجا کشید که سبب کشتن صفی مرزا
هیچ معلوم نشده و مدتیست که این عقده در خاطر است محمد رضا عرض کرد که چون
بوجود دل نشین شاه گشت که از عدم سعادت و فرط ضلالت قصد کشتن شاه دارد و

بر طبق آن آثار و علامات ظاهر و هویدا شد و زندگانی با صعوبت و تنگی کشید چنانچه
در شبی این جادوگر جا تعبیر خوابگاه میکردند ناگزیر پیش دستی نموده (مراد از شاه است) حکم بقتل او
فرمودند دستوری یافتن شاهزاده عالمیان سلطان خرم به تسخیر ملک دکن و توجه
موکب مسعود حضرت شاهنشاهی بصوب مالوه چون مهم دکن از شاهزاده پرویز متمشی
نشد با وجود امرای صاحب اقتدار و لشکر بسیار و خزانه بیشمار و وفور مصالح ملک
گیری و امتداد فرصت افتتاح این عقده بکلید عزیمت او تیسیر پذیر نگشت باز
شاهزاده جوان بخت جهان گشا شاهجهان را که مجدداً فتح را نامزد نموده اکنون
در باره سبع دیو غفلت را بدام اقبال در آورده بودند بفتح دکن نامزد فرمودند و خطاب
والای شاهی که از زمان صاحب قران گیتی ستان تا حال بهیچ شاهزاده تجویز نشده
لطف نموده بشاه خورم ممتاز ساختند و منصب آنحضرت بیست هزاری ده هزار
سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گشت و چارقب مرصع که بر دامن و گریبان
و سر آستین مروارید کشیده و دو اسب خاصه یکی عراقی با زین مرصع و دیگر
راهوار باد رفتار و فیل خاصه با ماده فیل و شمشیر و خنجر مرصع با پردله گران بها
که یک لک روپیه قیمت داشت مرحمت فرمودند و چند خوان از جواهر و مرصع
آلات گران بها بنظر فرزند اقبالمند در آوردند و حکم کردند که هر چه طبع آگاه
رغبت نماید برگزینند بنابر استرضای خاطر اشرف یک عقد مروارید برگرفتند و
حضرت شاهنشاهی آن عقد دیگر که در روزهای جشن می پوشیدند و لعلهای قیمتی و

زمردهای

زمردهای نفیس داشت و یک لک روپیه قیمت آن بود التفات فرمودند روز پنجشنبه هژدهم
شوال مطابق نهم آبانماه بمبارکی و فیروزی بصوب دکن شرف رخصت ارزانی داشتند
عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و دیگر امرای نواح و اقسام مراحم و نوازش اختصاص یافته
در خدمت شاهزاده والا قدر تعین شدند و راقم اقبالنامه بخدمت بخشیگری و منصب والا
و خلعت و فیل سرافرازی یافت و حکم شد که مهابتخان سزاول شده شاهزاده پرویز
را از برهانپور روانه اله آباس سازد و دیوانیان عظام جاگیر شاهزاده را در همان صوبه
تنخواه نمایند روز شنبه غره ذی قعده سنه هزار و بیست و پنج هجری مطابق بیست و دوم
آبانماه سال یازدهم از جلوس جهانگیری نهضت موکب منصور بصوب مالوه اتفاق
افتاد روزی درین راه غریب سانحه مشاهده شد یکی از خواجه سرایان بادشاهی
دو بچه سارس را از راه گرفته آورد و سارس جانوریست از عالم کلنگ اما از
کلنگ کلانتر و سرش سرخ میشود و چون حضرت شاهنشاهی از شکارگاه معاودت
نموده بمنزل تشریف آوردند دو سارس کلان فریاد کنان در پیش خلوتخانه بادشاهی
با دهشت و وحشت آمده نشستند و مطلقا که فریاد و فغان آغاز نهادند بعد از جست
و جوی بسیار آن خواجه سرای هر دو بچه را بحضور اشرف آورد و از دیدن آن بچه‌ها
تا باز نزدیک رفته بکلان اکثر شاید چاره نیافته باشند چیزی از دهان خود برآورده
بدهان بچه‌ها نهادند و بچه‌ها را در میان گرفته بال و پر شوق پرواز کنان متوجه آشیانه
خود شدند از حوالت و محبت سارس با جفت خود نقلهای عجیب بر زبانها جاریست

از جمله تیام پسر شاه محمد قندهاری که قراول بیگی حضرت جنت مکانی بود در خدمت آنحضرت
نقل میکرد که روزی بشکار رفتیم سارس دیدیم در سایه درختی نشسته خواستم به بندوق
شکار کنیم قدمی چند پیش نهادم باین قصد که چون استاده شود به بندوق زنم اصلا
از و حرکتی بدید نیامد هر چند پیشتر میرفتم هیچ وحشتی ظاهر نمیشد با خود گفتم که مگر بیمار
است بعد از آنکه بر سرش رسیدم پایش را گرفتم استاده ساختم بنوعی سبک بود که
گویا یک مثقال گوشت در تمام اعضای او نیست دو سه قدم لنگ لنگان بر داشته
افتاد و جان داد چون نیک ملاحظه کردم در سینه اش کرم افتاده گوشت و
پوست بتحلیل رفته بود و در جای که نشسته استخوانها چند از سارس مرده یافتم
که زیر بال و پر داشت ظاهر شد که استخوانهای جفت خود در زیر سینه گرفته نشسته
بود و ازین عالم نقل بسیار زبان زد خاص و عام است و راقم اقبالنامه را نیز
امری محسوس گشت در سفری که حضرت شاهنشاهی از اجمیر بکشمیر میرفتند روزی
تهانیسر یکی از خواجه سرایان بچه حقیر گنجشک صحرای گرفته آورد و مادرش فریاد کنان
همراه آمد خواجه سرا بچه آن گنجشک را در پنجره نهادم پنجره را از خود جدا نگذاشت
مادرش هر دم بصحرا میرفت و دانه چند بدهان خود گرفته می آورد باین بچه
میخورانید و باز بصحرا میرفت امروز چنین گذشت روز دیگر که کوچ شد مادرش
پرواز کنان همراه آمد و بدستور روز نخستین بچه خود را چاره میرسانید چون
خبر بمن رسید بحضور خود طلبیده فرمودم که بچه بر دست گرفته بر دست او داده

می نشینید یا نه اول فریاد کنان آمده بر گرد و پیش او پروازی چند کرده و آخر بی
تا بانه بر دست آن خواجه سرا به پهلوی بچه رفت و نشست و بهمین دستور تا چهار
منزل همراه لشکر میآمد تا بچه قوت کرد پرواز کنان همراه برد چون عبور موکب
اقبال نواب قدسی القاب پادشاهزاده عالم و عالمیان سلطان خورم بجد و متعلق
رانا اتفاق افتاد رانا بقدم اخلاص و سعادت تمندی شتافته در منزل اودیپور
باستلام عتبه خلافت مبادرت نمود بتقدیم شرایط بندگیا و مراسم زمین بوسی
مستعد گشت و پنج زنجیر فیل که از اندو میت و هفت راس اسب و خوانها از جواهر
و مرصع الات برسم پیشکش معروض داشته سه اسب گزیده تمرا باو بخشیدند
بعنایت خلعت چار قب و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسب عراقی و ترکی و فیل
بلند ساخته رخصت الوطاق ارزانی داشتند و برادران او را با عمدهای او خلعت
عنایت شد و قرار یافت که نبیره او با هزار و پانصد سوار بیورش ملازم رکاب منصور
باشد در سیزدهم محرم سال هزار و بیست و شش موافق سال دهم جهانگیری عبور موکب
اقبال از کهاتیا چاند اتفاق افتاد ازین منزل داخل ولایت مالوه است مالوه
از اقلیم دوم است طول آن ملک از ولایت گده تا بانسوال دویست و چهل و پنج
است و کروه مالوه از کروه بادشاهی هیچ کم نیست و عرضش از پرگنه چندیری تا
پرگنه نذربار دویست و سی کروه شرقیه ولایت ماندهو که باولاد راجه رامچند مشهور
متعلق است و شمالیه قلعه نرور و جنوبیه ولایت بکلانه و غربیه ولایت گجرات و مالوه

ملکیست با یمت خوش اب وهوا وشهرها وجویها جاری بسیار دارد وهوایش
باعتدال نزدیک است در قصبه ها را اکثر راجه بهوج قلعوا از سنگ تراشیده اند ودر سالی
دو مرتبه انگور بار میدهد یکی در اول حوت دویم در ابتدای اسد اما در حوت شیرین تر
میشود بیست وچهار کرور وهفت لک دام جمع این ولایت است بادشاهان مالوه
تا بیست هزار سوار میداشته اند قلعه مانڈو را پای تخت خود ساخته بودند حقیقه
حال انها از اثاری که تا حال برجاست ظاهر میشود دویم اسفندار از فرماه بلده اوجین
محل نزول رایات جلال گشت چون متواتر از صادر ووارد توصیف مناسبه تاخیر
بعرض رسیده بود خاطر حق جوی بملاقات او رغبت فرمود نامش اجهد اوب است
است نزدیک به معموره اوجین در گوشه صحرای از اباد اینا سوراخی در پشته واقع شده
پشته سوراخی کنده که مسکن ومامن اوست ودهن سوراخ که راه در امد وبر امد اوست
طول او پنج و نیم گره وعرضش سه و نیم گره بسوده شد حیرت می افزاید که باوجود ضعف
جثه چسان ازین سوراخ درامده وبرامده اول سرو دست صغرا اقرار ساخته
می درارد انگاه سر بعد از ان بعینه مثل مار صغرا ابیرون می اندازد ودر وقت
امدن نیز بهمین دستور بالجمله حیرت افزای نظارگیان است نه بوریای ونه گاهی
که در زمستان وهوای سرد بزیر اندازد یا رحم کرباسی دارد که تن گنیم در بیه آتش و
پس عضو را بدان پوشیده نه در زمستان آتش ونه در تابستان باد هر روز دو مرتبه
بدریا در امده غسل میکند وطعام از پیش بجهة آب خوردن در دست ولاد ودر تمام

شهر هفت

شهر هفت خانه برهمن که صاحب زن وفرزند اند واعتقاد درویش وقناعت
دارد اختیار کرده در روزی یکمرتبه بمعموره اجین در آمده بخانه هفت نفر از ان هفت
نفر در امده بروش گدایان می استد وانها پنج لقمه خورد تنا وله جهة خوردن
ترتیب داده اند بر کف دست او می نهند واو بی خاییدن واد راک لذت فرو میبرد
بشرطی که در ان خانه طوی ومصیبتی وولادتی واقع نشده باشد وزن حائض در ان خانه.
وبصحبت مردم نیز چندان راغب نیست علم بیدانت که مراد از علم تصوف باشد خوب
ورزیده فهم تیز ومدرکه عالیه دارد مراتب این گروه بیت حکیم سنای مطابق حال اوست
بیت داشت لقمان یکی کریچ تنگ ۞ چون گلوگاه نای وسینه چنگ ۞ بوالفضول سوال
کرد ازوی ۞ چیست این خانه یک بدست وسه پای ۞ با دم سرد وچشم گریان پیر ۞
گفت هذا لمن یموت کثیر ۞ راقم این فرهنگ بدایع بیتی چند از حقیقه او در سلک
نظم کشیده بیت زاهدی دیدم از جهان رسته ۞ در بروی جهانیان بسته ۞ نه ازو
بر دل زمین باری ۞ نه دلش را ز چرخ آزاری ۞ دارد از بهر این دو روزه درنگ ۞
خانه چون دو اب تیره وتنگ ۞ درش از حلقه تنگ ترینی ۞ وز درون عالمی دگر بینی ۞
عالمی ارمیده از شر وشور ۞ اده جادر درون دیده مور ۞ در بهار وتموز وچه زمستان ۞
مرد تن فارغ از کلاه وقبا ۞ پوستینش ز پرتو خورشید ۞ پیرهن از دو سایه بید ۞ نه
پسند دو رجهان ورزم ۞ لقمه خرقه باز بیت دسکم ۞ حضرت شاهنشاهی بخرابه او
که معموره از حقیقه بود تشریف برده صحبت متوفی داشتند مصطلحات تصوف

منویه

۱۴۲

اهل اسلام را با طریق تصوف خود تطبیق داده بیان نموده صاحب این مقام
را سر ب ناسی نامند یعنی تارک هم در بیت و سوم اسفندار قلعه ماندو مورد
اردوی کیهان شکوه گردید میر عبد الکریم معموری بموجب حکم اشرف مجددا بناهای
خوش و عمارات دلکش از جهد و کد و عملها نه ترتیب داده بود مستحسن افتاد
قریب سه لک روپیه صرف شده باشد قلعه مندو بر فراز کوهی واقع شده که اکثر
آن ده کروه مساحت در آمد در ایام برشکال خوش هوا و روح افزا مقامیست
در دشت شهر و دیه از گل و ریاحین مالامال خصوص گل چیلا منت خاطر
بهار دوست و پای عروس ملک را رنگین دارد شبها در قلب الاسد مرتبه سرد می
شود که بالحاف نتوان گذرانید روزها احتیاج به بادزن نیست آثار سلاطین ماضی
در ماندو بسیار است از جمله گنبدیست مدفن سلطان هوشنگ بغایت عالی و آباد
عمارتیست دیگر مسجدیست معظم و گنبدیست که مدفن سلاطین خلجیه است و منار از سنگ
در غایت استحکام و موزون متصل گنبد و خانجهان که وزیر هوشنگ بود محمود نام پسر داشت
بغایت رشید و شجاع و متهور و بلند پرواز بعد از فوت هوشنگ محمود مذکور پسر
هوشنگ را که در حین سن بسلطنت رسیده بود به تیغ بیداد معدوم ساخته خود
سریر آرای سلطنت گشته در مدت دولت خویش کارهای نمایان کرد حدود متعلقه
خویش را چنانچه باید بقید ضبط در آورده یکمرتبه لشکر بر دکن کشیده رایت فتح و
فیروزی برافراخت و کلبرگه را متصرف گشته نگهبندی در انجا سر برد چون محمود میرزه

والی گجرات

والی گجرات بکومک حاکم دکن آمده پای ثبات محمود خلجی از جای رفت ناگزیر محافظت
ملک و نگاه داشت دولت خویش بر عزیمت ملک گیری مقدم داشته مستقر دولت
خویش عنان معاودت معطوف داشت بعد از فوت محمود دیگر لشکر بر گجرات
کشیده در ظاهر احمدآباد با والی گجرات جنگ کرده اعلام فتح و نصرت مرتفع گردانید
و غنیمت فراوان بدست آورده بمندو مراجعت کرد بار دیگر لشکر بملتان کشیده
آن ملک را تاخت و تاراج نموده بعمارات روضه خواجه معین الدین چشتی همت
مصروف داشت و این روضه که امروز بر جاست از آثار دولت اوست باجمله ۱
بعد از سلطان محمود سلطان غیاث الدین پسر او در چهل و هفت سالگی نشین گشت
و بوزرا و امرای خود ظاهر ساخت که مدت سی سال در لشکر کشی کرده در خدمت پدر
خود بلوازم تردد و جانفشانی کوشیده ام اکنون که نوبت سلطنت بمن رسیده
اراده ملک گیری ندارم و میخواهم که بقیه عمر بعیش و عشرت بگذرانم مشهور است که
پانزده هزار زن در حرم خود فراهم آورده بود شهری از زنان ترتیب داده مشتمل
بر جمیع طوایف از اقسام اصناف حاکم و قاضی و کوتوال و اهل حرفه و آنچه نظام
شهرها در کار است از زنان مقرر نموده و هر جا دختر صاحب جمالی شنیدی بدست
آوردی از برای تنشیع و فنون صنایع بکنیزان آموخته بخود را که صاحب ادراک
عالی و فهم بلند یافته بود با کتساب علوم جمعی ساخته بود تا بکار و سواری
میل مفرط داشت و آهو خانه علیا ترتیب داده جانوران شکاری در و جمع ساخته

با زنان و اهل حرم خویش پیوسته بسیر و شکار خوشوقت می‌بود القصه در مدت
سی و دو سال که اجل امان داد هیچ قرارداد بر سر هیچ غنیمی سولدی نکرد و هیچکس را
ملک او نیامد و هرچه که وحشت افزای خاطر باشد در مجلس او مذکور نشد و چون
عمرش بهشتاد رسید مشهور است که نصیر الدین نام پسر ناخلف او پدر را دو بار
زهر داده هر بار بزهرمهره که در بازو داشت دفع آن نمود بار سیوم کاسه شربتی بزهر
آمیخته خود بدست پدر داد که باید خورد و پدر چون اهتمام او درین کار دید نخست
زهرمهره را از بازو گشوده پیش او انداخت آنگاه جبین عجز و نیاز بر خاک سوده
بزبان راند که عمرم بهشتاد رسید و درین مدت بعیش و عشرت گذرانیده‌ام و آرزوی
در خاطر که نیست اکنون امیدوارم که نصیر را باین گناه نگیری و در روز جزا باز خواست
آن ننمایی آنگاه کاسه زهر از دست آن ناخلف وخیم العاقبت گرفته جرعه در کشیده
جان بجان آفرین سپرد و در گنبدی که گور قبر خانجهان و سلطان محمود برادر او و سلطان غیاث الدین
پسر محمود و سلطان ناصر الدین پسر سلطان غیاث الدین و محمود ثانی پسر غیاث الدین است
اصل قبر از سنگ مرمر است و روی آن از سنگهای الوان سلیمی خطائی تراشیده
اند و بکری خوب وصل کرده اند که درز محسوس نمی‌شود حکم شد نصیر الدین پدر کش را
از آنجا برآورند و استخوانهای او را در دریای نربده بیندازند که خاکستر با چند
استخوان ریزه بوسیده ظاهر شد و چون موکب اقبال شاهزاده جوان بخت از دریای
نربده عبور فرمود امرای عظام و سایر منصبداران و بندهای درگاه که در صوبه دکن

بودند باستلام

بودند باستلام عتبه اقبال مبادرت جسته سعادت زمین بوس دریافتند و روز
دوشنبه پنجم ربیع الاول سال هزار و بیست و شش هجری نزول موکب منصور شاهزاده جوان
بخت شاه خورم در بلده طیبه برهانپور اتفاق افتاد مقارن این حال عرایض علامی
مهام افضلخان و عبدالملک راجه بکرماجیت که در اثنای راه بر افضلخان عادلخان
نزد او شتافته بودند رسید مشعر بر آنکه عادلخان منفعت کرده باستقبال فرمان گیتی
مطاع جهانگیری و نشان عالیشان شاهی برآمده آداب تسلیم و زمین بوس بتقدیم رسانید
و اظهار رضامندی کرد و فرمان پذیری نموده و تعهد کرد که محالی را که عنبر از حدود و تعلقه اولیای دولت
قاهره انتزاع نموده گرفته بود بتصرف بندهای درگاه باز گذارد و پیشکش لایقی از نقود
و دیگر دنیاداران دکن سامان نموده روانه درگاه والا سازد و در همان وقت سخن زور مردم
سخن دان نزد عنبر فرستاد آنچه مناسب دانست اعلام نموده در خلال آنحال شاهزاده
بلند اقبال معموره برهانپور را بنزول موکب همایون رشک نگارخانه چین ساخته
بانواع مستلذات روحانی و جسمانی کامروا بودند بتجویز حضرت شاهنشاهی صبیه کریمه شاهنواز
خان خلف عبدالرحیم خانخانان را در عقد ازدواج خویش درآورده آن گوهر ولایت درج
خدمت را باین نسبت سربلندی بخشیدند و مجددا از آن عمده دودمان خلافت جاوید او دولت
از سر گرفت **آغاز سال دوازدهم از جلوس مبارک** روز شنبه دوازدهم ربیع الاول سنه
هزار و بیست و شش هجری مسند آرای هفت اورنگ افلاک به بیت الشرف حمل تحویل
فرموده و سال دوازدهم از جلوس جهانگیر مانوس آغاز شد و در مدت که موکب منصور حضرت

شاهنشاهی در بلده طیبه مندو نزول سعادت ارزانی داشت پیوسته بسیر و شکار خوش‌وقت
بجهة بسیاری از بهریهای قوی بازوی که مغفرت انها بمتوطن مندو و مواضع اطراف
رسید شکار فرمودند بیت و هم میر سید عبدالله بارهه با عرضه داشت شاهزاده ظفر
لوا مشتمل بر اخبار فتح لذیر برهانپور رسیده باستیلام عتبه خلافت سربلندی یافت مضمون
عرضه داشت انکه جمیع دنیاداران دکن سر خدمت بدریقه اطاعت و فرمان پذیری نهاده
صدود متعلقه بادشاهی را که عنبر بداختر متوفی شده بود بدستور سابق در تصرف اولیای
دولت بازگذاشتند و مفاتیح قلعهای و حصنها بخصوص قلعه احمدنگر حوالهٔ وکلای درگاه
والا نمودند حضرت شاهنشاهی عبدالله را بخطاب سیف خانی اعزاز اختصاص بخشیده خلعت
و اسب و فیل و خنجر مرصع مرحمت نمودند و لعلی که سالها در سرپیچ خاصه بود بتمنا
شاهزاده گیتی ستان لطف فرموده مصحوب او ارسال داشتند و بالتماس آن برگزیدهٔ دین
و دولت عادلخان بخطاب مستطاب فرزندی کلاه گوشهٔ فخر و مباهات بر فلک سود و
حکم شد که بعد ازین منشیان عطارد قلم در فرامین خطاب فرزندی را پیرایه عزت
و ابروی او سازند و این بیت را بدیهه گفته بقلم خاص در عنوان فرمان ثبت
فرمودند بیت شدی از التماس شاه خرم ❊ بفرزندی ما مشهور عالم ❊ بالجمله چون
فرمان عاطفت عنوان بعادلخان رسید پنجاه زنجیر فیل کوه شکوه و پنجاه راس اسب
عربی و عراقی و یک لک و پنجاه هزار هون نقد و دیگر جواهر و مرصع آلات و اقمشه
تحف و نفایس که قیمت مجموع پانزده لک روپیه می‌شد با وکلای خود مصحوب

افضلخان

افضلخان و راجه بکرماجیت روانه درگاه سلاطین پناه ساختند و دو لک روپیه با افضلخان
و دو لک روپیه براجه بکرماجیت تکلف نمود و مقرر داشت که افضلخان با پیشکش
از راه راست ببرهانپور شتابد و راجه بکرماجیت با احمدنگر رفته قلعه مذکور را با سایر
پرگنات بالاگهات که از تصرف بندهای درگاه برآمده بود متصرف گشته احمدنگر را به حضورخان
و جالناپور را بجانسپارخان و هم چنین هر محلی را بکسی از امرا که از حکم اشرف تعیین شده
تسلیم نمود خاطر از ضبط و نسق انها وا پرداخته متوجه قدمبوسی آستان گردد و چون راجه بکرماجیت
شنیده بود که در بندر گوده لعلیست هفده مثقال و کسری دو لک روپیه قیمت مشخص شده مبلغ
که عادلخان باو تکلف نموده بود فرستاده لعل مذکور بدست آورده بود از استیلام آستان اقبال
بار دیگر نفایس و نوادر بادشاه جوان بخت پیشکش کرد و همچنان میرمکی که بخطاب معتقدخانی
سرافراز است و حاجی دوسه دیوان مهمات دکن بجهة گرفتن پیشکش قطب الملک شتافته
بودند از جواهر و مرصع آلات و فیلان نامی و اسپان تپچاق که قیمت مجموع آن نیز
یازده لک میشد روانه درگاه جم جاه گردیدند و بهر یک ازینها برو مبلغها از نقد
و جنس خدمتگاری نمود و چون فرستادهای حضرت جهانبانی گیتی ستان پیشکشهای بجاآور
وکلای معتمد را با صاحب عادلخان و قطب الملک بدرگاه سلاطین پناه رسانیدند و خاطر
اشرف شاه والا شکوه از ضبط و نسق صوبه دکن فارغ گشت صاحب صوبگی خاندیس
و برار و احمدنگر بسپه سالار خانخانان تفویض فرموده شاهنواز پسر او را که در حقیقت خانخانی
جوان است با دوازده هزار سوار موجود خویش بسبب ضبط ولایت مفتوح و محال بالاگهات

موقر داشته و هر محل را انجا که یکی از امرای صاحب جمعیت نخواهد بود از جهان لشکری که
در موکب اقبال سعادت پذیر بودند سی هزار سوار موجود و هفت هزار توپچی پیاده در صوبه
دکن گذاشته بتاریخ روز مبارک شنبه مهر ماه الهی سنه چهارم جلوس سلطانی یازدهم شهر
شوال سنه هزار و بیست و شش هجری در قلعه شادی اباد مندو ورود موکب مسعود اتفاق
افتاده دولت ادراک سعادت ملازمت پدر عالیقدر بمبارکی و فیروزی نصیب و روزی شد
و بعد از ادای مراسم کورنش و اداب زمین بوسی بالای جهروکه طلبیده از غایت
محبت و افراط شوق بی اختیار از جای حضور برخاسته چند قدم پیش نهاده در
اغوش عاطفت گرفتند چندانکه انجناب در اداب و فروتنی مبالغه نمودند الطاف
در اعزاز و احترام افزوده نزدیک بخود حکم نشستن فرمودند و چون نوبت مقتضی
گذرانیدن پیشکشها نمود درین روز یکهزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر و هزار
روپیه برسم تصدق و صندوقچه مملو از جواهر نفیس که تا انوقت موصوف است فیل
سرپاک که سر حلقه فیلان پیشکش عادلخان بود بنظر اقدس در اورده اگاه به بخشیان
عظام اشارت شد که امرای که در خدمت شاهزاده ممالک ستان سعادت پذیر بودند بترتیب
منصب ملازمت نمایند نخست خانخانان زمین بوس نموده هزار مهر نذر و پاره از جواهر
مرصع الات بصیغه پیشکش معروض داشت پسرش عبدالله خان سعادت سجود دریافته
صد مهر و صد روپیه نذر و قدری از جواهر و مرصع الات پیشکش کرد از انجمله لعلی بود
بوزن یازده مثقال یک لک روپیه قیمت ان شد و بعد ازو داراب خان پسر

پسر خانخانان و سردار خان برادر عبدالله خان و شجاعتخان عرب و دیانتخان و معتمد خان
بخشی و شهباز خان افغان و اودا رام دکهنی سعادت زمین بوس دریافتند پیش
ازین بجلدوی فتح رانا منصب بیست هزاری ذات و ده هزار سوار و خطاب شاهی القاب
مرحمت شده بود و چون به تسخیر دکن رایات عزیمت برافراختند خطاب شاه
سایر مراحم گشت اکنون بجلدوی این خدمت شایسته منصب سی هزاری ذات و
بیست هزار سوار و خطاب شاهجهانی عنایت شد و مقرر فرمودند که بعد ازین در مجلس بهشت
آیین بجهت نشستن انحضرت صندلی متصل به تخت می نهاده باشند و این عنایت
مخصوص شاه فلک شکوه که از زمان امیر صاحبقران تا حال درین سلسله رسم نبود
و خلعت با چارقب زربفت در گریبان و سر استین و حاشیه دامن مروارید کشیده
و شمشیر مرصع با پردله مرصع و خنجر مرصع مرحمت گشته و خود از جهروکه پایان امده خوانچه
از جواهر و خوانها از زر بر فرق فرقدسای ان در التاج خلافت و جهانگیری نثار فرموده
افزونی عمر و جاه ان برگزیده دین و دولت از درگاه رب العزت مسالت نمودند و
راجه بهرجی زمیندار ملک بگلانه بوسیله انحضرت سعادت زمین بوس دریافت و در
ایام توقف برهانپور فوجی بجهت تنبیه و تادیب زمینداران گوندوانه تعین فرموده بودند
بهادران فیروز جنگ به نیروی اقبال بلند تنبیه و تادیب بلیغ نموده هفت زنجیر فیل
و ده لک روپیه نقد از جاتوره و سی زنجیر فیل و یک لک روپیه نقد جانب که مجموع
هفتاد زنجیر فیل و سه لک روپیه باشد برسم پیشکش گرفته در اثنای راه بموکب منصور

رسیدند و بعد از روزی چند که شاهجهان بخدمت پدر والاقدر پیوست نورجهان بیگم
جشنی ترتیب فرموده قلعه‌بار کرانی بهابا مادری که نگلهای مرصع و مرواریدهای نفیس
آراسته بود و سرپیچ مرصع بجواهر نادره و دستار با طره مروارید و دو اسب که یکی زین
مرصع داشت و فیل اول با دو ماده فیل بشاهجهان نثار گذرانید و هم چنین به
شاهزادهای والاشکوه و اهل حرم تقوزهای اقمشه باقسام زر این تکلف فرموده بهم
جهت سه لک روپیه بقلم آمد و هم درین چند روز پیشکش شاهزاده بلنداقبال شاهجهان
بنظر گذشت از جمله لعلی بود بوزن هفده مثقال که بکتاب اهل هند توزده تانک باشد
و در کوده بر دو لک روپیه ابتیاع شده دیگر نیم بود یک لک روپیه قیمت که در آب
و رنگ اندام نظیر او بنظر درنیامده و دو الماس یکی چهل هزار روپیه قیمت دیگری
سی هزار روپیه و دو مروارید یکی دو مثقال و یازده سرخ و دیگری شانزده سرخ در
غایت نفاست و آبداری اگر بتفصیل فیلان و دیگر نفایس پردازد بطول میکشد
قیمت مجموع پیشکش بیست لک روپیه شد و سوای این دو لک روپیه بنورجهان بیگم
و شصت هزار روپیه بدیگر بیگمان گذرانیدند چون مکرر بعرض رسید که خان دوران
پیر و ضعیف شده و تاب تعب و سواری که از لوازم صوبه کابل است ندارد مهابتخان
را خلعت و اسب و فیل خاصه عنایت نموده بصاحب صوبگی کابل فرستادند و مقرر شد
که حفظ و حراست صوبه تته در عهده خان دوران باشد توجه موکب گیهان شکوه
بملک گجرات چون خاطر اقدس مظاهر بشکار فیل بسیار راغب و مایل بود و هرگز تا این

شکار فیل

شکار فیل نکرده بودند و نیز توصیف ملک گجرات و شهر احمدآباد بتواتر استماع شده
بود رای جهان آرا چنین تقاضا فرمود که سیر احمدآباد و تماشای دریای شور نموده
هنگام مراجعت که هوا گرم شود و موسم شکار فیل دررسد بشکار کنان متوجه دارالسلطنه
باید شد و باین عزیمت صایب حضرت مریم الزمانی و دیگر بیگمان و اهل حرم را
روانه اکبرآباد ساخته در یازدهم آبان ماه الهی موکب اقبال بصوب ملک گجرات
نهضت فرموده درینولا از روزنامچه وقایع کشمیر بعرض رسید که در خانه ابریشم فروشی
دو دختر دندان دار بوجود آمده که پشت هر دو تا کمر بهم متصل بود اما سر و دست و پای
هر یک جدا از باین زنده مانده فوت کردند روز چهارشنبه دیماه ساحل دریای شور مخیم
بارگاه اقبال گشت و در باغ سلطان احمد حاکم کنبایت که در کنار دریا واقعست دو شبانه
ترتیب یافت متصدیان بندر مذکور غرابها آراسته بنظر همایون درآوردند و بخلوت
خود بر غراب نشسته سیر دریا میکردند و تا دوازده روز توقف فرموده بسیر و شکار خوشوقت
شدند و نوزدهم ماه مذکور رایات عزیمت بصوب احمدآباد ارتفاع یافت و در بیست و چهارم
کنار تال کانکریه که در سواد شهر واقعست محل نزول اردوی کیهان شکوه گردید و بیست و
پنجم متوجه معموره گردید چون مزار شاه عالم در سر راه واقع بود بر روضه در آمده فاتحه
خواندند بمبلغ یک لک روپیه صرف عمارات این مزار فایض الانوار شده باشد سلسله
اینان بمخدوم جهانیان منتهی میشود و مردم گجرات را عجب اعتقاد بحضرت شاه ثابت
میگویند که مکرر از شاه عالم احیای اموات بظهور پیوسته بعد از آنکه پدرش از این معنی

اکابر یافته بانی او که الوقوف در کارخانهٔ الهی خلاف شرط نمید کیست سید محمد که امروز
جانشین ایشان است از خوبان روزگار است و از سید جلال پسر سید محمد چه
نویسم که هر که بدیدهٔ انصاف بنگرد از مشاهدهٔ جمال او یاد دلیل و برهان آوازهٔ
فرزندی پیغمبر میکند مصراع بلی چنان پدری را چنین بود فرزند شاه عالم در هشتصد
و هشتاد از این جهان فانی بعالم جاودانی شتافته بالجمله بتاریخ مذکور بعبارت که فرو ورار
دلفل شهر احمدآباد شدند صفت تعریف این شهر شنیدنی بود بنیاد و بنا مدام که چهر میان
رشته بازار را عریض و وسیع اند لیکن دکانها در خور وسعت بازار ساخته اند
عمارتش هم از خوب است و دکانها بغایت باریک و زبون و سقفش سفال پوش در آن
روز ولایت گجرات بحاکم شاهزاده کشورستان شاهجهان ارزانی داشتند از آنجا تا
تا کنبایت یکصد و بیست و یک کروه مسافت است و از کنبایت تا باحمدآباد بیست و یک
کروه بانی احمدآباد سلطان احمد نبیره مظفرخان است و مسجدی در میان بازار
اساس نهاده بغایت عالی مشتمل بر سه در و پیش هر در بازاری و در مقابل دری
که بر سمت شرق واقع شده مقبرهٔ سلطان احمد مذکور است و در آن گنبد سلطان احمد
و محمد پسر او و قطب الدین نبیره او آسوده اند طول مسجد غیر از مقصوره یکصد و بیست و سه
درع و عرض هشتاد و نه درع بر حوالی آن گنبدها ایوان ساخته اند بعرض چهار درع
و سه پا و فرش صحن مسجد از خشت تراشیده است و ستونها از سنگ خشت
مقصوره مشتمل بر سیصد و پنجاه و چهار ستون است و بالای ستونها گنبد زده اند طول

مقصوره هفتاد

مقصوره هفتاد و پنج درع و عرض هفت درع است و فرش مقصوره هم چو ایوانها و منبر از
سنگ مرمر ترتیب یافته و بر دو بازوی پیشطاق مسجد دو منار پرکار از سنگ تراشیده
مشتمل بر سه آشیانه در رعایت اندام نقاشی و نگاری کرده اند و بر یمین محراب قرین
منبر متصل کنج مقصوره شاه نشینی جدا شده از میان ستونها به تخته سنگ پوشیده اند
و چهار از آن تا سقف پنجره سنگ تنیده اند تا پادشاه با مخصوصان و مقربان
خویش بر آن بالا رفته ادای صلوة نماید و آنجا را باصطلاح اهل گجرات ملوکخانه
گویند روز دیگر حضرت شاهنشاهی بخانقاه شیخ وجیه الدین تشریف برده لوازم زیارت
و نیازمندی بتقدیم رسانیدند روز دیگر حضرت شاهنشاهی بخانقاه [illegible] شیخ از خلفای
شیخ محمد غوث اند لیکن خلیفه که مرشد بخلافت او مباهات کند و ارادت شیخ
وجیه الدین بر رهانیت ساطع و حجت ساطع بر علو شان شیخ محمد غوث شیخ وجیه
الدین بفضایل صوری و کمالات معنوی آراسته و داشته اند بخلاف شیخ محمد
غوث گوالیاری بوده اند یکی از فضلای وقت بشیخ وجیه الدین گفته که از شما
مستبعد مینماید که مرشد امی اختیار کرده اید در جواب فرموده اند که منت خدا را
عز و جل که بر من نیز قبل پیغمبر امی بوده اند شیخ از این بیست سال و در این [illegible]
حیات سپرده اند و شیخ عبدالله بوصیت پدر بر مسند ارشاد تمکن جسته بغایت
درویش مرتاض بود با کمال شکستگی نهایت درستی ذات بخدمت دارد شاه [illegible]
و تیمار حال ایشان روزگار بسر میبرد و چون شیخ عبدالله بجوار مغفرت ایزدی پیوست

فرزندش شیخ اسدالله جانشین شد هم دران زودی مسافر ملک بقا گشت و بعد از
برادرش شیخ حیدر صاحب سجاده گردید و الحال در قید حیات است و آثار صلاح از
ناصیه حالش ظاهر و بعد از روزی چند بزیارت شیخ احمد کهتو توجه فرمودند کهتو
قصبه ایست از سرکار ناگور و مولد شیخ انجاست در زمان سلطان احمد بانی احمدآباد
بگجرات تشریف آوردند سلطان احمد را در خدمت ایشان ارادت و اعتقاد تمام
بود و مردم این ملک شیخ را از اولیای کبار میدانند و هر شب جمعه خلق انبوه از
وضیع و شریف بزیارت ایشان حاضر میشوند سلطان محمود پسر سلطان احمد عمارات
عالیه از مقبره و مسجد و خانقاه بر سر مزار ایشان اساس نهاده و متصل به مقبره
در ضلع جنوب تال کلان ساخته دورا دور از سنگ و آهک ریخته بر آورده و اتمام
این عمارات در زمان قطب الدین ولد محمد شاه شد مقبره سلاطین گجرات بر کنار
تال در اطراف پای شیخ واقعست و دران گنبد سلطان محمود بیگره و سلطان
مظفر پسر او و محمود شهید که آخرین سلاطین گجرات است آسوده اند و با اغراق
مقبره شیخ مقامیست پر فیض از روی قیاس پنج لک روپیه صرف این عمارات
شده باشد والعلم عندالله روز دوشنبه غره اسفندارمذ ماه از احمدآباد بجانب مالوه
نهضت اتفاق افتاد درین راه پیوسته بنشاط شکار خوشوقت بوده تا قصبه
داهود تشریف فرمودند و در کنار آب مهی زمیندار جام بوسیله شاهزاده عالم و عالمیان
شاه جهان زمین بوس دریافته پنجاه راس اسب کچهی برسم پیشکش معروض داشت

نام او جبا

نام او جبا است و جام لقب است هر کس جانشین شود او را جام گویند و این از
زمینداران عمده گجرات بلکه از راجهای نامی هندوستان است ملکش بدریای شور
متصل است پنج شش هزار سوار همیشه میدارد و در وقت کار ده دوازده هزار سوار
سامان می تواند کرد و در ملک او اسپ بسیار بهم میرسد و اسپ کچهی در ملک گجرات و
کچهه برو هزار روپیه هم که چهار هزار روپیه و پنجهزار روپیه باشد به تلاش میگیرند در
همین تاریخ راجه لچهمی نراین زمیندار ولایت کوچ که در اقصای ولایت بنگاله واقع
است باستلام عتبه خلافت جبین سعادت افروخته پانصد مهر نذر گذرانید از غرایب اکبر
بهاءالدین برقانداز بچه لنگوری با بزی بنظر اشرف در آورد معروض داشت که لنگور ماده
بچه خود را ببر و دست در سینه گرفته بر فراز شاخ درختی نشسته بود یکی از توپچیان
بنابر قساوت قلب لنگور ماده را به بندوق زد و آن مظلوم بچه را از سینه جدا ساخته
بر شاخی گذاشت و خود بر زمین افتاد و جان داد مقارن این حال من رسیدم و آن
بچه را فرود آورده بجهت شیر خورانیدن نزد این بز بردم حق تعالی آن بز را برو مهربان
ساخت و شروع در لیسیدن کرد و با وجود عدم جنسیت باهم چنان الفت گرفته اند
که گویا از شکم او بر آمده حکم شد که بچه را از نظر او پنهان سازند بز از نادیدن او
بیتابی آغاز نهاد و بچه لنگور نیز بیطاقتی نمود چندان نالید و فریاد کرد که جگر ازا
بر حال او رقت آمد الفت بچه لنگور بجهت شیر خوردن چندان مستبعد نمی باشد اما
مهر و دلبستگی بز با آن بچه غرابت تمام دارد آغاز سال سیزدهم از جلوس همایون روز جمعه

سیوم شهر ربیع الاول هزار و بیست و هفت هجری تحویل آفتاب جهانتاب ببرج حمل دست
داد و سال سیزدهم از جلوس آنحضرت آغاز شد درین روز مسعود رکن السلطنت
اصفهان خان بمنصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار ناصیه سعادت برافروخت و راجه جام بانعام
خلعت با کمر شمشیر مرصع و فیل و اسب از طویله خاصه سرافرازی یافته رخصت وطن
شده درین تاریخ میر جمله از عراق آمد باستیلام عتبه خلافت جبین افروز گردید اکنون
مجملی از احوال او رقم زده کلک وقایع نگار میگردد و میر از اعیان سادات سپاهانست
نامش محمد امین بوده تا عم او میر رضی را شاه عباس والا منصب صدارت ارتقا
بخشیده صبیه خود را بعقد ازدواج او در آورده بود میر محمد امین پیش ازین بچهارده
سال بحال تباه از عراق آمده نزد محمد قلی قطب الملک شتافت و بوسیله مرحمت خود
مشهور سالها مدار دولت قطب الملک بر وجود او گر شد و قطب الملک او را میر
فصل جمله خطاب ساخته از موافقت طالع مدار مهمات مالی و ملکی بقبضه اقتدار او حوالت
فرمود تا محمد قلی در حیات بود حل و عقد امور بکار آگهی میر وا گذاشته مدام بشرب و عیش
و طرب مشغول بود از دل نگرانی فارغ نیست و چون محمد قلی درگذشت نوبت
ریاست بسلطان محمد برادرزاده او رسید نقش میر با او خوب نشست و باین جهت
میر از رفعت و جمعیت طمع و توقف از احوال و اشیای او کوتاه داشته میر
از گولکنده بجانب عادلخان پیوست و در آنجا نیز صحبتا و در نگرفت ناگزیر از
عادلخان اجازت حاصل نموده براه دریا بوطن مألوف شتافته و در عراق شاه

عباس را ملازمت نموده بنسبت میر رضی و غیره که از مردم صاحب ثروت و اندوزها
می باشند مشمول عواطف شاهی گردید و در خدمت شاه بشکستهای لایق مرحمات گردانیده
مدت چهار سال بعزت و آبرو روزگار بسر برد میر را خواهش آنکه در خدمت شاه
صاحب منصب علیا باشد و شاه را مطمح نظر آنکه بالتفات زبانی سرگرم داشته بنفایس
که در خدمات فراهم آورده اخذ کند چون میر دریافت که حقیقه کار چیست ناگزیر
عتبه خلافت التجا آورده مکرر عرایض مشتمل بر اظهار خواهش ملازمت و آرزوی خدمت
درین سال داشته التماس فرمان طلب نمود و حضرت شاهنشاهی فرمان عاطفت بنامی وی صادر
آن برگشته بادیه حیرت و ناکامی را بدرگاه گیتی پناه طلب فرمودند و درین تاریخ سعادت
زمین بوس دریافته مشمول مراحم بیکران گردید چهل و هشت راس اسپ و نه تقوز قماش
و یک انگشتری یاقوت برسم پیشکش بعرض رسانید امروز پنجشنبه چهاردهم فروردین
موضع سحار را مضرب خیام فلک احتشام گردید بعرض رسید که درین منزل تا چراگاه
فیل یک نیم کروه مسافت است و از انبوهی جنگل و تراکم اشجار و راه پر نشیب و فراز
عبور بیک خیال مستبعد و متعذر مینماید امروز پنجشنبه سیزدهم با معدودی از خدمهای آن
سرزمین مخصوص متوجه شکارگاه شدند پیش ازین جمعی کثیر از پیادهای آن سرزمین
جنگل را برسم قمرغه احاطه نموده بودند و بیرون جنگل در اندک فضای تختی بر فراز
درختی از چوب بجهت نشستن بادشاه فیل گیر شکار ترتیب داده بر دو ضلعهای آن اطراف
آن نیز تالارهای برای نشستن و تماشا درین امر انداخته بودند و دو ایسته فیل نر با

کمندهای مستحکم و بسیاری از فیلان ماده آماده داشته بهر فیلی دو نفر فیلبان از قوم
جرگه که شکار فیل مخصوص آن طایفه است نشسته و مقرر شده بود که فیلان صحرایی را
از اطراف جنگل رانده بحضور بیارند تا تماشای شکار آنها بر وجه دلخواه کرده شود
قضا را در وقتی که مردم از اطراف بجنگل در آمدند بنابر انبوهی درخت و تراکم اشجار
سلسلهٔ انتظام از هم گسیخت و ترتیب قمرغه ساقط گشت فیلان صحرایی سراسیمه
بهر طرف دویدند چهار فیل نر و ماده در حضور اشرف شکار شد از جمله
دو فیل بغایت خوش صورت و اصیل و تمام عیار بدست آمد در همین ولا دلاور خان
کاکر از تغیر احمد بیگ خان کابلی بحکومت کشمیر سرافرازی یافت چون بعرض رسید که
عبد الرحیم خانخانان غزل مولانا عبد الرحمن جامی را که این مصراع از آنست مصراع
بهر یک گل زحمت صد خار میباید کشید تتبع نموده حضرت شاهنشاهی این مطلع
را بدیهه فرمودند بیت ساغری بر روی گلزار می باید کشید ؛ ابر بسیار است می بسیار می
باید کشید ؛ چون از شدت گرما و عفونت هوا مردم محنت بسیار داشتند و بعد از
مسافت تا رسیدن بدار الخلافه آگره روزگار بصعوبت و دشواری بسر میشد
رای صواب اندیش که عقده کشای مشکلات روزگار است چنین اقتضا
فرمود که ایام تابستان و موسم برشکال را در احمد آباد گذرانیده بعد از انقضای ایام
بارش متوجه آگره باید شد و این عزیمت صایب از مقام محمود آباد عنان اقبال
بصوب احمد آباد معطوف گشت مقارن اینحال از عرضداشت منهیان دار الخلافه

بمسامع جلال

بمسامع جلال رسید که در مستقر سریر خلافت اثر وبای ظاهر شده مردم بسیار تلف
می شوند بنابرین فسخ عزیمت آگره که بالهام غیبی در خاطر حقیقت مظاهر پرتو افکنده
بود مصمم گردید و هفتم اردیبهشت ماه مطابق غرهٔ شهر جمادی الاولی در ساعت محمود
و زمان محمود بمبارکی و فیروزی نزول سعادت در شهر احمد آباد اتفاق افتاد و از غرایب
که از عفونت هوا بیماری در احمد آباد شایع و از اهل شهر و اردو کس نماند که دو سه روز
بمحنت مبتلا نگشته باشد و از اثر این دو سه روزه تب ضعف و سستی بحدی مستولی
میگشت که مدتها نقل و حرکت تعذر تمام داشت اما عاقبت بخیر بود و ضرر جانی بکسی
نمیرسید قضا را حضرت شاهنشاهی دو سه روز این ضعف را کشیدند و آن قدر آزار
بوجود فیض ورود آنحضرت رسید که ناطقه از تقریر آن عاجز است در حیرتم که بانی این
شهر را کدام لطافت و خوبی منظور افتاده که چنین سرزمین بی فیض مدهم خرچ شهر اساس
نهاده و بعد از وی دیگران چه ملحوظ داشته عمر را صرف درین خاکدان کرده اند هوایش
مسموم زمینش کم آب و ریگ بوم گرد و غبار بحدی که در وقت شدت باد و حرارت
دست محسوس نگردد و آبش بغایت زبون و ناگوار رودخانه که بشهر جاریست بغیر از ایام
برسات همیشه خشک می باشد چاه ها اکثر شور و تلخ تالابهایی که در سواد شهر واقع ا
بصابون گازران دوغاب شده مردم اعیان که بقدر مقدوری و استطاعتی دارند در
خانهای خود برکه ها ساخته اند و در ایام بارندگی از آب باران مملو میسازند و تا
سال دیگر از آن آب میخورند و مضرت آبی که هرگز هوا در وی راه نیابد و راه

بر آمد بهار را نداشته باشند ظاهر است که بیرون شهر بجای سبزه و ریاحین تمام صحرای
زقوم زار است و نسیمی که از بوی زقوم وزد نفسش معلوم مصراع ای تو مجموعه خوبی
ز کدامت گویم. در همین ولا راجه بهاره که از زمینداران معتبر گجرات است دولت آستانبوس
دریافته دو صد مهر بصیغه نذر و هزار روپیه برسم پیشکش و یکصد اسب لطایف پیشکش
معروض داشت در ملک گجرات کلانتر از این زمینداری نیست ملکش بدریای
شور پیوسته است بهاره و جام از یک جد اند ده پشت بالاتر بهم میرسند
بحسب جمعیت و اعتبار بهاره از جام در پیش است میگویند که هرگز هیچ یک از سلاطین
گجرات نیامده و سلطان محمود فوجی بر او فرستاده بود شکست بر فوج سلطان افتاد
عمرش از هفتاد متجاوز بنظر در آمد و او خود می گوید که نود سال دارم حواس و قوی
فتور نرفته از مردم او پیری بنظر در آمد که موی ریش و بروت سفید شده گفت ایام
طفولیت مرا رای بهاره در خاطر دارد و در پیش او کلان شده ام چند در خدمت بسر
برد بعنایت اسب خاصه و فیل نر با ماده فیل و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و چهار انگشتری
از یاقوت سرخ و زمرد و نیلم و یاقوت زرد سرافرازی بخشیده رخصت الوطان ارزانی
فرمودند در همین ولا بعرض اقدس رسید که قراولان پادشاهی یکصد و هشتاد و پنج زنجیر
فیل از نر و ماده در جهوداباد دهود شکار کردند هفتاد و سه زنجیر نر و یکصد و دوازده ماده
و قراولان شاهزاده بلند اقبال شاه جهان بیست و شش زنجیر نر و سی و هفت ماده
گرفتند در این تاریخ راجه کلیان که از عمده های دولت شاهزاده جوان بخت شاه جهان

است

است بمیامن تربیت و نوازش آن حضرت بمراتب بلند ترقی و الحال عمده اتباع
شاهزاده کشورستانی با فوجی از بندهای شاهی و جمعی از ملازمان عتبه سلطنت مثل شهباز خان
لودی و مهدی زا[illegible] هاده و راجه بیتهجند و غیره و دو لک سوار برق انداز و پانصد نفر
توپچی پیاده سوای جمعی که پیشتر تعین شده بودند بجهت تسخیر جلو کانگره دستوری یافته
بعنایت خلعت و شمشیر سرافراز گردید و راجه تسبیح زمرد که ده هزار روپیه قیمت داشت
پیشکش نمود مراجعت موکب همایون از احمداباد بدار الخلافه اکبراباد روز مبارک شنبه
بیست و یکم شهریور ماه الهی سیزدهم از جلوس جهانگیری مطابق بیست و دوم رمضان سنه
هزار و بیست و هفت هجری رایات اقبال بصوب دار الخلافه آگره ارتفاع یافت بتاریخ
شانزدهم دی ماه پیش از طلوع صبح به سه گهری در کره هوا ماده بخاری با دخان بشکل
عمود نمودار شد و هر شب یک گهری پیشتر از شب دیگر مرئی میگشت چون تمام بصورت
حربه پیدا گردید هر دو سر باریک و میان کنده خم دار یا شند و پره پشت بجانب جنوب و روی
بسوی شمال منجمان و اختر شناسان قدر قامت او را باسطرلاب معلوم نمودند بیست
و چهار درجه فلکی را با اختلاف منظر سایر است و بحرکت فلک اعظم متحرک و حرکت خاصه
نیز با حرکت فلک اعظم در و ظاهر میشود چنانچه در برج عقرب را مری میگشت در اندک
مدت برج عقرب را گذاشته بمیزان رسید و حرکت عرضی در جهت جنوب بیشتر
دارد و دانایان فن نجوم در کتب این قسم را حربه نوشته اند و بعد از شانزده شب
که این علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستاره مرئی گشت که ریشش رو سیخ داشت

و تا دو سه گردش در ازین بود لیکن در اطراف و هم آملار و شنی درخشید که نمود از
آثار این اختر در وسعت آباد ممالک هند پرتو ظهور افکنده و با و طاعون است که هرگز
در هیچ زمانی از ازمنه ناظر نبوده ونشان نمی دهد و در کتب معتبره اهل هند مثبت
گشته پیش از ظهور این بکمال اثر ظاهر شده و تا بیست سال کشیده و نیز در مبادی
حکومت شاهنشاهی و نواب جهانبانی گیتی ستانی ابواب شورش و فساد مفتوح گشته و هفت
و هشت سال روزگار بد سگال به تربیت مواد فتنه و آشوب اشتغال داشته چه خونها
که ریخته نشد و چه خانها که خراب نگشت درین ولا از عرضه داشت بهادر خان حاکم قندهار
بمسامع جلال رسیده که در نواحی شهر و بلوکات آن کثرت موش بحدی رسیده که
از محصولات زراعت و برداشتی اثری باقی نمانده بعد از محنت و تعب بسیار شاید [illegible]
محصول بدست رعایا در آید و هم چنین از فالیز و باغات انگور اثر نگذاشتند بعد از آنکه
میوه و علامت در باغ و صحرا نماند مردم بمرور ادوار بعدم شدند شب یکشنبه [illegible]
آبان ماه مطابق یازدهم ذی قعده سنه مرقوم بمقام مسعود در شبستان شاهزاده گیتی ستان
شاه جهان از دختر خجسته اختر قدوه خواتین بلند مکان آصف خان [illegible] قدم
بعرصه وجود قدم نهاد نام این مولود مسعود سلطان اورنگ زیب بر صفحه روزگار
ثبت افتاد چون معموره اجمیر محل ورود موکب مسعود گشت شاهزاده جشن ولادت
فرزند اقبالمند ترتیب داده بورود قدوم میمنت لزوم والد بزرگوار [illegible] زینت
ساختند پنجاه زنجیر فیل برسم پیشکش معروض مجلس فردوس نظر کرده از آنجمله هفت زنجیر

داخل فیلان خاصه شد و در کل انجا از پیشکشهای ایشان مقبول افتاد و [illegible] روپیه
بقیمت در آمد چون بحوالی [illegible] ورود موکب گیهان شکوه دست داد
کشورگران پسر جانشین او بدولت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخته و
مبارکباد فتح دکن معروض داشت در خلال اینحال خبر [illegible] سورجمل [illegible]
راجه باسو بمسامع جلال رسید و تفصیل این اجمال آنکه راجه باسو [illegible] داشت
و سورجمل اکبر پسر ازهمه کلانتر بود لیکن از بدسگالی و آشوب طلبی پدر را از رده
خاطر داشت و بنابر توهمی که پدر را از ناهنجاری او بود پیوسته در حبس نگاه میداشت
و بعد از فوت راجه باسو چون دیگر فرزند قابل نبود بجهت انتظام سلسله زمینداری
پدرش را با مبلغهای کلی از نقد و جنس که سالهای اندوخته بود بابن پایه سعادت ارزانی
داشتند و همراه مرتضی خان بخدمت فتح قلعه کانگره دستوری یافت و چون کار بر محصوران
بدشواری کشید و این بدسگال از صورت حال دریافت که عنقریب قلعه مفتوح خواهد شد
در مقام ناسازی و فتنه پردازی در آمده پرده [illegible] از میان برگرفته [illegible] کار
بمنازعت و مخاصمت رسانید و مرتضی خان نقش ادبار از صفحه احوال او برخوانده
روزگار خوانده شکایت بسیار بدرگاه والا عرضه داشت نمود و صریح نوشت که امارات
بغی و ناهمواری از [illegible] احوال او ظاهر است و چون [illegible] مرتضی خان سردار عمده
با لشکر گران در ان کوهستان بود بتربیت اسباب فتنه و آشوب [illegible]
ناگزیر بخدمت شاهزاده گیتی ستان شاه جهان ملتجی گشته عرضه داشت نمود که مرتضی خان بر

تحریک اسباب عرض با من سوی مزاج بهم رسانیده در مقام خراب ساختن و در انداختن
من شده مرا العصیان و بغی متهم داشته امید که باعث حیات و سبب نجات این سرگشته
بخت شده بدرگاه والا طلب فرمایند هر چند بر سخن میرتقی خان نهایت اعتماد بود لیکن
از التماس طلب خود بدرگاه عنایت شبهه بر خواطر خیرخواهان گذشت که مبادا مزاج
میرتقی خان به تحریک اسباب فساد بشورش در آمده و غور نا کرده اعدا متهم ساخته باشد
مجملاً بالتماس شاهزاده بلند اقبال شاه جهان رقم عفو بر جراید جرایم او کشیده بدرگاه والا
طلب فرمودند و مقارن این حال میرتقی خان بجوار مغفرت الهی پیوست و فتح کانگره از روی
چند عقده توقف افتاد چون این فتنه سرشت بدرگاه گیتی پناه رسید نظر از ظاهر
احوال او افکنده همدران زودی مشمول عواطف و مراحم بیدریغ ساخته در خدمت
شاهزاده شاهجهان بمهم دکن رخصت فرمودند بعد از آنکه ملک دکن بتوجه اولیای
دولت ابد قرین درآمد وسایل برانگیخته مقصد فتح کانگره شد هر چند این
سعادت را با زدران کوهستان راه دادن از آیین حزم و احتیاط دور بود لیکن
چون افتتاح این عقده دشوار الکلید بهمت شاهزاده گیتی ستان حواله شد ناگزیر
به اراده و اختیار ایشان باز داشتند و آن بلند اقبال فوج پسندیده از منصبداران
و برق اندازان تربیت داده او را با محمد تقی بخشی خود تعین فرمودند چون بمقصد
پیوست با محمد تقی نیز آغاز خصومت و بهانه طلبی نمود و جوهر ذاتی خود را اظهار ساخت
و مکرر شکایات محمد تقی عرضه داشت نمود حتی چرخ نوشت که صحبت من با او راست نمی آید

[illegible]

و این خدمت از و متمشی نمی‌شود و اگر سردار دیگر مقرر فرمایند فتح این قلعه بسهولت میسر شود
اگر میر محمد تقی را بحضور طلب داشته راجه بکرماجیت را که از عمده‌های دولت ایشان است با فوج
از مردم تازه زور بفتح قلعه مذکور رخصت فرمودند چون این بی سعادت دریافت که زیاده برین
حیله و تدبیر از پیش نمی‌رود تا رسیدن راجه بکرماجیت فرصت غنیمت شمرده تخت خود را بهانه
درگاه را به بهانه آنکه مدتها یساق کشیده بی سامان شده اند رخصت نمود و کمکیان جاگیر
خود شتافته با آمدن راجه بکرماجیت با مان خود بر داد زد و چون بظاهر تفرقه در سلسله
جمعیت خیرخواهان راه یافت و اکثری بمحال جاگیر خود رفتند و معدودی از مردم روشناس
در آنجا ماندند تا بود دانسته آثار بعد وفا ظاهر ساخت سید صفی که در زمره جلادت بارهه
شجاعت و جلادت اختصاص داشت با چندی از برادران و خویشان پای همت افشرده
شربت خوشگوار شهادت چشید و بعضی بر زخمهای کاری که پیرایه شیر مردان عرصه کارزار
است آبروی جاوید یافتند و آن بی سعادت از میدان کارزار برگرفته به نکبت سرای عذاب
خود برد و بعضی از جان دوستی به ننگ با خود را بگوشه سلامت کشیدند و آن فتنه
سرشت دست تعدی و تطاول دراز ساخته اکثری از پرگنات دامن کوه را که بجاگیر
اعتماد الدوله مقرر بود تاخت و از نقد و جنس هر چه یافت متوقف گشته بتربیت
اسباب شورش پرداخت امید که بزودی بسزای کردار خویش گرفتار آید و بیمن این دولت
کار خود بکند درین ولا خانخانان سپه سالار باستلام عتبه خلافت ناصیه سعادت نورانی
ساخت هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید و از پیشکشهای او آنچه پسند افتاد بموازی

یک لک و پنجاه هزار روپیه قیمت شد پس از روزی چندان دیرین خدمت اگر بمیامن
عواطف روز افزون جوانان از سر گرفته بود مجدد الفاجیب صوبگی خاندیس و دکن
سربلندی بخشیده خلعت خاص با کمر شمشیر مرصع و فیل خاصه با دو فیل رخصت فرمودم
و منصب آن رکن السلطنة از اصل و اضافه هفت هزاری و هفت هزار سوار شد و چون
صحبت آن عمدة الملک با لشکرخان راست نمی‌آمد عابد خان از احدیت دیوانی دکن بلند
پایگی بخشیدند چون بوضوح رسید که در شهر آگره علت طاعون بافراط کشیده و کمی بسیار
دانه بر آورده تلف می‌شوند بتاریخ بیست و ششم دی ماه موافق غره صفر سنه هزار و بیست و هشت
هجری معموره فتح پور به نزول رایات جهان کشا آراستگی یافت و مقارن این حال بزیارت
روضه غفران پناه شیخ سلیم چشتی تشریف ارزانی داشته اظهار نیاز چندی بسیار فرمودند یکی
از عاظم آثار که در زمان دولت و عهد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بظهور آمده این
مسجد است که باغراق عمارتیست عالی از سیاحان روی زمین استماع یافته که مثل این
مسجد در هیچ بلادی از معموره جهان نیست عمارتش همه از سنگ در غایت صفا اساس
یافته پنج لک روپیه از خزانه عامره صرف شده باتمام رسیده و این مسجد مشتمل است بر
دو دروازه کلان برفراز کوه طرف جنوب واقع است در غایت ارتفاع و نهایت بی تکلف
پیشطاق این دروازه دوازده ذرعه عرض است و شانزده طول و پنجاه و دو ذرعه ارتفاع دارد و
سی و دو زینه بالا باید رفت و دروازه دیگر خوردتر ازین او بمشرق واقع است طول مسجد
از مشرق بمغرب با عرض دیوارها دو صد و دو ذرعه است از آنجمله مقصوره بیست و پنج ذرعه

یازده ذرعه

یازده ذرعه در پانزده ذرعه گنبد میان است و هفت ذرعه عرض و چهارده ذرعه طول و بیست و پنج
ذرعه ارتفاع پیشطاق است و بر دو پهلوی این گنبد کلان دو گنبد دیگر خوردتر است ده ذرعه
در ده ذرعه تمام ایوان ستون‌دار ساخته اند و عرض مسجد از شمال بجنوب یکصد و هفتاد و دو
ذرعه بر اطراف نود ایوان و هشتاد و چهار حجره است عرض حجره چهار ذرعه و طول پنج ذرعه و
و ایوان بطول ده ذرعه و بعرض هفت و نیم ذرعه و صحن مسجد سوای مقصوره و ایوان دور
یکصد و شصت و نه ذرعه طول یکصد و چهل سه ذرعه عرض است و بالای ایوانهای دور و بالای
مسجد گنبدهای خورد ساخته اند که در شبهای عرس و ایام متبرکه شمع در میان نهاده چون انرا
بپارچه الوان میگیرند از عالم فانوس مینماید و زیر صحن مسجد را ابرکه ساخته اند که در ایام
برسات آب باران مملو میسازند و چون فتحپور کم آب و بد آب است اهل این سلسله و مجاوران
و معتکفان این بقعه که پیوسته ملازم این مسجد اند تمام سال کفایت میکند و در مقابل دروازه
کلان بسمت شمال مایل بشرق روضه شیخ است قدس سره العزیز میان گنبد هفت ذرعه
و دور گنبد ایوان سنگ مرمر که پیش از آن پنجره سنگ مرمر ساخته اند در غایت بی تکلف
و مقابل این روضه بسمت مغرب با اندک فاصله گنبد دیگر واقع است که اولاد عماری
شیخ در آنجا آسوده اند از سوانح اقبال فتح قلعه موده مدلیت و شکست سورجمل مقهور
و تفصیل این مجمل آنکه چون راجه بکرماجیت براجه و و هویت سورجمل برگشته روزگار
خواست که روزی چند تیغ و کرزیت بر آرد حضرت الهی که از حقیقت کار آگاهی داشت
بسخن او قدم جرات و جلادت پیش نهاد و آن مخذول العاقبه بجنگ صف‌های ادبار

قایم نداشته بلوازم قلعه‌داری بجهت لطافت و باندکی آذوقه شکست جواندی کس بسیار
بکشتن داده راه ادبار پیش گرفت و قلعه مع و مهری که اعتقاد قوی آن ابر گشته بخت بود
با محنت و تعب بسیار مفتوح گردید و ملکی که ابا عنجاد در توقف داشت پای بر عساکر اقبال
شد و آن برگشته بادیه ضلالت و ادبار بحال تباه پناه بکرنوها دشوار برده خاک مذلت
و خواری بر فرق روزگار خویش بخت و راجه بکرماجیت ملک او را لیس پشت گذاشته
بتعاقب او شتافت و چون نوید این فتح بمسامع جلال رسید بجلدوی این خدمت
شایسته نقاره براجه مرحمت شد و از غرایب آنکه سورجمل مقهور که الحال داشت
جکت سنگه نام چون حضرت شاهنشاهی او را بخطاب راجگی و مرتبه امارت بلند مرتبه
ساخت ملک پدرش را با زر و سامان که از او مانده بود باسهیم و شریک بسازاکه انداختند
داشتند بجهت مراعات خاطر او جکت سنگه را اگر با برادر بسازگاری نداشت منصب
قلیلی مقرر بعنوان صوبه بنگاله گسیل فرمودند آن بیچاره هم از وطن در غربت
روزگاری بخواری و ناکامی دشمن کامی گذرانده انتظار لطیفه غیبی داشت قضا را
بطالع او چنین مقضوبه گشت و آن برگشته بخت تیشه بر پای دولت خود زد تا
که زیر جکت سنگه را الرعت هرچه تمامتر بدرگاه طلب داشتند و بخطاب راجگی و
منصب هزاری و پانصد سوار سرافراز ساخته بیست هزار روپیه و فیل و جیغه و اسب
و فیل مرحمت فرموده نزد راجه بکرماجیت فرستادند آغاز سال چهاردهم از جلوس شریف
روز مبارک شنبه چهارم شهر ربیع الاخر هزار و بیست و شش هجری خورشید جهان افروز

ببرج حمل درآمد و سال چهاردهم از جلوس همایون آغاز شد و درین روز شاهزاده گیتی ستان
شاهجهان که بجهت عید جعلها و ادات و فرزند جیب جاودی است جشن عالیا ترتیب داده منتخب
تحف روزگار از نفایس و نوادر هر دیار برسم پیشکش معروض بارگاه خلافت گردانیده
از آنجمله یاقوتی است که در کمال صفا در رنگ و آب و اندام تمام عیار است و به ... روپیه
قیمت شد دیگر قطعه لعل قطبی قیمت آن چهل هزار روپیه دیگر شش دانه مروارید علطانی
که یکی از آنها یک تانک و هشت سرخ وزن دارد و وکلای ایشان به بیست و پنج هزار روپیه
در احمدآباد ابتیاع نموده اند و بجدا نه دیگر بسی و سه هزار روپیه دیگر قطعه الماس که هژده
هزار روپیه بها دارد و همچنان پرداز مرصع با قبضه شمشیر که در زرگرخانه ایشان با تمام
رسیده و اکثر جواهران تراشیده بکار برده اند به پنجاه هزار روپیه برآمد بجهت نقاره
مرسل نواز زر طلا و تم تور که و نقاره و کرنا و سرنا و غیره آنچه لازم نقارخانه بادشاهان
فی شوکت است تمام از نقره مجموع به شصت و پنج هزار روپیه برآمده دیگر تخت سواری فیل که
باصطلاح اهل هند هوده گویند از طلا ساخته بسی هزار روپیه قرب گشته و دیگر
زنجیر فیل با پنج زنجیر ماده که قطب الملک برسم پیشکش فرستاده بود فیل اول با ساز طلا و فیل
حرم با ساز نقره و از پارچه‌های نفیس گجرات که گراتان لکار بادشاهی ترتیب فرموده بودند
اگر بتفصیل مرقوم گردد بطول میکشد القصه قیمت مجموع پیشکش یک لک روپیه شد و درین
تاریخ خبر فوت شاه نوازخان خلف سپه سالار خانخانان رسید جوان وجیه رشید عالی
فطرت بود در عنفوان جوانی و دولت شیفته شراب گشته و از آفت مصاحبان ناخوش

اعلی پرواز خانه برانداز جی کساری با فراط کشید همتش بلند پرواز و نگاهش دور
بین و شجاعتش با تهور هم آغوش بود و در ضبط ملک و انتظام سپاه عدیل و نظیر خود
نداشت و با این همه خوبیها کرم و جود لباس بود و جوهر از خدمت درگاه بخود کاری روز
کار بسر برده نقد حیات در باخت بر خاطر حق شناس حضرت شاهنشاهی سخت گران
گذشت دارا بخان را بمنصب سه هزاری ذات و سه هزار سوار افزایش بخشیده خلعت با نیم تنه
و اسب و فیل مرحمت نموده بجای برادرش بسرداری صوبهٔ برار و احمدنگر رخصت فرمودند و
مقرب خان را با عدم استعداد و استحقاق سرداری و صاحب صوبگی از حق شناسی و
قدردانی نظر بر سبقت بندگی و خدمت نموده بصاحب صوبگی بهار و پتنه سرافراز بخشیده خلعت
و فیل و اسب و جمدهر مرصع مرحمت فرمودند و پنجاه هزار روپیه برسم مساعدت عنایت شد
در همین ولا سلطان پرویز از الهاباد بسجود سدهٔ خلافت جبین اخلاص نورانی ساخت
راجه کلیان زمیندار رتن پور در خدمت شاهزاده بار یافت هشتاد زنجیر فیل و یک لک روپیه
نقد پیشکش معروض داشت در خلال این حال شاه بیگخان که بخطاب خان دوران ممتاز
بود بنابر کبر سن و ضعف از سپاهگری استعفا جست و حضرت شاهنشاهی آن دیرین خدمت
را کامیاب خواهش ساخته پرگنه خوشاب را که از جاگیرهای قدیم او بود هفتاد هزار
روپیه حاصل داشت در وجه مدد خرج او عنایت فرمودند و پسران او را در خور استعداد
یک منصب و جاگیر مرحمت شد درین تاریخ خبر فوت راجه سورج سنگه نبیره رای مالدیو رسید
که در دکن باجل طبعی رخت هستی بر بست گج سنگه پسر او را بمنصب سه هزاری ذات و

دو هزار سوار

دو هزار سوار و خطاب راجگی فرق عزت برافراختند در همین ولا حکم شد که از آگره تا لاهور
بر سر کروه میلی بر افرازند که علامت کروه باشد و در میل سیوم چاه ایجاد کنند مسافران
از تابش آفتاب و تشنگی محنت و صعوبت نکشند و مانند خیابان دو رسته درخت
بنشانند **توجه رایات عالیات بصوب کشمیر بار اول** روز مبارک شنبه بیست و چهارم
مهرماه در ساعت مسعود و زمان محمود مختار ارباب تنجیم بود بعزم سیر کشمیر نهضت موکب منصور
اتفاق افتاد لشکر خان را بحراست دار الخلافه گذاشتند خلعت با خنجر مرصع و اسب
و فیل و علم و نقاره باو مرحمت شد روز مبارک شنبه هشتم پرگنه متهره مورد اردوی کیهان
شکوه گردید حضرت شاهنشاهی تماشای مندراب و بتخانه های آنجا تشریف بردند در
عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی امرای راجپوت بتخانهای عالی البنیان خود ساخته
اند از بیرون به تکلفات افزوده لیکن در درون چندان شرک و فسق کار خانه کرده که
از تعفن آن سر بیرون نمی توان در آورد **بیت** از برون چون گور کافر پر حلل
وز درون قهر خدای عزوجل و ازین منزل شاهزاده پرویز بصوب اله آباد بحال
جاگیر خویش دستوری یافته عنان معاودت معطوف داشت در اوراق سابق از
کیفیت گوشائین جدروپ که در اوجین گوشه انزوا اختیار کرده بود مرقوم گشته که در همین ولا
از اجین بمتهره که از اعاظم معابد هنود است نقل مکان نموده بر کنار دریای جمنه
بآیین دین خویش بزروان پرستی می نماید و حضرت شاهنشاهی ظلمتکده او را
بنور قدوم سعادت لزوم روشنی بخشیدند و زمانی ممتد در خلوت صحبت مستوفی

داشتند چون مدت حبس خسرو بطول کشیده بود و خان اعظم از جانب
او بسیار تکرار با خاطر داشت و بتفرس دریافت که سخن او در باطن اقدس اثر
تمام نبخشد با وجود تعصب دینداری که رشته او بران مجبول بود بی‌اختیار تنها
از خویش و بیگانه نزد رفته در باب خلاص خسرو بخضوع و زاری التماس نمود بار دیگر
حضرت شاهنشاهی ملاقات او شتافتند بجهت خلاص خسرو کروفتهای محققانه معروض
داشت و دل آنحضرت را بر او مهربان ساخت و مجدد انقوش جرایم آن شاهزاده بزلال
عفو شست و شو یافت و بباب یاری رحمت غبار خجالت و زلات از ناصیه احوال
او زدوده از قید بر آوردند و حکم شد که بکورنش می آمده باشد روز مبارک شنبه بیست
و نهم آبان دار السلطنه دهلی بورود موکب اقبال آراستگی پذیرفت بیست و نهم آذر
ماه پرگنه کیرانه که وطن مقربخان است معسکر دولت گردید بسا التلف جا بهت
خوشی آب و هوا و زمینش بجایت تقابل مقربخان باغ عالی ساخته انبه که
در باغ او می شود در تمام هندوستان نظیر خود ندارد در دکن و گجرات و ملکهای
دوردست هر جا توصیف انبه شنیده تخم آن آورده درین باغ نشانیده و بجابت
خوب شده آنچه دیوار پخته بر دور آن کشیده یکصد چهل بیگه است خیابانها را
فرش بسته و در میان باغ حوضی ساخته طول دویست و شصت ذرع و عرض
دویست ذرع و در میان حوض صفه را بهتابی بیست و دو ذرع مربع از درختهای گرم
سیری و سردسیری اکثر درین باغ هست حتی نهال بسته سبز شده سروهای خوش

قد بادام

قد بادام دارد روز مبارک شنبه هژدهم ماه آذر در سرهند منزل شد چون درشکوی شاهزاده
گیتی ستان شاه جهان گرامی فرزندی قدم بوجه وجود نهاده بود روز مبارک شنبه نوزدهم
جشن علیا ترتیب نموده بضیافت حضرت شاهنشاهی و حضرات عالیات پرداختند
و پیشکش عالی کشیدند از اقسام نفایس و نوادر آنچه پسند افتاد یکلک و سی هزار روپیه قیمت
شد و چهل هزار روپیه بوالدهای خود گذرانیدند و بر لب آب بیاه جشن وزن بادشاهزاده
بلند اقبال آراستگی یافت و راجه بکرماجیت که قلعه کانگره را محاصره داشت بجهت عرض
بعضی مقاصد بدرگاه آمده بدولت زمین بوس فرق عزت برافراخت و چون پیش نهاد
خاطر اقدس سیر و تماشای بهار کشمیر بود بعد از رفتن بلاهور فرصت از دست میرفت حضرت
جهانبانی گیتی ستانی را ابدین عمارات لاهور رخصت فرمودند و راجه بکرماجیت بعنایت خلعت
و خنجر مرصع و اسب خاصه سرافرازی یافته بمحاصره قلعه کانگره عنان مراجعت معطوف
داشت دوم بهمن ماه باغ کلانور بورود موکب مسعود آراستگی یافت درین گل زمین
حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بر تخت سلطنت و اورنگ خلافت جلوس فرموده اند
روز مبارک شنبه سیوم ماه مذکور خان عالم که نزد شاه عباس بایلچی گری رفته بود از ایران
آمده بدولت زمین بوس سعادت اندوخت و معروض داشت که زنبیل بیک ایلچی شاه با عالم
هر اسلم که مصحوب او ارسال داشته اند متعاقب خواهد رسید از اتفاقات آنکه شاه بخان
داشت اگر بشرح و بسط رقم زده کلک سوانح نویس گردد سواد خوانان صفحه آهسته
حمل بر اغراق خواهند فرمود همواره در محاورات خان جان خطاب میفرمودند و زبان از غدر

خود جدا نمی‌داشت و بحسب الاتفاق اگر روزی یا شبی در کلبهٔ خویش خواستی فرود آید
تکلفانه بمنزل او تشریف آورده عواطف و مهربانیها را پایه برتر می‌نهاد نفس الامر که
خان عالم این خدمت را بشایستگی حسن سرانجام بخشید و چون از خدمت شاه
رخصت شده بیرون شهر قزوین که بدرشاه جهت مشایعت آمده عذرها خواست از
نفایس و نوادر که خان عالم آورده بهترین تحفهای او توان گفت مجلس تصویر جنگ
صاحبقران گیتی ستان است ∴ با تقتمش خان شبیه آنحضرت و اولاد امجاد و امرای عظام
که در آن جنگ بسعادت همراهی اختصاص داشتند کشیده در زیر هر صورت نوشته
که شبیه کیست و این مجلس مشتمل است بر دویست و چهل صورت و مصور نام خود را
خلیل میرزا شاهرخی نوشته کارش بغایت پخته و عالی است و بقلم استاد بهزاد
مناسبت و مشابهت تمام دارد اگر نام مصور نوشته نبودی گمان میشد که کار بهزاد
باشد و چون بحسب تاریخ از بهزاد بیشتر است اغلب ظن آنکه بهزاد از شاگردان اوست
و بروش او مشق کرده درین تاریخ طالبای آملی بخطاب ملک الشعرای خلعت امتیاز
پوشید این چند بیت از وست **بیت** زغارت چمنت بر بهار منتهاست ∴
که گل بدست تو از شاخ تازه‌تر ماند ∴ لب از گفتن چنان بستم که گویی ∴ دهان بر
چهره زخمی بود به شد ∴ چو لب بر لب دلارام ملکی در می‌پرستی ∴ دگر در عذرخواهی‌ها مستی ∴
مقارن این حال حسینی پسر سلطان قولم رجای گذرانید **رباعی** گردی که ترا از طوطی و ایمان
ریزد ∴ در موسم آب از رخ موسلیمان ریزد ∴ کز خاک درت با متحان بنفشه زند ∴

ازروی

ازروی عرق جبین شاهان ریزد ∴ در نوبت راقم اقبالنامه رجای بابا طالب اصفهانی
را که از آن جنس سخن بود معروض داشت بغایت خوش آمد و آنحضرت بخط خاص در حاشیه
خود ثبت فرمودند **رباعی** زهر دم بنوای خود چنانکه چه شد ∴ چون از پری داستان نشاط
گو چه شد ∴ ای عاقل از آنکه تیغ هجر توجه کرد ∴ خاکم بغبار تا بر آید که چه شد ∴ بابا طالب در
عنفوان شباب بلباس تجرد و قلندری از اصفهان بر آمد بسیر و سیاحت گذارش بکشمیر افتاد
و از نفاست جا و لطافت هوا دل نهاد آن ملک شده توطن و تاهل اختیار نمود و بعد از
فتح کشمیر بخدمت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه پیوسته در سلک بندهای درگاه منتظم
گشت از غرایب آنکه در پرگنه دولت آباد دختر با حبشی بنظر در آمد بارش و بروت
انبوه و ظاهرش بمردان مشتبه و در ریشش از یک قبضه بیشتر و در میان سینه هم موی
انبوه اما پستان نداشت و بچندی از عورات اشارت شد که در گوشه برده کشف ستر
او نمودند حقیقت را معروض دارند مبادا خنثی باشد ظاهر شد که از دیگر عورات بیکسر مو
تفاوت ندارد و غره اسفندارمز ماه در پرگنه گری بنشاط شکار قمرغه توجه فرمودند و
هفتاد و یک قوچ و سی چکاره شکار شد چون مهابتخان مدتها از دولت حضور محروم
داشته فرمان شده بود که اگر از نسق آن کوهستان خاطر پرداخته باشد جریده آمده
ملازمت نماید درین تاریخ باستیلام عتبهٔ خلافت فرق عزت برافراخت خان عالم
بمنصب پنجهزاری و سه هزار سوار سرافراز شد چهارم اسفندارمز ماه ظاهر قلعهٔ رهتاس
مخیم اردوی کیهان پوی گشت عرضداشت دلاورخان حاکم کشمیر نوید بخش فتح کشتوار

امده فرمان مرحمت عنوان با خلعت خنجر مرصع فرستاده محصول یکساله ولایت مفوض
بانعام ان پسندیده خدمت عنایت فرمودند چهاردهم ماه مذکور مقام باباحسن ابدال محل
نزول رایات جلال گردید روز مبارکشنبه شانزدهم جشن وزن قمری ترتیب یافت و سال
پنجاه و سیوم از عمر همایون حضرت شاهنشاهی بمبارکی اغاز شد چون درین راه کوه و کتل
و نشیب و فراز بسیار بود بیکدفعه عبور لشکر منصور متعذر بود مقرر گشت که مریم الزمانی
و دیگر حضرات عالیات روزی چند توقف فرموده باسودگی قطع مسافت نمایند و
اعتماد الدوله اصف خان و صادق خان بخشی و ارادتخان میرسامان با عملهای تمامی کارخانجات
بمرور عبور نمایند میرزا رستم و خان اعظم و جمعی از بندها براه پونچ دستوری یافتند و موکب
اقبال جریده با جمعی از منظوران بساط قرب نهضت فرمود درین تاریخ خبر فوت رانا
امرسنگ رسید و حکم شد که راجه کشنداس فرمان مرحمت عنوان با خطاب رانایی و
خلعت و اسب و فیل بجهت کنور کرن برده مراسم تعزیت و تهنیت بتقدیم رساند
بیست و یکم ماه مذکور موضع پاکلی نزول موکب اقبال اتفاق افتاد و مهابتخان را بنوبت
خلعت و پوستین و اسب و فیل سرافراز ساخته بجاگیرش رخصت فرمودند درین
منزل گلی بنظر درامد که زبان توصیف ان قاصرست بعضی برنگ اتشین رنگ گل انار و
بعضی برنگ گل شفتالو ملک از ان بیشتر گویا چندین گل ختمی را منگ بیکدیگر دسته بسته اند
درختش از درخت زرد الو کلانتر میشود گلهایش سراپای درخت را فرو میگرد
برگ گلش اندک ترشی دارد درین دامن کوه بنفشه خودرو بسیارست در غایت

خوشبوی رنگش

خوشبوی رنگش از بنفشه باغی کمترست شب بیست و دوم باران شروع شد و هنگام سحر برف
بارید چون اکثر راه اجمه بود از باران لغزش بهم رسانید چاروای لاغر بجا افتاد در کنار
بیست و پنج زنجیر فیل از سرکار بادشاهی تصدق شد از امرا الفیل در بیابان بجهت باران هر دو
سه روز مقام فرمودند در بیست و سیوم سلطان حسین زمیندار پکلی دولت زمین بوس
دریافت درین منزل درخت شفتالو و زرد الو و صحرا صحرا شکوفه کرده و سراپا گرفته
بود و درختهای صنوبر جوان دیده را سیراب نظاره میساخت ولایت پکلی سی و پنج
کروه در طول و بیست و پنج کروه در عرض است شرقی رویه کوهستان کشمیر و بر سمت
مغرب اتک بنارس و بر جانب شمال کوه کتور و اطراف جنوب کوه پونچ و مضافات
کشمیر در زمانیکه صاحبقران گیتی ستان فتح هندوستان نموده اند بدار الملک توران عنان
اقبال معطوف داشته اند این طایفه را که ملازم رکاب نصرت قباب بودند درینحدود
مرحمت نموده گذاشته اند اما میگویند که ذات ما قارلغ است اما مشخص نمیدانند که در ان
وقت کلانتر اینها که بود و چه نام داشت الحال خود را لاهوری مشخص اند و زبان جتان
متکلم و حقیقت مردم دهمتور نیز برین قیاس باید دانست در زمان عرش اشیانی شاهرخ
نامی زمیندار دهمتور بود درین تاریخ بهادر نام پسر اوست اگرچه باهم نسبت خویشی و پیوند
دارند لیکن نزاعی که لازم زمینداریست پیوسته بر سر حد و حدود هست و اینها پیوسته تنخواه
امده اند چون بموضع رسید که چند منزل اباد انجا کمترست و الوس علم که باردوی ظفر قرین کفایت
کند سامان نمی شود حکم شد که پیشخانه مختصر بقدر احتیاج و کارخانجات ضروری همراه

گرفته فیلان را تخفیف دهند و بعد چهار روز از دو قمر برگیرند و خود از اول الحسن مرخص
با بسیار مردم چند منزل عقب می آمده باشد بیست و یکم از پل اوده خانه نیز سلامت عبور
اتفاق افتاد این آب از میان کوه وارده که مابین ولایت بدخشان و تبت واقع
است بر آمده درین منزل دو شاخ شده متصدیان مهمات جهت عبور لشکر منصور دو
پل مرتب ساخته اند یکی در طول هژده ذرع دوم چهارده ذرع عرض هر کدام پنج ذرع و طریق
ساختن پل آنکه درختهای کلان از کاج بر روی آب می اندازند و سرها را به سنگ بست
استحکام می دهند و تخته چوبهای ستبر بر روی آن انداخته بمیخ و طنابهای قوی مضبوط
می سازند و باندک مرمتی سالها برجاست فیلان را پایاب گذرانیده سوار و پیاده از
روی پل عبور نمودند روز مبارک شنبه بیست سیوم بر کنار اوده خانه کشن گنگا منزل
شد آغاز سال پانزدهم از جلوس روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الآخر سنه هزار و بیست و نه
تحویل نیر اعظم بشرف خانه حمل اتفاق افتاد و برلب اوده خانه کشن گنگا جشن
نوروز جهان افروز آراستگی یافت و سال پانزدهم از جلوس آغاز شد ازین منزل تا
کشمیر همه جا راه برکنار دریای بهت است و دو جانب کوه بلند دارد و از میان دره آب
در غایت تندی پر جوش و خروش می گذرد هر چند فیل کلان باشد نمی تواند پای ثبوت
و استحکام ساخت چون این کوهها از بابت تنگ و دشوار گذار میر افتاد و از هجوم
مردم عبور بصعوبت و زحمت میسر می شد بنابرین بندها حکم فرمودند که فردا وقت کوچ
درین منزل توقف نمایم و غیر از آصف خان و چندی از خدمتگاران ضروری کسی را
نگذارد که

نگذارد که در رکاب سعادت کوچ کنند حتی خسرو و خانجهان و خان عالم و دیگر بندها اردو
را یکمنزل در عقب آورده باشند قضا را خیمه و پیشخانه این حقیر را پیش از حکم روانه
منزل ساخته بودند و ساعت بمردم نوشتم که در باب سنجق چنین حکم شده شما بهر جا که رسیده
باشند توقف نمایند مردم فقرا این خبر را در پای کتل بهلیاس شنیدند همانجا پیشخانه را
استاده ساختند از بدایت طالع این بیدار مغز آنکه چون موکب اقبال قریب بمنزل حقیر
رسید برف و باران و رعد و صاعقه شد حضرت شاهنشاهی با اهل حرم سوار می
آمدند و نورجهان بیگم و سایر بیگمان و خواهران در خدمت آنحضرت سعادت پذیر بودند
و بعضی از خواجه سرایان چند دیگر و در آن نزدیکی بار نداشت از شدت برف و باران و
صدای رعد مزاج اقدس متغیر و مشوش گردید هنوز یک میدان طی نشده بود که دایره فقیر
نمایان گشت ظهور این موهبت را از اتفاقات غیبی شمرده با حضرات عالیات
در منزل این فدوی فرود آمده از آشوب برف و باد محفوظ گشتند از وفور رحمت
و ذره پروری حکم طلب بکرین شد از استماع این نوید جان بخش سر از پای نشناخته
در عرض دو ساعت خود را باستلام عتبه خلافت سربلند ساخت و بزبان حال این
بیت را می خواند بیت آمد خیالت نیم شب جان دادم و گشتم خجل * خجلت بود
درویش را آنگه چو مهمان در رسد * آنچه در بساط بود از نقد و جنس و جهات فی الواقع
تفصیل داده برسم پیشکش و پای انداز معروض داشت همه را بابن عالم بخشیده سرفراز فرمودند
که متاع دنیا در چشم همت ما چه نماید جواهر اخلاص را بهای گران خریداریم الحق این

اتفاق از اثر اخلاص و پایداری طالع اوست که مثل میرزا بادشاهی با اهل حرم خود یکشبانه
روز در خانه او براحت دا شود یکا بسر برد و او را در امثال و اقران ملک اهل جهان
چنین سرافراز و روشنی شود و نیز از تائیدات غیبی اکثر خیمهای متعدد و فرش و جامه خواب
و مصالح باورچیخانه و اسباب و آلات ضروری آنچه بکار اهل دولت را در خور باشد
تمام رسیده بود حاجت بعاریت طلبی نشد و چندان سیلان کشید که خادمان محل
حرم سرای عزت و خوان طعام بار که در رکاب سعادت بودند کفایت کرد و روز سه شنبه پنجم
در موضع کتای نزول موکب منصور اتفاق افتاد و سرو پای که رسیده بود بکمترین بندها
مرحمت نموده و منصب این فدوی از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار
حکم شد درین روز خبر رسید که سهراب خان پسر رستم میرزا در آب بهت غریق بحر فنا
گشت و تفصیل این اجمال آنکه او بمنزل عقب می آمد در مستی و جوانی و نشاء شراب بخاطرش
میرسد که بدریا درآمده غسل کند با آنکه آب تند میرفت و خرسنگهای عظیم داشت و بعد از یک دو
بود که پا در آوردن تعذر تمام داشت و آب گرم بجهت غسل مهیا بود هر چند مردمش مانع آمدند
و میگویند که درین قسم هوای سرد پا فرو بردن چنین دریای پرخار موجدار خوفناک از قبیل مست را
می غلطانند در آمدن از این حزم و احتیاط حرارت بحرف انها مقید نمی شود از آشوب
مستی و غرور جوانی باعتماد شناوری خود با یک نفر خدمتگار و یکی کشتیگیر که انها نیز درین
فن آب بازی بی نظیر بوده برفراز سنگی که بر لب آب بود برآمده خود را بمیان دریا می اندازد
و بجو و افتادن از تلاطم امواج نمی تواند خود را جمع ساخت و بشناوری پرداخت افتادن و همراهان

بود و افتی

بود و رفتن همان سهراب خان با خدمتیه رفت چنانچه شیل فتادن و دو کشتی
گیر بهزار جان کندن کشتی و خود را بساحل سلامت رسانیدند میرزا رستم را غریب قلقی و
عجب محنتی باین پسر بود و در آن بود از استماع این خبر جانگداز در اطراش جامه شکیبایی را
چاک زده بیتابانه و اضطراب بسیار ظاهر ساختند و با جمیع متعلقان لباس ماتم پوشیده سر و
پای برهنه متوجه ملازمت میکرد از سوز و گداز مادرش چه نویسد اگرچه میرزا دیگر پسران
هم دارد لیکن پیوند دل با این پسر داشت سنش بیست و پنج بود در بندوق اندازی یکی بود
رشید پدرش بود سواری فیل را خوب میدانست در یورش گجرات اکثر اوقات حکم بود
که در پیش فیل خاصه سوار شود در سپاهگری بغایت چسپان بود چون از کوتلها گذشته
در موضع بهیسار منزل شد صحرا صحرا و چمن چمن شکوفه و انواع ریاحین اندر گل و بنفشه
و ارغوان زرد و گلهای غریب که مخصوص این ملک است بنظر درآمد درین منزل آبشار
بر سر راه واقع است بغایت عالی از جای بلند میریزد و نمود خوشی دارد درین راه اگرچه
آبشار بسیار بنظر درآمده لیکن این آبشار ~~عالی از جای بلند~~ بغایت ممتاز و مستثنی است
روز دیگر باره مولا منزل شد باره مولا از قصبهای معتبر کشمیر است بر لب آب بهت افتاده
شده جمعی از سوداگران کشمیر درین قصبه توطن گزیده مشرف بر آب منازل و مساجد ساخته
آسوده میرفته حال روزگار بسر میبرند پیش از ورود موکب مسعود بجهت اکثر از بندها
کشتی ها آراسته در همین مقام مهیا داشته بودند چون ساعت درآمدن شهر بغایت نزدیک
بود بنده های ملازم در خدمت آنحضرت بر کشتی ها نشسته متوجه شهر شدند درین روز دلاور خان کاکر

حاکم کشمیر از کشتوار آمده باستلام عتبه خلافت سعادت اندوخت و بعواطف روز
افزون شاهنشاهی و نوازش ظل لطف غرا اختصاص یافت الحق این خدمت را
پسندیده بتقدیم رسانید از شهر کشمیر تا معموره کشتوار شصت کروه مسافت نموده اند
دهم شهریور ماه الهی سنه چهارده جلوس دلاور خان با ده هزار نفر از سوار و پیاده جهت
فتح کشتوار پیش نهاد همت ساخت و حسن نام پسر خود را با گروهی از عامیر بمحافظت شهر
و حراست سرحدها مقرر داشت چون کوهر جنگ و امه چک بدعوی [illegible] و راه کشمیر در
کشتوار روان نواحی برگشته بار به ضلالت و ادبار بودند همت نام یکی از زمینداران خود را
با جمعی در مقام دیسو که متصل به کتل بنجال واقع است بجهة احتیاط گذاشت و از منزل
مذکور تقسیم افواج نموده خود با فوجی براه سنگی پور شتافت و جلال نام پسر رشید خود را
با نور العرب و علی ملک کشمیری و جمعی از زمینداران جهانگیری براه اهن تعین نموده جلال
کلان خود با گروهی از جوانان کارطلب همراه او با فوج خود مقرر کرده همچنان فوجی
دیگر بر دست راست و چپ خود قرار داد که سیر رفته باشند و چون راه قابل
اسپ نبود چند اسپ بجهة احتیاط همراه گرفته اسپان سپاهی را در کتل باز گردانیده
بکشمیر فرستاد و جوانان کار طلب کمر خدمت بمیان جان بسته پیاده بر فراز کوه بر آمدند
و غازیان لشکر اسلام با کافران بد سرانجام منزل بمنزل جنگ کنان تا سر کوت که یکی
از محکمهای غنیم بود شتافتند و در آنجا فوج جلال و جلال که از راه های مختلف شده بودند با هم
پیوستند و مخالفان برگشته روزگار تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند و در نهاد

جان نثار

جان نثار کوه و کوتل و تواره و نشیب و فراز بسیار پیاده طی همت نموده تا دریای مرو شتافتند
و بر لب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و غازیان لشکر اسلام ترددات پسندیده بظهور
رسانیدند و امیه چک برگشته بخت با بسیاری از اهل ادبار بقتل رسید و از گذشته
شدن امیه راجه بدست دل شده راه فرار پیش گرفت و از پل گذشته در بهندر کوت
که بر آن طرف آب واقع است توقف گزید جمعی از بهادران تیز جلو خواستند که از پل
بگذرند بر سر پل جنگ عظیم واقع شد و چندی از جوانان بشهادت رسیدند و همگی
همت شبانروز بندهای درگاه سعی در گذشتن آب داشتند و کافران تیره بخت بهجوم
آورده بمدافعه و مقابله تقصیر نمیکردند تا آنکه دلاور خان از استحکام تهانجات و سرانجام
رفع و خاطر جمع نموده به لشکر فیروزی اثر پیوست راجه از حیله سازی و روباه بازی وکلای
خود را نزد دلاور خان فرستاده التماس نمود که برادر خود را با پیشکش لایق بدرگاه [illegible]
و چون گناه من بعفو مقرون گردد و بیم و هراس از خاطر من زایل شود خود نیز بدرگاه
گیتی پناه رفته استان بوسی نماید دلاور خان سخن فریب آمیز او گوش نکرده نقد
فرصت از دست نداد و فرستادهای راجه را باین مقصود رخصت فرمود در گذشتن
آب اهتمام شایسته بکار برد جلال پسر کلان او با جمعی از همگنان بجرئت و شجاعت و جلادت
بالای آب رفته بشناوران دریای ذخار خود را عبور نمود و با مخالفان جنگ بسخت
در پیوست و بندهای جان نثار از اطراف هجوم آورده کار بر اهل ادبار تنگ ساختند
و چون آنها تاب مقاومت در خود نیافتند تخته پل را شکسته راه گریز پیش گرفتند و بر بنه دار

نفرست تقریب باز پل را استحکام داده بقیه لشکر را گذرانیدند و دلاور خان در بندر کوت
معسکر اقبال آراست و از آب مذکور تا دریای چناب که اعتقاد قوی آن سیاه بختان
است چون تیرانداز مسافت بعید باشد و در کنار آب چناب کوهیست رفیع و عبور از آن
آب بدشواری میسر و کیفیت آمد و رفت پیاده‌ها طنابهای سطبر تعبیه نموده در میان دو طناب
چوبها مقابل یکدیگر بدست پهلوی یکدیگر مستحکم بسته یک طناب را بر قدر کوه و سر دیگر را
بر آن طرف آب مضبوط میسازند و دو طناب دیگر یک گز بلندتر تعبیه مینمایند که پیاده‌ها
پای خود را بر آن چوبها نهاده بهر دو دست طنابهای بالا را گرفته از فراز به نشیب
میرفته باشند تا از آب بگذرند و این را باصطلاح مردم کوهستان زم په گویند و آن
جماعت نشستن زم په داشتند به بندوق و تیرانداز و مردم کاری استحکام داده جا را محکم
نموده بودند دلاور خان جاله ساخته شبی هشتاد نفر از جوانان کارطلب بر جاله
نشانده میخواست که از آب بگذراند چون آب در غایت تندی و شورش میگذشت جاله
بسیل فنا رفت و شصت و شش نفر از آن جوانان غریق بحر عدم شده از روی شهادت
یافتند و ده نفر از آن جوانان بدستیاری شناوری خود را از آب بساحل سلامت رسانیدند
و چهار کس بر آن طرف آب افتاده در چنگ ارباب ضلالت اسیر گشتند القصه دلاور خان
تا چهار ماه و ده روز در بندر کوت پای همت افشرده سعی در گذشتن آب داشت و تیر تدبیر
بر هدف مراد نمیرسید تا آنکه زمینداری رهبری نموده از جایی که مخالفان را گمان گذشتن
نبود زم په بسته در اول شب جلال پسر دلاور خان با چندی از بندهای درگاه و جمعی از افغانان

رامودادر

قریب بدویست نفر از آن راه بسلامت گذشته هنگام سحر بر سر راجه رسیده کرنای فتح
بلند آوازه ساختند چندی که بر گرد و پیش راجه بودند در میان خواب و بیداری راه بر
آمده اکثری علف تیغ خون‌آشام گشتند و بقیة السیف جان بیک یا ازان ورطه
بلا بر آوردند در آن شورش یکی از سپاهیان بر راجه رسیده خواست که بزخم شمشیر کارش
بانجام رساند راجه فریاد بر آورد که منم راجه مرا زنده نزد دلاور خان ببر مردم بر او
هجوم آورده دستگیر ساختند و بعد از گرفتار شدن منسوبان او هر کس در هر جا بود خود را
بگوشه کشید دلاور خان از شنیدن مژده فتح و فیروزی سجدات شکر الطاف الهی بتقدیم رسانید
و با لشکر منصور از آب عبور نموده بمندل که حاکم نشین آن ملک است در آمد از کنار آب تا
آنجا سه کروه مسافت بوده باشد خواهر سنگرام راجه جمو و دختر سورجمل مرد و زن راجه
باسو در خانه راجه است و از خواهر سنگرام فرزندان دارد و پیش از آنکه فتح شود عیال خود
را از روی احتیاط به پناه راجه جلنیا و دیگر زمینداران فرستاده بود چون موکب منصور
نزدیک رسید دلاور خان حسب الحکم راجه را همراه گرفته متوجه آستانبوس گشت و نصرالله
عرب را با جمعی از سوار و پیاده بحراست آن ملک گذاشت در کشتوار گندم و جو و عدس و
ماش و ارزن فراوان میشود و بخلاف کشمیر شالی کمتر دارد و زعفرانش از زعفران
کشمیر بهتر است و قریب بصد دست از باز و چرغ گرفته میشود نارنج و ترنج فندواش
بهم میرسد خربزه‌اش از عالم کشمیر است و دیگر میوه‌ها از انگور و شفتالو و زرد آلو و
امرود ترش و ابتر می باشد اگر تربیت کنند ممکن که خوب شود سمبنج نام از ... میکوک

کر از حکام کشمیر مانده و یک دام انرا بیک روپیه میگیرند و در سواد و می بهر یازده سیمی
را که ده روپیه باشد بیک مهر بادشاهی حساب میکنند چون سیر وزن هندوستان را یکمن
اعتبار کرده اند و رسم هست که راجه از محصول زراعت خراج بگیرد و بر سر هر خانه در
سالی نیم سیمی که چهار روپیه باشد میگیرد و زعفران را در کل بعلوفه خود را اعلیحضرت بانی
و هشصد نوکر جی که از قدیم نوکر اند بتنخواه نموده غایتا در وقت فروختن زعفران از
خریدار بر سر منی که عبارت از دو سیر باشد چهار روپیه میگیرد و کلیه حاصل راجه بر جرعه است
و باندک تقصیر مبلغ کلی می ستاند بهم جهت یک لک روپیه تخمیناً حاصل خاصه او باشد
و در وقت کارزار شش و هفت هزار کس پیاده جمع میشود اسب در میان انها کم است و
قریب پنجاه اسب از راجه و عمده‌ای او بوده باشد محصول یکسال که در وجه انعام دلاور خان
مرحمت شد از روی تخمین جاگیر داری ذات دو هزار سوار الف الباب بادشاهی جاگیر بود
و چون دیوانیان عظام نسق بسته بجاگیر دار بتنخواه نمایند حقیقت از قرار واقع ظاهر
شد که چه مقدار جا است روز دوشنبه یازدهم بعد از دو پهر و چار گهری بمبارکباد فرخ در
عمارتی که مجدداً بر کنار تال دل احداث یافته ورود موکب مسعود اتفاق افتاد بحکم حضرت
عرش آشیانی از سنگ و آهک در غایت استحکام اساس یافته غایتا هنوز ناتمام است
یک قلعه‌ای مانده امید که بعد ازین بانجام رسد روز یکشنبه دوازدهم دلاور خان حسب الحکم راجه
کشتوار را بحضور آورده زمین بوس نموده جایی از وی جاتیست نیست لباس پوشش بروش اهل
هند و زبان کشمیری و هندی هر دو میدانند بخلاف دیگر زمینداران این حدود عمده‌ای ظاهر

شد حکم فرمودند

شد حکم فرمودند که با وجود چندین تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را بدرگاه حاضر سازد از
قید و حبس نجات یافته در سایه دولت ابد قرین آسوده و فارغ بال روزگار بسر خواهد برد
والا در یکی از قلاع هندوستان بحبس مخلد گرفتار خواهد بود عرض کرد که اهل و عیال و فرزندان
حضور اعلا رسیده‌اند و امیدوار مرحمت انحضرت ام بهر جهت حکم شود اکنون مجمل از
احوال و اوضاع و خصوصیات ملک کشمیر مرقوم میگردد کشمیر از اقالیم چهارم است عرض
از خط استوا سی و پنج درجه و طولش از جزایر سعدا صد و پنج درجه از قدیم الملک در تصرف
راجها بوده و مدت حکومت انها چهار هزار سال است و کیفیت احوال و اسامی انها در تاریخ
راج ترنگنی که بحکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندی بفارسی ترجمه شده است بتفصیل مرقوم
است و در تاریخ سنه هفتصد و ... هجری بنور اسلام رونق و بها پذیرفته و سی و دو نفر از
اهل اسلام مدت دویست و هشتاد و دو سال حکومت این ملک داشته اند تا انکه در تاریخ
نه صد و نود و چهار هجری حضرت عرش آشیانی فتح فرمودند و از ان تاریخ تا حال سی و پنج
سال است که در تصرف اولیای دولت ابد قرین است ملک کشمیر در طول پنجاه و شش کروه
جهانگیری است و در عرض بیست و هفت کروه زیاده نیست و از ده کم نه و کروهی که درین دولت
معمول است موافق ضابطه ایست که حضرت عرش آشیانی بسته اند هر کروهی پنج هزار ذرع است
و یک ذرع و یکچهار یکجال دو ذرع شرعی میشود هر جا کروه و یا گز مذکور میگردد مراد از ان
گز و کروه معمول حال است نام شهر سری نگر است و دریای بهت از میان شهر میگذرد و سرچشمه
او از ویرناگ نامند از شهر چهارده کروه بر سمت جنوب واقع است و بحکم حضرت شاهنشاهی

این چشمه عمارتها و باغی ترتیب یافته و در میان شهر چهار پل از سنگ و چوب در غایت استحکام
بسته شده که مردم از زیر آن تردد می نمایند و پل را باصطلاح این ملک کدل گویند و
در شهر مسجدیست بغایت عالی از آثار سلطان سکندر در هشتصد و نود و پنج اساس یافته و
بعد از مدتی سوخته و باز سلطان حسن تعمیر نموده با تمام رسیده بود که قصر جهات او از
پا افتاده و در نهصد و نه ابراهیم ماکری وزیر سلطان محمد بحسن انجام آراستگی بخشیده و از آن
تاریخ تا حال یکصد و بیست سال است که بر جاست از محراب تا دیوار شرقی یکصد و چهل و
پنج ذرع و عرض یکصد و چهل و چهار ذرع مشتمل بر چهار طاق و بر اطراف ایوان و ستون نیز
عالی نقاشی و نقاری کرده بحق از احکام کشمیر اثری بهتر از این نمانده میر سید علی همدانی روحی
چند درین شهر بوده اند خانقاهی از آثار ایشان یادگار است متصل شهر دو کول بزرگ است
که همه سال پر آب می باشد و طبعش تغیر نکرده و هوا را آمد و رفت مردم و نقل و تحویل غله
و همه بر کشتی است در شهر و بر کنارات بحیره ارهشتصد کشتی و هفت هزار و چهار صد ملاح
شمار آمد ولایت کشمیر مشتمل بر سی و هفت پرگنه است و از آن نصف اعتبار کرده اند
و بالای آب را مراج گویند و پایان آب را کم راج نامند ضبط زمین و داد و ستد زر و سیم
نیست مگر جزوی از سایر جهات و نقد و جنس از خروار شالی حساب کنند هر خروار سه
من و هشت سیر بوزن حال است کشمیریان دو سیر را منی اعتبار کرده اند و چار منی را اگر هشت سیر
باشد یک ترک و جمیع ولایت کشمیر سی لک و شصت و سه هزار و پنجاه و یک خروار و یازده ترک است
که بحساب نقدی هفت کرور و چهل و شش لک و هفتاد هزار و چهار صد دام میشود بالفعل حال

جای هشت

جای هشت هزار و پانصد سوار است راه در آمدن کشمیر متعدد است بهترین راهها بنبر و
پکهلی است اگر چه راه بنبر نزدیکتر است لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر را دریابد بغیر
در راه پکهلیست و دیگر راهها در آن موسم از برف مالامال می باشد اگر به توصیف و تعریف
پردازد دفترها باید نوشت تا گزیر بسبیل ایجاز و اختصار از اوضاع و خصوصیات
آن رقم زده کلک بیان میگردد کشمیر باغیست همیشه بهار یا قلعه ایست آهنین حصار
پادشاهان را گلشنیست عشرت افزا و درویشان را خلوتکده ایست دلکش چمنهای
خوش و آبشارهای دلکش از شرح و بیان افزون آبهای روان و چشمه سارهای لطیف
از حساب و شمار بیرون چندانکه نظر کار کند سبزه است و آب روان و گل سرخ و بنفشه
و نرگس خود رو و صحرا صحرا انواع گلها و اقسام ریاحین از آن بیشتر که بشمار در آید
و در بهار جابجا کنار کوه و دشت اقسام شکوفه مالامال در دیوار و صحن و بام خانهها از
مشعل لاله بزم افروز جلگهها مسطح و سبزه گیاه عروج را چه گوید غزل شده جلوه گر
نازنینان باغ ؛ رخ افروخته هر یکی چون چراغ ؛ شده مشکبو در زیر پوست ؛ چو تعویذ
مشکین ببازوی دوست ؛ غزلخوانی بلبل صبح خیز ؛ تمنای می خوارگان کرده تیز ؛ بهر
چشمه منقار بط آبگیر ؛ چو مقراض زرین بقطع حریر ؛ بساط از گل و سبزه گلشن شده ؛
چراغ گل از باد روشن شده ؛ بنفشه سر زلف را خم زده ؛ گره در دل غنچه محکم زده ؛
بهترین اقسام شکوفه بادام و شفتالو است بیرون کوهستان ابتدای شکوفه غره اسفندار
مز است و در کشمیر از اوایل فروردین در باغات شهر در نهم و دهم شهر مذکور و انجام شکوفه

باغاز یاسمن کبود دیوسته است عمارات کشمیر همه از چوبست دو اشیانه و سه اشیانه
و چهار اشیانه میسازند و بامش را خاکپوش کرده ببالای لاله چوغاس می نشانند و بالا
در موسم بهار می شکفد و بغایت خوش نماست و این تکلف مخصوص اهل کشمیر است
یاسمن کبود در باغات فراوان است و یاسمن سفید که اهل هند چنبلی گویند بغایت خوشبو
میشود و قسم دیگر صندلی رنگ است ان نیز در نهایت خوشبوی و این مخصوص کشمیر است
گل سرخ چند قسم بنظر در امد بغایت یکی بسیار خوشبوست دیگر گلیست صندلی رنگ بوتش
در غایت لطافت و نیز الکه از عالم گل سرخ و بته اش نیز بگل سرخ مشابه و گل سوسن دو
قسم می باشد انچه در باغات است بسیار بالیده پر رنگ و قسم دیگر صحرای اگرچه کم رنگ است
غایتا خوشبوی گل جعفری کلان و خوب می شود بوته اش از ادمی میگذرد لیکن در بعضی
سالها وقتی که بکمال رسید و گل کرد کرمی پیدا میشود و بر گلش پرده از عالم عنکبوت می
تند و ضایع میسازد و بته اش را خشک میکند و گلهای که در ییلاقات کشمیر بنظر درامده از
حساب و شمار بیرونست انچه نادر العصر استاد منصور نقاش شبیه کشیده از یکصد گل
متجاوز است پیش از عهد دولت حضرت عرش اشیانی شاه الو مطلقا نبود محمد قلی افشار از
کابل اورده پیوند کرد تا حال ده دوازده درخت بار امده زرد الوی پیوندی نیز درخت چند معدود
بود مشار الیه زرد الو را پیوند زد و الحال شایع ساخت الحال فراوان است الحق زرد الوی کشمیر خوب
میشود و در باغ شهر ارای کابل درختی بود میرزای نام که بهتر ازان در کابل خورده نشده بود
و در کشمیر چندین درخت مثل ان در باغ بادشاهی هست ناشپاتی فرد اعلی میشود از کابل

و بدخشان

و بدخشان بهتر نزدیک بناشپاتی سمرقند سیب کشمیر بخوبی مشهور است امرود وسطی میشود
و انگورش فراوان است و اکثر ترش و زبون انارش بانقدر نیست تربز فرد اعلی بهم میرسد
و خربزه بغایت نازک و شیرین و شکننده میشود لیکن اکثر انست که چون بپختگی رسید کرمی در
میانش بهم میرسد و ضایع میسازد و اگر احیانا از آسیب کرم محفوظ ماند بغایت لطیف میشود
شاه توت کمی باشد و توت سایر صحرا صحرا است و از پای هر درخت توت تاک انگوری
بالا رفته بغایت توتش قابل خوردن نیست مگر درخت چند که در باغها پیوند کرده باشند
برگ توت بجهت کرم پیله بکار میرود و تخم پیله از گلگت و تبت میاورند شراب و سرکه
فراوان میشود اما شرابش اکثر ترش و زبون و بزبان کشمیری مس میگویند بعد از انکه کاسه ازان
در کشند بقدر سرگرمی بهم میرسد از سرکه اقسام اچار میسازند و چون سیر در کشمیر خوب میشود
بهترین اچارش اچار سیر است انواع حبوبات دارد بغیر از نخود اگر نخود بکارند سال اول خوب
میشود و سال دوم زبون و سال سیوم بشکل مشنگ مشتبه میگردد و برنج از همه بیشتر میکنند سه حصه
برنج و یکحصه سایر حبوبات باشد مدار خورش اهل کشمیر بر برنج است و بغایت زبون میشود
گرم می پزند و قتیکه از اتش برداشته سرد شود بعد ازان میخورند و انرا بهته میگویند طعام گرم خوردن
رسم نیست بلکه مردم کم بضاعت حصه ازان بهته شب نگاه میدارند و روز دیگر میخورند نمک
از هندوستان می ارند و در بهته نمک انداختن قاعده نیست سبزی در اب می جوشانند و اندکی
نمکی بجهت تغیر ذائقه در انجا می اندازند و جمعی که خواهند تنعم کنند در ان سبزی اندکی روغن چار
مغز می اندازند روغن چارمغز زود تلخ و بدطعم میشود بلکه گاوی مگر انکه تازه بتازه از مسکه

روغن گرفته در طعام اندازند و انرا اسداپاک نامند بزبان کشمیری و چون هوا سرد و نمناکست
بجز دانکه سه چهار روز بماند متغیر میگردد که او بیش نمی باشد که او نیز خورد و در نون می شود
کنند حش ریزد و کم منفعت است نان خوردن رسم نیست گوسفند بی دنبه می باشد از عالم
بکری هندوستان از انرا هندو میگویند گوشت خایا از نزاکت و راست فربه نیست مرغ و قاز
و مرغابی و سوخته و غیره فراوان می باشد ماهی هم قسم پولک دار و بی پولک میشود اما لعابات الوان
ملبوسات از پشمینه متعارف است مرد و زن کرته پشمین می پوشند و انرا پتو گویند و خاص
اگر کرته پتو نباشد اعتقاد شان انکه البته هوا اثر میکند بلکه هضم طعام بی ان ممکن
نیست شال کشمیری را که حضرت عرش آشیانی پرم نرم نام فرموده اند از فرط اشتهار حاجت
به تعریف نیست قسم دیگر تهرمه است از شال جسیم تر و موجدار و ملایم می باشد و دیگر درمه است
از عالم خرسک تر روی فرش می افکنند غیر شال دیگر پشمینه در تبت بهتر میشود با آنکه
پشم شال از تبت می آورند در اینجا بعمل نمیتوانند آورد و پشم شال از بزی بهم میرسد که
مخصوص تبت است و در کشمیر از پشم شال پونه هم می بافند و هر شال را با بام رفو کرده از
عالم سقولاط می مالند بجهت لباس پاکیزه بارانی بدنست مردم کشمیر سر تراشیده و دستار گرد
می بندند و عورات عوام را لباس پاکیزه و شسته پوشیدن رسم نیست کرته پیوسته
سال چهار سال بکار می رود و ناشسته از خانه بافنده آورده کرته می دوزند و تا پاره
شدن باب نمیرسد از پوشیدن عیب است کرته دراز فراخ تا سر پا افتاده می پوشند
و کمر نمی بندند تا اکثر اکثری خانه بر لب آب است از یک قطره آب به تن انها نمیرسد مجملاً ظاهر

ملک کشمیر

ملک کشمیر خصوصاً از عوام الناس بغایت چرکین و بی صفات ارباب صنایع و در زمان
میرزا حیدر بسیار می آمدند موسیقی را رونق افزوده چنانچه قبوز و قانون و چنگ و دف و
نی شایع شد الحق میرزا حیدر را در رونق افزای کشمیر حق بسیار است پیش از عهد دولت
حضرت عرش آشیانی مدار سواری مردم اینجا بر گوت بود اسب کلان نمیداشتند مگر از خارج
اسب عراقی و ترکی برسم هدیه و تحفه بجهت حکام آوردندی گوت عبارت از یابو است چهار
شانه زمین نزدیک در سایر کوهستانات هند نیز فراوان می باشد انچه در طرف بنگاله می شود
انرا تانگهن میگویند اکثر چنگره و شیخ جلو میشود و بعد از آنکه این گلشن خدا آفرین به تائید
دولت و یمن ترتیب خاقان اسکندر آیین رونق جاوید یافت بسیاری از ایماقات
را درین صوبه جاگیر مرحمت فرموده گلهای اسب از عراقی و ترکی حواله نمودند اکثر بگیرند و
سپاهیان از خود نیز بلقها سامان کردند و در اندک فرصت اسبان تنگ بام رسیدند
چنانچه اسب تا دویست و سیصد روپیه بسیار خرید و فروخت شد و احیانا بهزار روپیه هم
رسید مردم آنملک انچه سوداگر و اهل حرفه اند اکثر سنی اند و سپاهیان شیعه اکثر و
نوربخشی و طایفه از فقرا می باشند که انها را ریشی گویند اگر چه علمی و معرفتی ندارند
لیکن بی تکلفی و ظاهر آرایی میزیند و هیچکس را بد نمیگویند زبان خواهش و پای طلب کوتاه
دارند گوشت نمیخورند و زن نمیکنند و پیوسته درخت میوه دار در صحرا نشانند تا باغ
نیست که مردم از ان بهره ور شوند و خود از ان تمتع بر نگیرند و قریب دو هزار کس این گروه
بوده باشند و جمعی برهمنانند که از قدیم درین ملک مانده اند و زبان سایر کشمیریان مستعمل هم

شان از حلیمان تیز متوان کرد ولیکن کتابهای زبان سهس کرت دارند و میخوانند
و انچه شرایط پرستش بفعل می آرند سهس کرت زبانست و دانشوران
هند کتابها بدان تصنیف کنند و بغایت معتبر دارند اما ربت خانهای عالی که پیش از
ظهور اسلام اساس یافته برجاست و عمارتش از سنگ و از بنیاد تا سقف سنگهای کلان
سی منی و چهل منی تراشیده بر روی یکدیگر نهاده و متصل شهر کوهچه ایست که انرا کوه
ماران گویند و هری پربت نیز نامند و بر سمت شرقیه ان کول دل واقعست و مساحت
دورش شش و نیم کروه و کسری پیموده شد حضرت عرش اشیانی انار الله برهانه حکم فرموده
بودند که درین مقام قلعه از سنگ و اهک در غایت استحکام اساس نهند در عهد دولت
جهانگیری قریب الاختتام شده چنانچه کوهچه مذکور درمیان حصار واقع است و دیوار قلعه
بر دور ان گشته و کول مذکور بحصار پیوسته و عمارات دولتخانه مشرف برانست و در
دولتخانه باغچه واقعست با مختصر عمارتی که حضرت عرش اشیانی اکثر اوقات در انجا می
نشسته اند چون درین مرتبه بسیار بی طراوت و افسرده بنظر اشرف در امد براقم اقبالنامه
حکم شد که ترتیب این باغچه و تعمیر منازل ان بغایت جد و جهد بتقدیم رساند در اندک فرصت
بحسن اهتمام این فدوی رونق تازه یافته و درمیان باغچه صفه عالی سی در سی ذرع
مشتمل بر سه طبقه اراسته شد و عمارات از سر نو تعمیر نموده بتصویر استادان نادره
کار رشک نگارخانه چین ساخته این باغچه را نورافزا نام فرمودند روز جمعه نوزدهم
فروردین دو کاو قطاس از پیشکشهای زمین دار تبت بنظر اشرف گذشت در صورت

و ترکیب گاومیش

و ترکیب بگاومیش بیشتر شباهت و مناسبت دارد اعضایش پر پشم است و این لازم
حیوانات سردسیر است چنانچه بز رنگی که از ولایت بکر و کوهستان گرمسیر می آرند بغایت
خوش صورت و کم پشم می باشد و انچه درین کوهستان بهم میرسد بجهت شدت سرما و برف
پر پشم و بدهیت است و کشمیریان رنگ را کیل می گویند و هم درین ولا اهوی مشکین بشکار
آوردند چون گوشتش خورده نشده بود فرمودند که طعامهای از ان بخشند بامزه و بد طعم ظاهر
از حیوانات صحرای گوشت هیچ یک بی مزه تر و بد طعمی این نیست نافه در تازه گی بوی ندارد الا بعد از انکه
روزی چند ماند و خشک شود خوشبوی میشود ماده نافه ندارد و مخصوص نر است درین ایام
روز اکثر اوقات بر کشتی نشسته از سیر و تماشای شکوفه بهاک و شالمار محظوظ بودند بهاک
نام پرگنه ایست که بر اطراف کول دل واقع است و هم چنین شالمار نیز متصل ان
و جوی اب خوشی دارد که از کوه امده بکول دل میریزد بحکم شاهزاده عالم و عالمیان شاه جهان
اطراف جوی را بسنگ و اهک بستند و ابشارها ترتیب یافت که از دیدن ان محظوظ توان
شد و این مقام از سیرگاههای مقرر کشمیر است روز یکشنبه هفدهم عجب واقعه روی نمود شاه
شجاع در عمارات دولتخانه بازی میکرد اتفاقا دریچه بود بجانب دریا پرده ازان
افکنده و دو وان را بسته بود شاهزاده بازی کنان بجانب دریچه می رود که تماشا کند بمجرد
رسیدن سرنگون بزیر می افتد قضا را پلاسی ته کرده در زیر دیوار نهاده بود و فراشی متصل
ان نشسته سر شاهزاده بپلاس میرسد و پاها بر پشت و دوش فراش خورده بر زمین می افتد
با انکه ارتفاعش هفت ذرع است چون حمایت الهی جل سبحانه حافظ و ناصر بود وجود فرخ

ویلاس وا[ز] اسباط حیات میشود والعیاذ بالله اگر چنین بیوفایی کار بدشواری کشید در آنوقت
را یمان سردار سپاه‌ای خدمتیه در پای چهره که استاده بود فی الفور دیدیمان قره العین خلافت
را بر میدارد و در آغوش گرفته متوجه بالا میشود و در آن حالت بهمقدار می رسد که مرا
بلکه جمیر نداو عرض کرد که بلا زحمت حضرت دیگر ضعف مستولی می شود و از ذوق آن دل میماند
در آنوقت آنحضرت باستراحت مشغول بودند از استماع این خبر موحش سراسیمه از جا جسته
بیرون شتافتند و آن نور حدقه خلافت را در آغوش شفقت گرفته زبان بحمد محوای
موهبت مجدده الهیه بسجدات شکر تقدیم رسانیدند و گروها گروه از فقرا و ارباب استحقاق
که در شهر و نواحی توطن داشتند از وجه تصدقات و خیرات کام دل بر گرفتند در واقع
طفل چهار ساله از جای که ده گز شرعی ارتفاع داشته باشد سرنگون بزیر افتد و اصلا غبار
آسیبی بر اعضائش نه نشیند جای حیرت است و از غرایب آنکه سه چهار ماه پیش از این واقعه
جوتکرای منجم که در مهارت فن نجوم از پیش قدمان این طایفه است بوضع اشرف اقدس رسانیده
بود که از زایچه طالع شاهزاده چنین استنباط شده که این چهار ماه بر وی گران است و ممکن
که از جای مرتفعی بزیر افتد و غبار آسیبی بر دامن حیاتش نه نشیند و چون بکرار احکام
او نصیحت پیوسته همواره این توهم پیرامون خاطر اشرف میگشت و درین راه‌های
خطرناک و کوه‌های دشوار گذار یک چشم زدن از آن نونهال چمن اقبال غافل نمی‌بودند
تا بکشمیر نزول اتفاق افتاد چون این سانحه ناگزیر بود انکها و دایه‌ها در چنین وقتی
غافل شدند الحمد لله که بخیر گذشت چون علاء الدین خان که از خدمت شایسته بظهور آمده بود

بمنصب چهار هزار

بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار سرافرازی یافت و پسران او را نیز
بمناصب مناسب امتیاز بخشیدند و از چهار سنبه بقصد شکار کبک بموضع چاردره
که وطن حیدر ملک است سواری شد الحق سرزمین خوش و سیرگاه دلکشیست ابهار روان
و درختهای چنار عالی دارد و در سر راه درختیست هل تهل نام که چون یکی از شاخهای آن را گرفته
بجنبانند تمام درخت در حرکت می آید عوام را اعتقاد آنکه این حرکت مخصوص همان
درخت است اتفاقا در دیه مذکور درخت دیگر بنظر در آمد که بهمان دستور متحرک میشد معلوم
که این حرکت لازم نوعی درختست نه مخصوص یکدرخت و در موضع راول پوره از شهر دو
نیم کروه بسمت هندوستان درخت چنار بر واقع است میان سوخته هفتاد کس در آن
میان را است ایستاده‌اند درین ولا سید بایزید بخاری فوجدار سرکار بهکر بخطاب صوبه‌گی تته و بمنصب
هزاری ذات و پانصد سوار سربلندی یافت و علم نیز ضمیمه سایر مراحم گشت درین تاریخ
از عرایض سپه سالار خانخانان و منهیان صوبه دکن بمسامع اقبال رسید که عنبر سیاه بخت
باز قدم از حد ادب بیرون نهاده فتنه و فساد که لازم سرشت آن بد اختر است بنیاد
کرده از نیک موکب منصور بولایات دوردست نهضت فرموده فرصت را مغتنم شمرده عهد
و پیمانی که با بندهای درگاه بسته بود شکسته دست تصرف بحدود متعلقه بادشاهی دراز
ساخته امید که درین زودی بشامت اعمال ناپسندیده خویش گرفتار آید و چون
سپه سالار التماس خزانه نموده بود حکم شد که متصدیان دار الخلافه آگره مبلغ بیست لک
روپیه خزانه بلشکر ظفر قرین راهی سازند مقارن این حال خبر رسید که امرای آنجانب

راکه نشسته نزد دارا بخان فراهم امده بودند برکیان دکن برجوی لشکر فوج فوج و جوق جوق در سر رود و رنبد و شیخ خان در احمد نکر متحصن شده تا حال چو سه دفعه جنگهای در کاه را مقهوران سیاه بخت جسارت اتفاق افتاد و هر مرتبه مخالفان شکست خورده جمعی را بکشتن دادند در مرتبه اخر دارا بخان جوانان خویش را سپه همراه گرفته بر بنگاه مقهوران تاخت و جنگ سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده روی بوادی فرار نهادند و بنگاه انها بتاراج رفت و لشکر منصور سالما و غانما با مراجعت نمود لیکن غنیم مداخل رسد غله را مسدود داشته و از نارسیدن غله بلشکر ظفر قرین عسرت و کرانی عظیم بهم رسیده کار بصعوبت کشیده و چاروا زبون شده و جون تنخواه ان کنکاش چنان دیدند که از کریوه اورنکپور فرود امده در پایان کهات توقف باید نمود تا بجاره و رسد غله بسهولت رسیده باشد و سپاه محنت و تعب نکشد تا کرز در بالا بود معسکر ا استند مع هذا مقهوران شوخی و شلاینی نموده در اطراف اردو نمایان میشدند و راجه برسنکدیو با عقضا اقبال بیزوال بعد افواج غنیم حمت کماشته بسیاری بقتل اورده و منصور نام حبشی که از سران سپاه مخالف بود زنده بدست افتاد و هر چند که خون خواستند که بر فیل اندازند پای جهالت افشرده راضی نشد راجه برسنکدیو اشارت کرد که سرش از تن جدا سازند امید که فلک کینه کذار سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار سایر تبه کاران برکشته بخت نهد از غرایب وقایع که در شوال الطهور امد دعوی عبد الوهاب پسر حکیم علامت بجمعی از سادات متوطن لاهور و مجبوب شدن او از جهالت کذب و

تفصیل این

تفصیل این مجمل انکه قاضی و میرعدل بعرض رسانیدند که حکیم عبد الوهاب بحضور سادات هشتاد هزار روپیه دعوی مینماید و خطی بمهر قاضی نور الله ظاهر ساخته که پدر حکم ابوالق امانت بسید و پدر انها سپرده و سادات منکر اند و حکیم زاده دو کواه در دار العدالت عظم بر طبق ان کذرانیده و سادات یکی از انها را جرح نموده و او کواه ثالث اورده دعوی خود را مثبوت شرعی رسانیده با وجود این سادات منکر نداکر حکم شود حکیم زاده تصحیح کند خورده حق خود را از ان بکیرد حکم اشرف شد که انچه مطابق احکام شریعت عمل اورند سادات بمنزل بکترین امده اضطراب و بیتابی بسیار ساختند که دعوی حکیم از فروغ بهره ندارد و بر ما ستم میشود و معامله کلیست و ممکن نیست که از عهده وصول ان توانم بر امد و بغیر از بیکر کشته شویم نتیجه بر ان مرتب نخواهد شد این خبر خواه خلق الله از روی عرض اقدس رسانید که سادات شب بکلبه این فدوی امده خضوع و خشوع بسیار ظاهر ساختند چون معامله کلیست هر چند در تحقیق ان بیشتر تامل و تفحص بکار رود و بنهای حقیقت شناس عبور فرمایند بهتر خواهد بود حکم شد که موتمن الدوله العلیه اصف خان در تحقیق این قضیه نهایت وقت و دور اندیشی بکار برده بنوعی نمایند که اصلا مظنه شک و شبهه نماند بمجرد شنیدن این حرف حکیم زاده را دل و دست از کار افتاد هر چند اصف خان مطلب او را شناسایان مردم کماشت از انجا که خاین خایف می باشد چون اظهار ان حقیقت و حیله نمی از ... شفیعا انگیخته حرف اشتی بمیان اورد غرض انکه اگر سادات بازپرس این قضیه ابا نمیدارند خط ابرا می سپارم که بعد ازین مرا با ایشان حقی و دعوی نباشد تا اگر خط ابرا

بیکی از دوستان خود سپرد و این حرف باصفهان رسید جبرا او را حاضر ساخته در مقام
پرسش در آمدند تا کریم اعتراف نمود که این خطا از یکی از ملازمان سر زده هم از راه
برده مجلت زده بجا بوید گردانیده و بهمین مضمون نوشته بخط خود سپرده چون آصف خان
حقیقت را بعرض همایون رسانیدند منصب و جاگیر عبدالوهاب را تغییر نموده از پایه اعتبار انداختند
و سادات و اعزت و ابرو خلعت داده رخصت لاهور نمودند درینولا سیر آرای سرادق
عفت پادشاه بانو جمله نشین ملک بقا گشت و الم این واقعه دلخراش بر خاطر
حق پسند گران گذشت و از غرایب آنکه جوتکرای منجم دو ماه پیش ازین براقم حروف
از ظهور این سانحه خبر داده بود درین تاریخ شیخ احمد سرهندی را که از خودآرای و ... در
گوی روزی چند محبوس زندان مکافات بود بحضور طلب داشته حکم اطلاق فرمودند و
خلعت هزار روپیه خرج لطف نموده در رفتن و بودن مختار گردانیدند از روی انصاف
معروض داشت که این تنبیه و تادیب هدایتی و کفایتی بود نفس مرا اختیار منهاست
که روزی چند در خدمت بسر برده تدارک تقصیرات گذشته نایم روزی در مجلس بهشت آیین
از احوال شاهزاده مرحوم سلطان دانیال مذکور می شد سلسله سخن بفتح قلعه احمدنگر و سوانح
ایام محاصره آن کشید خانجهان غریب نقلی معروض داشت و پیش ازین هم استماع افتاده
بود بنا بر غرابت رقم میگردد روزی در ایام محاصره توپ ملک میدان که از غایت
اشتهار محتاج بتعریف و توصیف نیست بجانب اردوی شاهزاده مجری گرفته آتش
دادند گلوله از نزدیک دولتخانه ایشان رسید از آنجا باز گشته به پهلوی خانه قاضی
بایزید که از مصاحبان شاهزاده بود افتاد اتفاقا اسب قاضی سه چهار گز دور از آن

اباقالبه

از آنجا بسته بجا بود در رسیدن گلوله بر زمین از صلابت صدای آن زبان اسب قاضی
از بیخ کنده شده بر زمین افتاد گلوله آتش از سنگ بود وزن آن ده من متعارف حال
هشتاد من بوزن خراسان باشد و توپ مذکور بنا به کلانست که شخصی مستوی الخلقت در
میان آن درست میتواند نشست درین تاریخ خاطر اشرف بسیر و تماشای ویرناگ که
سرچشمه دریای بهت است و از شهر تا آنجا هم راه سیرگاه و چشمه های جان افزای در
غایت عذوبت و لطافت واقع شده رغبت فرموده کشتیها را آراسته بسمت بالا
آب شتافتند روز سیوم مقام پنجاره بنزول موکب جهان افروز ارجمندی یافت این موضع
از سیرگاههای مقرر کشمیر است و جلگه رو واقع شده در غایت صفا و نزهت و بهجت
درخت چنار رعنا در وسط جلگه و جوی آب بر حوالی آن گشته و این دیه بجاگیر شاهزاده
پرویز تنخواه است و وکلای ایشان عمارتها بموقع ساخته اند بر دریا بجایت دلنشین و از
پنجاره بموضع اچ تشریف فرمودند در دامن کوه چشمه جاریست و بر فراز چشمه عمارات و
حوضها بالقوم به یکدیگر ترتیب یافته پابتکلف سیرگاهیست عبا. چون بجاگیر خانجهان
بود مشارالیه بلوازم ضیافت پرداخت پیشکش کشید قلیلی بجهت خاطر او برگرفتند و از ینجا
چشمه نیم کروه پیشتر چشمه مچهی بهون است آب این چشمه از آن بیشتر است در درختهای
کلان کهن سال از چنار و سفیدار و سیاه بید بر حوالی آن رسته درین چشمها بالقدر
ماهی درهم مجتمع شد که چشم خیره میشود و صفای آب بتابه که اگر نخودی در آب افکنند محسوس
میگردد بیت در ته آبش ز صفا ریگ خورد • کور تواند بدل شب شمرد • از مچهی بهون
باحصول منزل شد آب این چشمه از آن فزون تر است آبشاری علیا دارد درختهای سفید

ارغوان و چنار و غیره بر هم آورده نشیمن‌های دلکش بموقع ترتیب یافته و در مدت قلیل باغچه
بصفا و گلهای جعفری چمن چمن شکفته گوی قطعه‌ایست از بهشت عنبرسرشت
روز دیگر از اچول بسر چشمه ویرناگ بزم نشاط ترتیب یافت این چشمه منبع دریای
بهت است در دامن کوه واقع شده که از تراکم اشجار و انبوهی سبزه و ریاحین
بوم وحوش نشیمن شود در زمان شاهزادگی حکم شده بود که بر فراز این چشمه عمارت
مناسب بمقام اساس نهند درین ولا بانجام رسیده حوض مثمن چهل و چهار ذراع در چهل
و چهار ذراع و عمقش چهار و نیم ذراع و آبش از عکس سبزه و ریاحین که بر کوه رسته زنگاری
رنگ می‌نماید و ماهی بسیار شناور و بر دور حوض ایوانها طاق زده و باغی در پیش این
عمارت ترتیب یافته و از لب حوض تا انتهای باغ جویی چهار گز در عرض یکصد و
هشتاد و شش گز در طول دو گز در عمق و بر دو طرف آن خیابان سنگ‌بست و از صفای
جوی و سبزه و گیاهی که در زیر آب رسته چه نویسد بعضی سبز تلخ و برخی فستقی و سیمکی و
اقسام سبزه سیر و نیم سیر در هم بمقدار از جمله بته سبزه بنظر در آمد بعینه مانند دم طاوس منقش
و از موج آب متحرک و گلها جابجا شکفته نفس الامر اکثر در تمام کشمیر باین خوبی و دلفریبی
سیرگاهی نیست چون ساعت کوچ قریب رسیده بود رایت معاودت بصوب شهر
ارتفاع یافت و در چشمه لوکابهون نزول بارگاه اقبال گشت این سرچشمه نیز نزهتگاه
خوش است اگر مناسب مقام عمارتی اساس یابد جای خوب خواهد شد و در اثنای راه
بر چشمه اندرناگ عبور افتاد وجه تسمیه اندرناگ این است که ماهی این چشمه اکثر
نابینا می‌باشد زمانی توقف نموده دام انداختند چند ماهی گرفتار گشت سه ماهی

نابینا بود

نابینا بود و نه ماهی چشم داشت ظاهر آب این چشمه را تاثیریست که ماهی را کور سازد
بنابر غرایب ثبت افتاد و شرحی که رقم‌زده کلک بیان گشته منزل بمنزل مراجعت در شهر نمودند
راد تخان خان سامان الصاحب خوبی کشمیر را دریافت و در جمله از نوادر و خدمت
بدکور سعادت اندوخت و راقم اقبالنامه از نوادر جمله یک جفت حوض ... کشتی ملاح زاده
غیر مکرر شکارهای مشاهده افتاد در جایی که آب تا سینه آدمی باشد چند کشتی ماهیگیر
یکدیگر چسبیده بدستوری که بر یکدیگر باهم پیوسته و سر دیگر از هم جدا بفاصله چهارده یا پانزده ذراع
و دو ملاح بر کنار اطراف بیرون کشتیها چوب دراز بدست گرفته می‌ایستند تا فاصله زیاده
و کم نشود و برابر می‌رفته باشند و ده چهار ملاح زیر آب در آمده سرهای کشتی را از کمر باهم
پیوسته است بدست گرفته پاها را بر زمین کوفته می‌روند و ماهی که در میان هر دو کشتی در آمده
خواهد که از تنگی بگذرد بپای ملاحان می‌رسد و ملاح فی الفور غوطه خورده ماهی را
قوت می‌رساند ملاح دیگر بر پشت او جلد انداخته بر دوش ... تا آب او را
بالا نیارد و او ماهی را گرفته بر می‌آرد بعضی که درین فن مهارت تمام دارند دو ماهی در یک نوبت
گرفته می‌آرند از جمله میرملاحی بود که بهر غوطه زدن دو ماهی بر می‌آورد و این شکار مخصوص کشمیر
بهت است و جای دیگر دیده و شنیده نشده و منحصر در موسم بهار است که آب سرد گزنده
نباشد و در شهر جشن دسهره ترتیب یافت اسپان و فیلان آراسته بنظر همایون در آوردند
درین ولا مزاج اقدس از مرکز اعتدال انحراف ظاهر ساخت و اثر کوتاهی دم و تنگی نفس
در حضور احساس نموده حقیقت را با طبایی که در رکاب اقبال سعادت حضور اختصاص داشتند

بیان میفرمودند و ابتدای ضعف آنحضرت ازین تاریخ است و در خلال این حال بقصد خزان
بجانب صفاپور رود و لار که بالای آب کشمیر واقعست متوجه گردیدند و صفاپور که لات
خوش‌نشینی است در سمت شمال آن کوهست پر درخت بالکه اکثر آغاز موسم خزان
بود غریب موجی داشت عکس اشجار الوان از چنار و زردالو و غیر آن در میان آب
خوش می‌نمود یا اغراق خوبیهای خزان از خوبیهای بهار هیچ کم ندارد بیت ذوق تماشا
نیافته ورنه در نظرت رنگین‌تر از بهار بود جلوه خزان نه اکثر چون ساعت کوچ نزدیک
رسیده بود سیر آنجا با فرموده رایات عز و جهت برافراختند و بنابر آنکه زعفران گل کرده بود
در سواد شهر بموضع پانپور شتافتند در تمام کشمیر زعفران بجز این موضع جای دیگر نمیشود
چمن چمن صحرا صحرا چندانکه نظر کار میکرد شکفته بود جهت آنکه زمین بوستانی باشد
گلش چهار برگ میدارد و بنفش رنگ و از میانش سه شاخ زعفران رسته و در سال کامل
چهار صد من بوزن حال زعفران می‌شود که سه هزار روپیه قیمت من خراسانی است و نصف
حصه خالصه و نصف حصه رعایا معمول است و سیری بده روپیه خرید و فروخت میشود
رسم مقرر است که گل زعفران را وزن کرده باهل حرفه میدهند و از آنها بجانب جمعه زده
زعفران را از میان گل چیده بر می‌آرند و موافق رایی که از قدیم بسته اند بمقربان
این شغل میرسانند و هم وزن آن نمک در وجه اجوره میگیرند و نمک در کشمیر نمیباشد
بجدی که در حسن او هم نمک نیست از هندوستان نمک میبرند دیگر از تحفهای کشمیر گلگلی
است و جانوری شکاری است و در سال یازده هزار و هفتصد بهم میرسد و از باز و جره تا دولت

بدام می‌افتند آشیانچه باشه هم دارد باشه اش بلاجنوب میشود و ریش دولت ابد قرین خانه
قابل هم رسید و از پشم شال کشمیر بغایت اعلا شد قماش تابا کرمان که در ایران مشهور
و طاوس و رنگ آمیزی صفاهانیست از کار نهاد معاودت موکب منصور بصوب لاهور شب
بیست و هفتم مهر ماه الهی از راه کتل پنجال نهضت رایات اقبال بصوب لاهور اتفاق افتاد
اشرف در منزل عمارات پاس یافته که هنگام برف و باران و شدت سرما در چنین جا باید
چون بموضع رسید کرنبیل بیک ایلچی شاه عباس بجوار لاهور رسیده میر حسام الدین ولد میر جمال الدین
حسین انجو را باستقبال او فرستاده خلعت با سی هزار روپیه بطریق مصحوب او ارسال داشتند و
مقرر شد که انجا او بمیر رکن الدین کلف ناید مبلغ ده هزار روپیه قیمت آن پنجاه هزار روپیه دیگر از خود از رسم
ضیافت ارسال دارد و درین چند روز پیوسته برف باریده بود و کوهها سفید شده و در میان جاده
یخ بسته چنانچه سم اسب گرای نداشت و سوار بر شتر در طی مسافت میرفت در راه از سختی
سرما شیخ ابن یامین مسافر راه عدم شد و از خدمتکاران معتمد و بندهای قدیم بود افیون خانه
را او نگاه میداشت و آبدارخانه نیز بعهده او بود خدمت افیون بخواجه خان تفویض یافت
و آبدارخانه بموسوی خان مقرر شد بموضع تنه معسکر اقبال شد از منزل در هوا که زبان
و لباس در رسیدن و حیوانات تفاوت فاحش ظاهر شد مردم اینجا بزبان کشمیر و هندی هم
متکلم اند لیکن زبان اصلی اینها بلا تفاوت هندیست و زبان کشمیر را بجهت قرب
جوار گرفته اند مجملا از اینجا داخل هندوستان و ولایت گرم سیر است عورات لباس
پشمینه نمی‌پوشند و بدستور اهل هند حلقه در بینی میکشند از فرد دیگر موضع اجور محل
ورود موکب مسعود گردید مردم اینجا در زمان قدیم هند و بوده اند و زمینداران این سر زمین

را از الحرمی گفته اند سلطان فیروز سلطان آکه مع هذا اورا از راجه هکو سند و بر عهای ایام
جهالت در میان اینها مستمر است چنانچه زنان هندو با شوهر خود زنده با آتش در می آیند
اینها نیز زنده بگور در می آیند بوضوح رسید که درین چند روز دختر ده ساله را با شوهر
زنده بگور در آمده و بعضی مردم بی التفاتی را اگر دختر بوجود آید فی الفور خفه کرده می کشند
و با هنود خویشی و پیوند میکنند هم دختر میدهند و هم میگیرند گرفتن خود بد نیست اما دادن
نعوذ بالله فرمان شد که بعد ازین پیرامون این امور نگردند و هر کس مرتکب این بدعتها شود
او را سیاست کنند در منزل بهنبر شکار قمرغه ترتیب یافته بود یکروز مقام فرمود بنشاط
شکار پرداختند در مقام اکهاک و مکیال نیز شکار قمرغه کرده شد از انجا بدو منزل شکارگاه
جهانگیرآباد مخیم بارگاه جلال شد این سرزمین در زمان شهزادگی شکارگاه بندگان حضرت
بود بنام مبارک خویش دیهی اباد ساخته و مختصر عمارتی بنا نهاده سکندر معین که از
قراولان بقرب خدمت اختصاص داشت عنایت فرموده بودند بعد از جلوس اشرف پرگنه
ساخته و بجهانگیراباد موسوم فرموده بجاگیر مشارالیه مقرر داشتند و حکم شد که عمارتی دولتخانه
و تال ایجاد و مناری اساس نهند بعد از فوت سکندر معین بجاگیر ارادت خان عنایت شد
و سربراهی عمارت بمشارالیه باز گشت بهم جهت یک لک و پنجاه هزار روپیه خرج عمارات اینجا
شده مباشر عمارات بی التکلف بادشاهانه شکارگاهیست روز دوشنبه نهم اذر ماه الهی مطابق
بیست و پنجم شهر محرم هزار و سی و یک بساعت مسعود و زمان محمود بدولتخانه دار السلطنه لاهور که جدیدا
باهتمام معمور خان میر عمارت حسن انجام پذیرفته بمبارکی و فرخی نزول اقبال ارزانی فرمودند براستی
اطراق منازل دلکشای دلنشین با روح افزا در غایت نزاهت بهم مقصور و منقش بعمل

استادان نادره

استادان نادره کار آراستگی یافته و باغچهای با نزهت و صفا بانواع اقسام گل و ریاحین نظر
فریب گشته بیت زپای تا بسرش هر کجا که می نگرم * کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست
از متصدیان سرکار استماع افتاده که مبلغ هفت لک روپیه که هشت هزار تومان رایج ایران
باشد صرف این عمارات شده درین روز بهجت افروز نوید فتح قلعه کانگره بمسامع
خاطر اولیای دولت گشته حضرت شاهنشاهی بشکر این موهبت عظمی از عنایات معبود
واهب العطایا بسر نیاز بدرگاه کریم کارساز فرود آوردند کوس شادیانه بلند آوازه
نمودند کانگره قلعه ایست قدیم بر سمت شمال لاهور در میان کوهستان واقع شده باستحکام
و دشوار کشای و متانت و محکمی معروف و مشهور از تاریخ اساس این قلعه جز خدای جهان
آفرین آگاه نیست اعتقاد زمینداران ولایت پنجاب است که در مدت قلعه مذکور از
قومی بقومی دیگر انتقال ننموده و بیگانه برو دست تسلط نیافته والعلم عند الله باری از آن
هنگام که صیت اسلام و آوازه دین مبین محمدی علیه الصلوة والسلام بهندوستان رسیده
هیچ یک از سلاطین والاشکوه را فتح ان میسر نشده است سلطان فیروز شاه با انهمه شوکت
و استعداد او خود بتسخیر قلعه پرداخت و مدتها محاصره داشت چون دانست که
استحکام و متانت قلعه بحدیست تا سامان قلعه داری واذوقه با متحصنان بود باشد
افتتاح آن بکلید تدبیر از محالات است کام و ناکام کاسه بابوس راجه و ملاقات نمودن
او خورسندی نمود دست از آن باز داشت گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت نموده
سلطان را بالتماس در اندرون قلعه برد سلطان بعد از سیر و تماشای قلعه براجه گفت که
مثل من بادشاهی را اندرون قلعه در آوردن از شرایط حزم و احتیاط دور بود اگر جمعی که در ملازمت

اندا گر قصد تو کنند و قلعه را بتوقف در آورند چاره چیست راجه بجانب مردم خود اشارت
نمود در حفظ توجهی از دلاوران مسلح و یکمک از نهانخانه بر آمده سلطان را گرفتند سلطان
از دیدن هجوم مردم متوهم و متفکر گشته از عذر اندیشید راجه قدم جرأت پیش نهاده معروض
داشت که مرا جز اطاعت و بندگی در سر نیست لیکن چنانچه بر زبان مبارک گذشت احتیاط دور
بینی را پاس میدارم سلطان آفرین گفت و راجه چند منزل در رکاب بوده رخصت معاودت
یافت بعد از آن که بر تخت دهلی نشست لشکری به تسخیر کانگره فرستاده کاری از پیش نرفت بالجمله
راجه بکرماجیت و دیگر بندهای پادشاهی بتاریخ شانزدهم شوال هزار و بیست و نه هجری بدور
قلعه پیوسته مورچلها قسمت نمودند و مداخل و مخارج قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه کرده راه
آمد و شد آذوقه مسدود ساختند و رفته رفته کار بر متحصنان دشوار کشید بعد از آنکه از قسم غله و انواع غذا
تواند شد در قلعه نماند چهار ماه دیگر علفهای خشک را به نمک جوشانیده خوردند و چون کار
بهلاکت رسید و از هیچ ممر راه امید و نجات نماند ناگزیر امان خواسته قلعه را سپردند و روز
مبارک شنبه غره شهر محرم سال هزار و سی و یک هجری فتحی که هیچ یکی از سلاطین والا شکوه را میسر نشده
بود و در نظر کوته اندیشان ظاهر بین [illegible] الله تعالی بمحض لطف و کرم خود کرامت
نمود جمعی از بندها که درین خدمت ترددات پسندیده نموده بودند در حضور باستعداد
شایسته خویش باضافه مناصب و عنایت اسپ سرافرازی یافتند و روز مبارک شنبه [illegible]
دولتخانه شاهزاده بلند اقبال تشریف [illegible] نموده پیشکش بسیار از نفایس و نوادر
هر دیار بنظر اشرف در آوردند آنچه پسند افتاد برگزیده مرا باقی را بخشیدند
از جمله سه زنجیر فیل کلان گران بها با ساز نقره و طلا داخل حلقه خاصه شد و فیلان [illegible]

ایلچی بدو

ایلچی بدولت استانبوس فرق عزت برافراخته رقیمه کریمه که شاه والا جاه مشتمل بر اظهار
مراتب یکجهتی بنظر اقدس در آورد و چهارده راس اسپ با یراق و [illegible] دست باز تویغون
مرغ شکاری و یک قطار شتر و نه قبضه شمشیر برسم پیشکش معروض داشت خلعت فاخره
با جیغه و طره مرصع و خنجر مرصع مرحمت فرموده بعد از چند روز سوغات فرمانروای ایران
که مصحوب زینل بیگ ارسال داشته بود بنظر اشرف در آمد سه لک روپیه قیمت شد
و درین تاریخ صبیه نورمحل را که از علیقلی ترکمان داشت بجهت شاهزاده شهریار خواستگاری فرموده
یک لک روپیه از نقد و جنس برسم ساچق فرستادند پنجاه هزار روپیه با انعام زینل بیگ
ایلچی عنایت کردند دستوری یافتن شاه جهان به تنبیه حکام دکن نوبت سوم و رخصت
حضرت شاهنشاهی بصوب دار الخلافه اکبر آباد چون از عرائض متصدیان ممالک جنوبیه
بوضوح پیوست که دنیاداران دکن نقض عهد نموده سر بفتنه و فساد برداشته اند
لاجرم بتاریخ روز جمعه چهارم دی ماه الهی شاهزاده عالیمقدار بحکم پدر بزرگوار باستیصال ارباب
زوال را مستعد شد اقبال بر او راستند خلعت با خنجر و شمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه
مرحمت شده و مقرر شد که بعد از تسخیر دکن ده کرور دام از ولایات مفتوحه در وجه انعام خویش
متصرف گردند ششصد و پنجاه منصبدار و یکهزار احدی و هزار سوار برقنداز و دوهزار
توپچی پیاده سوای سی و یکهزار سوار که پیش ازین در [illegible] متعین بودند با توپخانه عظیم و
فیلان کوه شکوه در خدمت شاهزاده بلند اقبال دستوری یافتند و یک کرور روپیه خزانه
لطف نمودند و بندهای که خدمت مذکور مقرر شدند هر کدام در حضور بپایه خویش باضافه منصب
و انعام اسپ و فیل سرافرازی پذیرفتند و راقم اقبال نامه خدمت بخشیگری این لشکر و [illegible]

علم فرق عزت برافراخت و خسرو را که در زندان مکافات محبوس بود و بندها باشد که
محافظت و محارست او مینمودند حکم شد که همراه خود برده بضابطه که خاطر آن فرزند جمعیت
باشد مقید دارد و در همین تاریخ ساعت رایات عزیمت بصوب دار الخلافه اکبرآباد
ارتفاع یافت خانجهان را به صاحب صوبگی ملتان سرافراز ساخته بدان صوب رخصت فرمودند
خلعت با خنجر مرصع و اسب و فیل عنایت شد چون بهادر خان حاکم قندهار مکرر بهانه درد
چشم و ضعف باصره را وسیله آمدن حضور بدرگاه نموده بود معلوم شد که بودن آنجا راضی
نیست و لهذا حکومت و حراست قندهار را به عبدالعزیز خان مفوض داشتند و فرمان شد
که بعد از رسیدن او بقندهار بهادر خان قلعه را حواله او نموده متوجه درگاه معلی گردد از جمله
پرگنه‌های که وطن قدیم الخدمت مقرب خان است از راه راست بر جانب دست چپ
واقع شده بود حسب الالتماس آن دیرین خدمت پرگنه مذکور معبر اردوی کیهان پوی
گردید و او بتیز مسافت براوج عزت رسانید یک قطعه یاقوت و چهار قطعه الماس
برسم پیشکش و هزار درب محمل بصوبه باشد از و صد نفر شتر بطریق تصدق موجود داشت
حکم شد که شتران را بارباب استحقاق قسمت نمایند بعد از فراغ سیر باغ که از ایلغارگاه
بالم تشریف برده روزی چند بنشاط شکار خوشوقت گشتند اتفاقا از میان معموره دهلی
عبور فرموده بر فراز حوض شمسی بارگاه اقبال برافراشتند بیست و دو زنجیر فیل پیشکش
اد یارولد افتخار خان بنظر اقدس گذشت و ابراهیم خان صاحب صوبه بنگاله نوزده زنجیر فیل
با چند خواجه‌سرا و دیگر نفایس که در آن ملک بهم میرسد برسم پیشکش ارسال داشته
بود مقبول افتاد درینولا آقا بیگ و محب علی فرستاده‌های فرمان‌روای ایران سعادت زمین بوس

دریافته مکتوب محبت طراز شاه والاقدر با لعلکی پر ابلق نظر اشرف در آورد و لعلی بوزن
دوازده مثقال از خزانه میرزا الغ بیگ خلف میرزا شاهرخ بمرور روزگار و گردش ادوار
بسلاطین صفویه منتقل گشته بود بر آن لعل بخط نسخ کنده شده الغ بیگ ابن میرزا شاهرخ
بهادر ابن تیمور گورکان و در گوشه دیگر نقش محمود شاه والا شکوه بخط نستعلیق نقش
گشته بنده شاه ولایت عباس و این لعل را در بر خانه حنیف نیز داشته بنا نشستها
در ساله بسته بودند چون نام اجداد حضرت شاهنشاهی در آن ثبت شده تیمناً و تبرکاً بر
خود مبارک گرفته به سعیدای داروغه زرگرخانه حکم فرمودند که در گوشه دیگر جهانگیر شاه اکبر
شاه و تاریخ حال رقم نماید چهاردهم اسفندارمذ ماه ساعت مسعود و زمان محمود دولتخانه
آگره بنور موکب کیهان شکوه محسود بلاد روی زمین گردید لشکر خان حاکم شهر و خواجه جهان
حاکم اسیر و برهانپور و دیگر بندهای عمده بسعادت آستان‌بوس دولت آستان‌بوس دریافتند
آغاز سال شانزدهم از جلوس والا روز مبارک شنبه بیست و هفتم ربیع الآخر هزار و سی هجری
اورنگ نشین چار بالش افلاک نیر فیضبخش بخانه حمل ورود سعادت ارزانی فرمود سال شانزدهم
از جلوس اشرف آغاز شد درین نوروز شاهزاده شهریار بمنصب هشت هزاری ذات چهار
هزار سوار شرف اختصاص یافت و صوبه بهار از تیول مقرب خان بتیول شاهزاده پرویز
مقرر گشت و راجه سارنگدیو نیز او را تعین شد که ایشان را از الله باش به بیشه رساند
سالم و مکرم خان حاکم اودیسه سی و دو زنجیر فیل برسم پیشکش ارسال داشته بود بپایه قبول
یافت درینولا کوره خری از راه دریا آورده بودند بغایت غریب و عجیب بعینه مانند
ببر لیکن خطوط ببر سیاه و زرد است و این سیاه و سفید و از بینی تا انتهای دم و از نوک

گوش چ باسم خطهای سیاه و زرد مناسب جا و مقام کلان و خورد بتونه افتاد
و بر گرد چشم خطی سیاه در غایت لطافت کشیده و از بس که عجیب بود نقش را گمان آن
می شد که شاید رنگ کرده باشند بعد از تحقیق و تفحص یقین پیوست که خدا آفرین
است شب چهارشنبه ستاردهم ماه مذکور مجلس طوی شاهزاده شهریار منعقد گشت درین ولا غریب
سانحه اتفاق افتاد در یکی از مواضع پرگنه جلنبر هنگام صبح از جانب مشرق غوغای جلنبر
عظیم تنبیه برخاست چنانچه از هول آن صدای وحشت افزا نزدیک بود که ساکنان
آن مرز و بوم قالب از جان تهی کنند در اثنای این شور و شغب روشنی برق آسا از روی
بانحطاط نهاده بر زمین افتاد و ناپدید گشت بعد از زمانی که آن شورش که آشوب طبیعتی
تسکین یافت و دلها متوشش از اسیمه سری و آشفتگی بخود آمد قاصد تیز تک نزد محمد سعید
عامل پرگنه مذکور فرستاده او را ازین آگاه ساختند او در لحظه سوار شده خود را بمقصد رسانید
و بر آن قطعه زمین رفته بنظر درآورد موازی ده دوازده ذرع در طول و عرض نوعی سوخته شده
که نشانی از سبزه و رستنی نمانده و هنوز اثر حرارت و تفسیدگی داشت محمد سعید فرمود که آن قدر جا
را بکنند هر چند بیشتر کندند اثر حدت و حرارت بیشتر ظاهر گشت تا بجایی رسید که پارچه
آهنی تفته نمودار شد و بحدی گرم که گویا همین دم از کوره آتش برآورده‌اند و چون هوا
رسید سرد گشت و از آنجا برگرفته بمنزل خود آورد و در خریطه کرده و مهر بر آن نهاده روانه
درگاه ساخت حضرت شاهنشاهی استاد داود را که در فن شمشیرگری بی نظیر دارد
بحضور طلبیده فرمودند که ازین آهن شمشیر و خنجری و کاردی مرتب ساخته او عرض کرد
که در زیر پتک نمی ایستد و از هم می ریزد مگر آنکه با آهن دیگر پاک و با هم باشد

رقم ساخته

رقم ساخته بعمل آرد حکم شد که چنین کنند سه حصه آهن برق و یک حصه آهن دیگر با هم آمیخته
دو قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر و یک کارد ساخته بنظر کیمیا اثر درآورد و از آمیزش آهن
دیگر جوهر برآورده بود و بدستور شمشیرهای یمانی و جنوبی ساخته می شد و اثر خم نمیاورد و در
برش با شمشیرهای اصل اول اول برابر بود بعد چون والده امام قلی خان والی توران
مکتوبی مشتمل بر اظهار نسبت اخلاص و مراسم آشنایی بحضور جهان بیگم فرستاده با تحفهای
آن دیار برسم سوغات ارسال داشته بود بنابرین از جانب بیگم مکتوبی در جواب مراسلهٔ آن
نوشته خواجه نصر کابلی را که از قدیمان این درگاه بود با اقسام نفایس بطریق یادبود
فرستاده شد در چهاردهم خورداد افضل خان دیوان شاهزاده گیتی ستان شاه جهان عرضداشتی
مشتمل بر نوید فتح و فیروزی و شرح دیگر مطالب آورده باستلام عتبه خلافت جبین
افروخت و تفصیل این مجمل آنکه چون موکب منصور بحوالی اجین پیوست عرضداشت جمعی
از بندهایی که در قلعه ماندو بودند رسید باین مضمون که فوجی از مقهوران قدم جرأت
و پیا بپا کی پیش نهاده از آب نربده گذشته دیهی چند که در زیر قلعه واقع است سوخته تاخت
و تاراج مشغول شدند لاجرم مدار الملکی خواجه ابوالحسن با پنجهزار سوار برسم منقلا تعین شد که گرم و
چسپان شتافته سزای آن گروه باطل پیشه دهد خواجه شبا شب راه نوردیده بوقت صبح
بر لب آب رسیده و مخذولان آگاهی یافته بلحظه بیشتر آب درزده خود را بساحل
سلامت رسانیده بودند بهادران تیز جلو بتعاقب شتافته قریب چهار کروه دیگر آنها
را رانده بسیاری را بشمشیر انتقام مسافر عدم گردانیدند و مقهوران برگشته روزگار تا
برهانپور عنان مسارعت باز نکشیدند و بخواجه ابوالحسن فرمان شد که تا رسیدن موکب منصور

دران اطراف توقف نمایند و متعاقب خود نیز با عساکر اقبال لفوج منقلا پیوسته کوچ
بر کوچ تا برهانپور تشریف فرمودند و هنوز ان مخذولان پای عاقبت در سواد شهر پای ادبار
برقرار داشتند چون مدت دو سال بندهای درگاه با گروه باطل ستیز در زد و خورد بوده
انواع و اقسام رنج از بیجاگیری و عسرت علف کشیده بودند و از سواری دایمی اسپان زبون
شده بنابران مدت نه روز سرانجام لشکر توقف افتاد و درین نه روز سی لک روپیه نقد
و اسب و جنس بسیار به سپاه منصور قسمت نموده و سرداران کماشته مردم را از نهر
بر اوردند و پیش لا انکه بهادران رزم دوست تیغ کین را بخون عدو رنگین سازند
ان سیه بختان تاب مقاومت نیاورده مانند بنات النعش از هم پاشیدند و جوانان
تیز جلو از عقب درامده بسیاری را به تیغ انتقام بر خاک هلاک انداختند و بهیچ
دستور فرصت نداده زده و کشته تا کهرکی که جای آقامت نظام الملک و عنبر مقهور بود
راندند و بر دیگر روز پیشتر ان بد اختر از رسیدن افواج قاهره آگاهی یافته نظام الملک
را با اهل و عیال و احمال و اثقال بر اورده بقلعه دولت اباد داشت و خود سبیت بر قلعه داده
نشسته و متبری از حرم را باطراف ملک پراکنده ساخته و سران لشکر ظفر اثر با سپاه
کینه خواه سه روز در کهرکی توقف نموده شهری را که در مدت بیست سال تعمیر
یافته بود بنوعی خراب ساختند که در بیست سال دیگر صلاح نیت که برونق اصلی باز اید
مجملا بعد از انهدام ان بناها را بها رای قرار گرفت که چون هنوز فوجی از مقهوران قلعه
احمدنگر را محاصره دارند یکمرتبه بانجا رفته ارباب فساد در اتش بر اهل نموده از سر نو
اردو قرار کرده کومک گذاشته عنان معاودت معطوف باید داشت و باین عزیمت تا

تقریبی

قصبه بیتن شتافتند و عنبر مقهور فرو حیله ساز و کلای نزد امرا فرستاده شروع در عجز
و زاری نمود که بعد ازین شر رسته هندیکا و دولتخواهی از دست نمیدهم و از حکم قدم بیرون نمی
نهم و بدانچه فرمان شود از جریمه و پیشکش منت داشته بر کار میرسانم اتفاقا دران چند
روز عسرت تمام از کرانی علف در اردو راه یافته بود و نیز خبر رسید که جمعی از مقهوران که قلعه
قلعه احمدنگر را محاصره داشتند از ظنط نهضت لشکر ظفر اثر ترک محاصره نموده از دور
برخاستند بنابرین فوجی بکومک خنجر خان فرستاده مبلغ رسم مدد خرج ارسال داشتند
و خاطر از هم جهت پرداخته مظفر و منصور مراجعت نمودند و بعد از عجز و زاری بسیار مقرر
گشت که سوای ملکی که از قدیم در تصرف بندهای درگاه بوده موازی چهارده کروه دیگر از محال
که متصل سرحدهای بادشاهی است وا گذارند و پنجاه لک روپیه برسم پیشکش بخزانه عامره
2 رسانند بالجمله حضرت شاهنشاهی افضلخان را از جهت الوطاف ارزانی داشته به جنو
لعلی که شاه عباس فرستاده بود و توصیف ان در جای خود نگاشته کلک بدایع نگار گشته
مصحوب مشار الیه بجهت شاهزاده ارسال داشتند و قلمدان مرصع با فضلخان عنایت
شد اقا بیگ و محب علی بیگ و غیره فرستادهای دارای ایران بانعام سی هزار روپیه نقد
سرافراز گردیدند و هم چنین دیگران در خور شایستگی انعامها فرمودند و یادبودی بجهت شاه مصحوب
نام بردها ارسال داشتند و مقارن اینحال قاسم بیگ فرستاده دارای ایران دولت زمین بوس
دریافت و مکتوب مشتمل بر مراتب محبت و یکجهتی با سوغاتها که فرستاده بودند بنظر در اورد
و نطعیک اخته بیگی شاهزاده بلند اقبال شاه جهان عرضه داشت این تراز اورده گذرانید
التماس اسپان بخشیشی نموده بودند براجه کشنداس مشرف اصطبل حکم شد که از اراس

از طول بیکار در عرض یازده روز ساحل نموده روانه ساختند و اسب ارقم تن نام که شاه والا
جاه از غنایم فتح روم فرستاده بود و شاهزاده عنایت نموده مصحوب او ارسال داشتند در این
وقت به وضوح رسید که کلیان نام اهنگری بر بام از ضعف حقه عاشق زار است و پیوسته
در پای او دالق و اظهار گرفتاری و شیفتگی مینماید و آن ضعیفه با وجودی که بیوه است اصلا
با شنای او تن در نمیدهد و محبت آن دلداده در باطنش سرایت نمیکند هر دو را بحضور
طلبداشته باز پرس فرمودند و هر چند آن عورت را به پیوند او ترغیب و تکلیف نمودند اختیار
نکرد و اهنگر از غایت تعلق بیتابانه گفت که اگر یقین دانم که او را بمن عنایت خواهند شد خود
را از فراز شاه برج قلعه بزیر می اندازم انحضرت از روی مطایبه فرمودند که شاه برج موقوف
اگر خود را از بام این خانه بزیر اندازی جزا و را بحکم بتو عنایت میکنم هنوز سخن تمام نشده
بود که برق آسا دویده خود را بزیر انداخت و بمجرد افتادن چند قطره خون از چشمانش
بیرون افتاد و جان داد دلبای که از چشم کشیده بود بچشم خود دید در سوانح گذشته ایمای
بران رفته که حضرت شاهنشاهی روز جشن دسهره در کشمیر اثر گرفتگی نفس و کوتاهی دم در
خود احساس نمودند مجملا از کثرت بارندگی و رطوبت هوا در مجرای نفس بجانب چپ
نزدیک بدل گرانی و گرفتگی ظاهر میشد رفته رفته باشتداد و امتداد انجامید از
اطبا هر که در ملازمت حاضر بودند بحسب حکم رکنا الم متصدی علاج گشته و نکحدی دوای
گرم ملایم بکار برد بظاهر اندک خفتی شد چون از کوه بر امدند باز بشدت ظاهر گشت
و درین مرتبه روزی چند بشیر بز باز بشیر شتر پرداخت و از هیچکدام فایده معتد به حاصل نشد
مقارن این حال حکیم رکنا بخدمت پیوست و از روی جرات اظهار قدرت مرتکب علاج گردید

و مدار ادویه

و مدار بر ادویه گرم و خشک نهاد از تدبیرات او فایده مترتب نشد بلکه بسبب فرط حرارت
و خشکی مزاج و دماغ گشت و ضعف استیلا یافت و مرض اشتداد پذیرفت چون او را کار
پیاله بقدر خفیف میشد احیانا روز هم بخلاف معتاد ارتکاب مینمودند رفته رفته بافراط
کشید و در اغاز تابستان و گرم شدن هوا اخر ران محسوس گشت بنابرین در طعام کم کردن
پیاله و تدبیر اینها که مناسب وقت و ملایم حال باشد شدند و شراب را به تدریج کم فرمودند و
از غذاهای ناموافق احتراز کردند امید که حکیم علی الاطلاق صحت عاجل کامل روزی گرداند
درینولا شاهزاده سلطان پرویز خبر بیماری آن حضرت را شنیده از جاگیر خود بدرگاه امد و سعادت
زمین بوس دریافته مسرت بخش خاطر پدر فرسته سیر گردید و در بیست و پنجم شهر شوال از روی
هجری جشن وزن شمسیه مبارک و فرخی آراستگی یافت چون در سر آغاز این سال مسعود اثر
صحت و بهبود بروخسات احوال پدید بود بر محل التماس نمودند و وکلای او متصدی سامان
این جشن علیا باشند بالتکلف مجلس ترتیب یافت در غایت التکلف و بجمع از هنرهای
پسندیده خدمت و خواصان مراحمان که درین ضعف از روی اخلاص و جانفشانی پیوسته
حاضر بوده پروانه صفت بر گرد آنحضرت میگشتند بنوازشات از خلعت و کمر شمشیر مرصع و خنجر
مرصع و اسب و فیل و زر نقد سر افرازی یافتند و بعد از فراغ وزن مبارک خوانهای جواهر و زر
بطابق نثار در دامن اهل نشاط و ارباب استحقاق ریخته شد و چون گرای منجم را که نوید بخش
صحت و تندرستی بود بمهر و روپیه وزن فرمودند و مبلغ یا الف مهر و هفت هزار روپیه یابن
جمع انعام شد و در اخر مجلس پیشکشهای که جهة حضرت ترتیب داده بود بنظر اشرف در آورد
از جواهر و مرصع الات و اقمشه و اقسام نفایس آنچه پسند افتاد بر گزیده باقی را بدو مرحمت فرمودند

روپیه صرف این جشن عطایا و انعامها آنکه بعد بقلم آمد سوای آنچه رسم پیشکش گذرانیدند
درینولا بیست لک روپیه خزانه مصحوب الهداد خان بجهة ضروریات لشکر دکن نزد شاه
والاجاه شاهجهان مرسول گشت چون بعرض اشرف رسید که عبدالله خان بپایه حقیقت
شاهزاده گیتی ستان شاهجهان از صوبه دکن بمحال جاگیر خود شتافته بدیوانیان عظام
حکم شد که جاگیر او را تغیر نمایند و اعتماد رای بسزاول او مقرر گشت که باز او را بخدمت شاهزاده
رسانند درینولا مسیح الزمان التماس سفر حجاز و زیارت خانه مبارک نموده مبلغ بیست هزار
روپیه بصیغه مدد خرج عنایت فرمودند ارتفاع رایات جهانگشا بصوب کشمیر بار دوم
چون هوای آگره از مر شدت حرارت و افراط گرما بمزاج صحت امتزاج سازگار نبود روز
دوشنبه [illegible] آبان ماه الهی سال شانزدهم از جلوس سعادت مانوس نهضت موکب گیهان
شکوه بعزم سیر و شکار گلزار جاوید بهار کشمیر اتفاق افتاد مصطفی خان بحراست دار الخلافه
مقرر گشت شاهزاده پرویز را از حوالیا متهره بخلعت الطاف ارزانی فرمودند درینولا
بعرض همایون رسید که جادو رای که از اول لشکر دکن بود از مقهوران وخیم العاقبت
جدایی گزیده بهدرقه توفیق سعادت زمین بوس شاهزاده گیتی ستان شاهجهان دریافت
درین تاریخ معروض گردید که راجه بهاو سنگه کچهواهه در صوبه دکن مسافر ملک عدم گشت
بالجمله جگت سنگه برادر کلان او و مها سنگه برادر زاده او هر دو بافراط شراب نقد
حیات در باخته بودند عبرت داران بنگر که چه جان شیرین باب تلخ فروختند جوانان ناسنجیده
و سنجیده و بیگذارت بود خواجه ابوالحسن از دکن آمده باستیلام عتبه خلافت جبین
سعادت افروخت راقم اقبالنامه بمنصب دو هزاری ذات و ششصد سوار از افزایش یافت چارده هم

بهمن ماه

بهمن ماه الهی موضع بهلون از مضافات سیبا محل ورود اردوی گیهان پوی گردید چون بار هوای
سیر و تماشای کوهستان کانگره بمواره مرکوز خاطر قدسی مظاهر بود اردوی کلان را درین مقام
گذاشته با جمعی از بندهای مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشای قلعه مذکور شدند و چون
اعتماد الدوله بیماری صعب داشت در اردو گذاشته صادق خان میربخشی را بجهت محافظت
احوال فتنه رائی و محارست اردو مقرر داشتند روز دیگر خبر رسید که وقت اعتماد الدوله تنگ
شده و علامات یاس از جبهه احوالش ظاهر است بنابر اضطراب نورجهان بیگم و کرائیها بخاطر
او حضرت شاهنشاهی نیز عطف عنان نموده اخرهای روز ببالین او تشریف بردند وقت
تنگی موت سکرات بود گاه از هوش میرفت و گاه بهوش می آمد نورجهان بیگم بجانب آنحضرت اشارت
نموده که می شناسد در چنان این بیت انوری بر زبان راند بیت آنکه نابینای مادرزاد
اگر حاضر شود * در جبین عالم آرائش ببیند مهتری * بعد از دو سه ساعت برحمت جاویدی پیوست
خاقان حق شناس امرزش آن کهن خدمت را از درگاه الهی مسالت نموده کجل و یک
تن از فرزندان و اقوام او خلعت فرمودند روز دیگر بهمان عزیمت متوجه تماشای قلعه کانگره
شدند بعد بچهار منزل ساحل دریای بان گنگا مورد اردوی معلی گشت درین منزل پیشکش
راجه چنبا بنظر اقدس در آمد ملک او میت و بیگروه از کانگره دورتر است و درینا
کوهستان عمده تر از و زمینداری نیست عقبهای دشوار دارد و تا حال اطاعت هیچ
بادشاهی نکرده برادرش پیشکش او را آورده بود هنوز نشأت شاهانه سرفرازی یافت بیست
و چهارم مذکور بر فراز قلعه بر آمده حکم فرمودند که قاضی و میر عدل و دیگر علماء اسلام در رکاب
بوده آنچه شعار اسلام و فخر الیادین متین محمدی علیه الصلوة والسلام است در قلعه مذکور

بعمل آورند بتوفیق ایزد جل بانگ نماز و خواندن خطبه و کشتن گاو و غیره که از ابتدای بنای
این قلعه تا حال بوقوع نیامده بود همه در حضور اشرف بظهور آمد و سجدات شکر این موهبت
عظمی و عطیه کبری که هیچ پادشاهی توفیق بران نیافته بود بتقدیم رسید و حکم شد که مسجد عالی
درون قلعه اساس نهند قلعه کانکره بر فراز کوه مرتفع واقع است استحکام و متانتش بحدیست
که تا آذوقه و سایر مصالح قلعه داری بر جا باشد دست استیلاء احدی بکنگرش نرسد و کمند تدبیر
از تسخیر آن کوتاه است اگرچه بعضی جا سرکوب دارد که توپ و تفنگ توان رسانید لیکن
حصار را آزاری ندارد و میتوانند جای دیگر نقل مکان نمود از آسیب آن محفوظ ماند قلعه
مذکور بیست و سه برج و هفت دروازه دارد و دور درون یک کروه و پانزده طناب است
طول یک کروه و دو طناب عرض از بیست و دو طناب زیاده و از پانزده کم نیست و ارتفاع
یکصد و چهارده ذرع و دو حوض کلان در درون قلعه واقع است بعد از فراغ سیر قلعه بتماشای
بتخانه درگاه که بهون مشهور است توجه فرمودند عالمی سرگشته بادیه ضلالت گشته قطع نظر
از کفار شقاوت آثار که بت پرستی آیین ایشانست گروه گروه از عوام اهل اسلام مسافت
بعیده طی نموده نذورات میبرند و بپرستش این سنگ سیاه که سیاه تر از دل ایشانست تبرک
میجویند نزدیک به بتخانه مذکور در دامن کوه ظاهر مکان کوگرد است و از اثر حرارت تابش
آن پیوسته آتش شعله میکشد ارباب ضلالت آنرا جالا مکهی نام نهاده یکی از خوارق بت
قرار داده اند و عوام الناس را بدان فریفته دارند میگویند که چون زن مهادیو را عمر بسر
مهادیو از غایت دلبستگی و تعلق که با او داشت لاشش او را بر دوش گرفته سر در جهان
نهاده و مدتها با خود میگردانید چون یکچندی برین گذشت ترکیب او متلاشی شده از یکدیگر فرو

الحمد

ریخت و هر عضوی در جایی افتاده و در خور رأفتی که داشت هر عضوی آن توقیر را
عزت و حرمت داشتند چون سینه که نسبت بسایر اعضا شریفتر است در مقام
افتاده اینجا را نسبت بجاهای دیگر گرامی داشتند و بعضی بر آنند که این سنگ که الحال
معبود کفار شقاوت آثار است آن سنگ نیست که در قدیم بوده بلکه سنگی که از قدیم
بوده اهل اسلام آمده آنرا از بتخانه برداشته در قعر دریا انداختند بدین قرار که
هیچکس بدان زیارت نبرد و مدتها این غوغای کفر و شرک از عالم برافتاده بود
تا آنکه برهمنی مزور بجهت دکان آرایی خویش سنگی را در جای پنهان ساخته نزد راجه
وقت آمده گفت که من درگاه را بخواب دیدم بمن گفت که در فلان مقام انداخته
اند اکنون وقت ظهور من آمده مرا از آنجا برگرفته در موضعی که مناسب حال منست
نگاه دارید راجه از ساده لوحی و هم بطمع زر که از نذورات فراهم آید سخن برهمن را
معتبر داشته جمعی را همراه او فرستاد که آن سنگ را یافته بشوکت و شوکت تمام
آورده در همان مقام نصب ساختند و باین طریق از سر نو دکان ضلالت و گمراهی فرو چیدند
والعلم عندالله درین تاریخ جاگیر و حشم و سایر اسباب ریاست و امارت اعتماد الدوله
بنور جهان بیگم ارزانی داشتند خواجه ابوالحسن بعالی منصب دیوانی کل سربلندی یافت
در خلال اینحال از عرایض منهیان صوبه دکن بمسامع جلال رسید که سلطان خسرو در
بیستم ماه بهمن بعارضه درد قولنج ودیعت حیات سپرد و پیش ازین قراولان تعین شده
بودند که در مقام کهرجاک شکار قمرغه ترتیب نمایند چون بعرض رسید که گرد آمده
بنشاط شکار پرداخته شب دوشنبه هشتم جمادی الاول هزار و سی و یک منزل به

بکراس از تجهار کوهی و یکی بار جنود چنگاله شکار فرمودند **آغاز سال هفدهم از جلوس
اعلی** شب دوشنبه هشتم جمادی الاول هزار و سی و یک هجری خورشید جهان افروز به بیت
الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت و سال هفدهم از جلوس پادشاهی آغاز شد
درین روز اصفهان بمنصب شش هزاری ذات و سوار سرافراز گردید و چهل هزار روپیه
بر سبیل بیک ایلچی عنایت شد در خلال اینحال استماع افتاد که دارای ایران بعزم
تسخیر قندهار رایت عزیمت بر افراشته هر چند این حرف نظر بر نسبتهای سابق
و لاحق بغایت مستبعد مینمود لیکن از انجا که حزم و احتیاط از شرایط اساس جهانداری
لوازم پاس سلطنت است زین العابدین بخشی احدیان با فرمان مرحمت عنوان نزد
شاهزاده گیتی ستان شاهجهان دستوری یافت که با عساکر فیروزی مآثر و فیلان کوه شکوه
و توپخانه عظیم برجناح استعجال متوجه ملازمت گردند درین تاریخ مهابت خان از کابل
آمده باستیلام عتبه خلافت ناصیه سعادت بر افروخت حکیم مومنا بوسیله مهابت خان
دولت ملازمت دریافته از روی قدرت و دلیری متصدی علاج ضعف آنحضرت
گشت و در همان چند روز آثار صحت بر ناحیه حال پیدا شد مهابت خان را
رخصت صوبه کابل فرمودند اعتبار خان خواجه سرای بمنصب پنجهزاری ذات و چهار هزار
سوار سرافرازی یافت و صاحب صوبگی اکبرآباد و حراست قلعه و خزاین بعهده امانت درین
خدمت مقرر گشت نوزدهم فروردین ظاهر پکپلی مورد بارگاه اقبال شد و جشن شرف
در انجا آرایشگی پذیرفت دوم اردی بهشت در خطه دلپذیر کشمیر نزول سعادت اتفاق
افتاد و مقارن اینحال عرضداشت شاهجهان از ملتان رسید که شاه عباس با عساکر

عراق و خراسان و آلات و ادوات قلعه گیری آمده بمحاصره قلعه قندهار پرداخت خواجه
عبدالعزیز نقشبندی با سیصد جوان در قلعه متحصن گشته تا بعد ازین چه روی دهد درین اثنا
که بطلب شاهزاده جوان بخت شتافته بود درین تاریخ آمده بملازمت مشرف و معروض داشت
که موکب اقبال شاهزاده والا شکوه از برهانپور بماندو پیوسته چون موسم برشکال در پیش
بود ایام بارش را در قلعه ماندو گذرانیده متوجه درگاه خواهد شد سابق فرمان شده بود
که چون لشکر ظفر اثر دکن بمبارکی و فیروزی عنان معاودت معطوف داشته معتمد خان
بخشی بر جناح استعجال روانه درگاه والا گردد و درین تاریخ باستیلام عتبه خلافت جبین
افروز گردید از غرایب آنکه در حرم سرای دولت دانه مروارید که چهارده یا یازده هزار
روپیه قیمت داشت گم شد جوتک رای منجم معروض داشت که درین دو سه روز پیدا میشود
و صادق رمال عرض کرد که در همین دو روز از جای بهم میرسد که بصفا و نزاهت
متصف باشد مثل عبادتخانه و جای که مخصوص به تسبیح و نماز باشد و صورت رمالانه
بوضوح رسانید که درین دو سه روز بهم میرسد و زن سفید پوستی از روی شگفتگی و
انبساط بدست مبارک خواهد داد قضا را روز سیم یکی از کنیزان ترک در عبادتخانه
یافته بخوشحالی تمام تبسم کنان آورده بدست مبارک داد و سخن هر سه بکرسی نشست درین ولا
شاهزاده بلند اقبال دهولپور را جاگیر خود التماس نمود دریای افغان را بحکومت
انجا تعین فرموده بودند و پیش از رسیدن عرضداشت شاهزاده بالتماس نور محل جاگیر شهریار
تنخواه شده بود شریف الملک ملازم شهریار قلعه دهولپور را در تصرف داشت مقارن اینحال
دریا افغان رسیده خواست که قلعه را متصرف گردد و از طرفین آتش قتال اشتعال

پذیرفت و تیری بر صدر چشم شریف الملک رسید و او را کور ساخت و ظهور این سانحه
سبب شورش و آشوب بیگم گشت و زیاده از آن که بدست افتاد **معاودت**
موکب منصور بصوب لاهور در بیست و پنجم امرداد ماه الهی نهضت اعلام نصرت فرجام
بصوب لاهور اتفاق افتاد و بفتنه پردازی نورمحل و شورش طلبی او خدمت قندهار از
شهریار فرموده بمنصب دوازده هزاری ذات و هشت هزار سوار سرافرازی بخشیدند و مقرر
گشت که مرزا رستم اتالیق شاهزاده و سپه سالار لشکر باشد و پیشتر بلاهور شتافته
بفراهم آوردن سپاه همت مصروف دارد و در مقام همه پور اعتقاد خان که صاحب
صوبگی کشمیر سرافراز گشت و کنور سنگه راجه کشتوار را از حبس برآورده بنیابت کشتوار که جناب
مراد گردانیدند و فرمان یافت که زعفران و جانور شکاری بخالصه ضبط شود چون از آب جناب
عبور موکب منصور دست داد مرزا رستم از لاهور آمده باستلام عتبه خلافت ناصیه سعادت
نورانی ساخت درین تاریخ افضلخان دیوان شاهزاده گیتی ستان شاهجهان عرضداشت
ایشان آورده ملازمت نمود همگی همت آن خلف دودمان خلافت مصروف بر آنکه
غبار شورشی که ارتفاع گشته باب باری هوا ارادت و ملایمت فرو نشیند و پرده آزرم و ادب
از میان برداشته نشود اراده فاسد برادر شان واقع طلب آنکه از جانبین اسباب
شورش و فساد سرانجام یابد و دستگاهی که به ترتیب پیش آوردن شهریار ترتیب دهند
و چون آصف خان را بجانب داری شاهجهان متهم داشتند و خاطر بیگم را از ایشان
برادری بحرفهای لغو و مقربات از کار منحرف ساخته بودند هرگاه ازین عالم سخن
مذکور شد آصف خان سکوت را حصار عزت خود دانسته زبان از گفتگوهای آشنائی ساخت

وارباب فساد

وارباب فساد میدان از اخلاء یافته در آتش افروزی سعی داشتند و چون خود هر دو این کار خود بر
بیگم را بر این آوردند که مهابتخان را که از قدیم با آصف خان خصومت دارد و با شاهزاده بد
اخلاص است از کابل باید طلبید تا متصدی اسباب انتظام فتنه و آشوب گردد و از آنجا که
اگر هر چند فرامین مطاع و نشانهای بیگم بطلب او صادر می گشت نظر بر نسبتهای سابق طور
این سانحه بوجوه معقول دلنشین خود نمیتوانست ساخت و جرأت بر آمدن نمی نمود
بخدمت مهد علیا عرضه داشت میکرد که تا آصف خان در درکار باشد آمدن من مقرون [illegible]
در واقع برهم زدن دولت شاهجهان ساخته ایم هرآینه با خود مصمم ساخته اید آصف خان را
بصوبه بنگاله باید فرستاد و معتمد خان که از خلیفه بیعت شاهجهان است بسیالکوت باید نمود
تا هنگام جرأت بر آمدن نمود متصدی این شغل خطیر که هم امان الله پسر مهابت خان بمنصب
[illegible] هزاری ذات و یکهزار و پانصد سوار سرافرازی یافت و فرمان شد که او را بوکالت
خویش در کابل گذاشته جریده متوجه درگاه گردد چهارم آبان درین وقت که ورود موکب
منصور بدار السلطنه لاهور اتفاق افتاد و عبدالله خان از محال جاگیر خود آمده باستلام عتبه
اقبال جبین افروز گشت بمتصدیان دیوان اعلی حکم شد که محال متعلقه شاهجهان را
که در حصار و میان دو آب و غیره واقع است بجاگیر شهریار تنخواه نمایند و ایشان عوض
آن محال از صوبه دکن و گجرات و مالوه هر جا خواهند متصرف گردند افضل خان هر چند
در اصلاح این فساد سعی نمود نتیجه بر آن مرتب نگشت و بیگم راه سخن نداده او را به
نیل مقصود رخصت معاودت فرمود و فرمان شد که صوبه دکن و گجرات و مالوه بآن
فرزند عنایت شده از این محال هر جا خواهند محل اقامت قرار داده بضبط آنحدود در آرند

وجمعی از جندار اگر بجهت یورش قندهار طلب فرموده ایم بزودی روانه درگاه والا نماید اگر
چه این احکام را بحضرت شاهنشاهی منسوب میداشتند لیکن باراده و اختیار ایشان نبوده
هم ساخته و پرداخته بیگم بود غرض اصلی آنکه اگر شاه جهان به تغییر جاگیر وجدا ساختن
مردم تن در داده این تحکم و تعدی را فرو خورد بمرور فتور عظیم در جمعیت و سامان ایشان
راه خواهد یافت و اگر مزاج ان فرازنده تخت و تاج بشورش درآمده با قبله حقیقی و خدای
مجازی بطریق گستاخی وسوی ادب پیش کرد تا نزد حضرت شاهنشاهی لازم شخص خواهد
که بدان جانب نهضت فرمایند تا روزگار فتنه پرداز چه نیرنگها کند و چه نقشها بروی کار
آرد درین تاریخ خانجهان بموجب فرمان از ملتان رسیده بسعادت زمین بوس فرق
عزت برافراخت هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هژده اسب عراقی برسم پیشکش معروض
داشت حیدر بیک و وینابیک فرستاده دارا شاه بسعادت آستانبوس سرافراز گشته
عرایض محبت طراز بنظر اقدس درآوردند و همدران روزی خلعت و خرجی داده رخصت
الطاف ارزانی داشتند خانجهان را که بجهة بعضی مصلحت طلب شده بود اسب و فیل و
خنجر و شمشیر مرصع عنایت نموده بطریق منقلای تعین فرمودند و حکم کردند که تا رسیدن
شهریار در ملتان توقف کرده منتظر فرمان باشد و اصفخان را بدار الخلافه اگره فرستادند
که تمام خزاین مهر و روپیه را که از آغاز سلطنت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه تا
حال فراهم امده بدرگاه آورد و ازین فرستادن مطلب اصلی جدا ساختن او بود خانج
مهابت خان التماس نموده بود پیش ازین در جای خود شتابان رفته و شریف
وکیل شاهزاده پرویز دستوری یافت که بسرعت هرچه تمامتر شتافته آن نیز با لشکر

صوبه بهار

صوبه بهار متوجه ملازمت سازد و فرمان مرحمت عنوان بخط خاص قلمی نموده تاکید بسیار
در آمدن مرقوم فرمودند درین ایام که مزاج صحت امتزاج مقدس از مرکز اعتدال انحراف
داشت و آمدن شاه به تسخیر قندهار موجب توحش و توزع خاطر قدسی مظاهر بود
حرفهای ناملایم از طرف شاه جهان شورش افزای طبع میگشت و حدوث این سانحه
بران حضرت سخت گران بود لاجرم موسویخان را که از بندهای مزاج فهم سخن شناس
بود نزد آن کوکب مراد فرستاده نصایح هوش افزای بتقریر او حواله نمودند و حکم شد
که بر ارادهای باطن و مقاصد نهانی وقوف حاصل نموده بحضرت شتابد تا بهر جهه مقتضای
وقت باشد بعمل آید درین تاریخ مهابتخان از کابل رسیده بسعادت زمین بوس
سرافرازی یافت در خلوت بعرض اشرف رسانیدند که تا معتمد خان میان کار است
برهم زدن هنگامه شاهجهان از محالات مینماید اگر حضرت حکم بقتل او فرمایند
بهانه خدمتی روانه کابل سازند تا منزاوار او اواره راه عدم گرداند مقارن این حال
عرضه داشت اعتبارخان از اگره رسید که شاهجهان با لشکر بسیار از ماندو
متوجه صوب شده تا پیش نهاد خاطر چه باشد بنابرین رای صواب نمای چنین
اقتضا فرمود که در لباس سیر و شکار تا کنار آب سلطان پور نهضت اتفاق
افتد بعد ازان هرچه از پرده غیب چهره کشا گردد در خور آن بعمل آید توجه لوای
کیوان سای بجانب هندوستان مقدم بهمن ماه رایات اقبال بصوب دار الخلافه
اگره ارتفاع یافت در خلال اینحال عرضه داشت اعتبارخان از دار الخلافه اگره
رسید که چون شاهزاده گیتی ستان شاهجهان بر جناح استعجال متوجه اینحدود است

و خانخانان و دارابخان پسر او را با دیگر امرا که تعین نیابت صوبه دکن بودند
همراه آورده و از جهت بر آوردن خزانه و روانه ساختن با آصف خان صلاح
دولت ندانسته بنابر احتیاط باستحکام برج و باره و لوازم آن پرداختیم و بر طبق
این عرضه داشت آصف خان نیز رسید و امر شاه جهان به تحقیق و تفتیش پیوست
لاجرم از آب سلطانپور عبور نموده با جماعه از حق ناشناسی و قدر نشناسی نورجهان
بیگم کار با تخدعه ور رسید و بشامت نسبت شهریار جهانیان شورش که امید و فرزندی را که
دستور العمل اخلاص و رضاجویی بود زود در صف بر سر ستیز و لجاج آورده بود و چنین
بادشاهی را در کبر سن با کمال ضعف و بیماری در هوای که مزاج اشرف نهایت ناساز
کاری و ناشناقض دارد بجنگ فرزند ترغیب و تحریص نمودند غافل از آنکه بهر جانب که چشم
زخم رسد زیان زدگان این دولتست و بجز ندامت نتیجه بر آن مترتب نخواهد شد و امرا
که سالها تربیت فرموده والا پایه امارت رسانیده اند و امروز بایستی در موکب شاهزاده
والا قدر رکاب دار که ناموس سلطنت است فرستاد تا گوی مسارعت از یکدیگر ربایند
در جنگ حاکمی ضایع ساختند در ین وقت جمعی از ارباب فساد که محرک سلسله عناد
بودند بعرض رسانیدند که محرم خان خواجه سرا و خلیل بیگ ذو القدر و فدای خان میر
توزک بخدمت شاهزاده ابو البسم اسلات مفتوح میدارند چون وقت مقتضای
مدارا و اغماض نبود هر سه را محبوس فرمودند و بنابر عداوتی که مرزا رستم با خلیل
بیک داشت بریا اخلاص او سوگند خورد و نور الدین قلی نیز بر طبق آن گواهی دروغ
داده و همچنین ابو سعید از جانب محرم خان خواجه سرا اخبار نمی کرد مقدم گواهی دروغ

ازان ایام

ازان اید عوض داشت و از آشوب طبیعت و شورش مزاج حکم قتل این هر دو بیچاره
مهابتخان که هلاک هلاکان تهمت زدهای مظلوم بود بی تامل و توقف بی تیغ بیدریغ
از هم گذرانید و فدائیخان را تیغ زبان بمیان جان در آمد و از کشتن جان بر جان
اینجا عرضداشت اعتبارخان از دار الخلافه رسید که شاه جهان با عساکر بیکران
بنواحی اکبرآباد آمده در فتحپور توقف کرده و موسویخان در فتحپور دولت ملازمت در
یافته و تبلیغ احکام بادشاهی نموده متوجه گشته که قاضی عبد العزیز برفاقت مشار الیه متوجه
درگاه گشته مطلب ایشان را بعرض همایون رسانند چون افضل خان در درگاه
کار ساخت و هر چند باصلاح این فساد کوشش نمود نتیجه بر آن مترتب نگشت نا گزیر
مایوس باز گشت و بیگم منازعت و مخاصمت را ترجیح ساخته مجال جان گشا شاه جهان
را یکبار ه ستیزه تیر داده بشهریار تنخواه فرمود و جرفهای نا ملایم و تعقد بات زشت
از بدایت التفات صورت شاهنشاهی و بد اندیشی بیگم بشاه جوان بخت رسید متیقن
گشت که هر چند مدارا او بردباری بکار برد حمل بر عجز و زبونی کرده تعدی و تحکم خواهند
افزود و جمعی که امیدوار بهافر اهم آمده اند یاس از صلاح احوال خود نموده اهو فرار
خواهند سپرد و کار بخواری خواهد کشید لاجرم بجا و اصلاح اندیش چنین نقش بست که
پیش از رسیدن شاهزاده پرویز و فراهم آمدن عساکر از اطراف و اقطار ممالک بخدمت
پدر بزرگوار باید شتافت بتحمل که این حجاب از میان برگرفته آید و کار بجای رسید
که راه جنس را اقامت امر حاصل نمود با جمله در کنار آب لودیانه موسوی خان با قاضی عبد العزیز
رسید و از سبب که مزاج اشرف بتحریک و فساد نورجهان بشورش و آشوب گراییده بود

فاخر اراده سخن بزاده جواهرجهانبخان فرمودند که مقصد والاد چون موکب اقبال از هند
پیشتر شتافت امرا و سایر بندها از عمال جاگیر جضور آمده سعادت زمین بوس دریافتند
از جمله راجه جسنگهه بوبوندیلر فوج آراسته عرض داده اصفهخان در کرنال بخدمت پیوست
و نوازش خان پسر سعیدخان از گجرات آمده استیلام عتبهٔ خلافت ناصیه افروز گردید تا
رسیدن بدار الملک دهلی جمعیت جنگ در ظل رایت جلال فراهم آمد سید هوه بخاری
و صدرخان و راجه کشند اس و دهلی بملازمت سعود نمودند باقرخان فوج جلا آراسته بنظر در آورد
راجه کرد هر پسر را ایسی در بار سعادت زمین بوس فرق عزت بر افراخت درین
یورش سالار تدبیر امور و سر تحت افواج الصواب دید مهابت خان مفوض بود و قرار یافت
فوج هراول بعبدالله خان مقرر داشته حکم نمودند که یک کروه پیشتر از اردو فرود می
آمده باشد و خدمت رسانیدن اخبار و ضبط راهها نیز بعهده او شد اغاز سال نوزدهم
از جلوس میمنت مانوس شب چهار شنبه بیستم جمادی الاول هزار و سی و دو هجری
فروغ بخش جهان به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افکند و سال نوزدهم از جلوس اعلی آغاز
شد راجه جیسنگه نبیره راجه مانسنگه از وطن جضور آمده باستیلام سده سنیه ناصیه
سعادت افروخت درین وقت خبر رسید که شاهزاده والا شکوه از بعادت جیاد حق
شناسی نتوانستند بر جضور قرار داد که با این لشکر و جمعیت بتقابل شتابد مبادا کار
بجای رسد که تدارک تدبیر نباشد نا گزیر راه راست عنان تافته با خانخانان و بیبار
از بندها به پرگنه کوتم که از راه متعارف سمت گرو بجانب چپ بود شتافته راه کوتاه
و دارابخان پسر خانخانان و بیبار را از بندها را در برابر لشکر منصور گذاشته و فتح و ظفر

همراهی نظر

دوربین آنحضرت که به تحریک بیگم فوجی بمبارزت و مقابلت نامزد فرمایند تا مردان روی آنها را
توانند نگاه داشت تا گرد و غبار این فساد که روزگار ناهنجار از فتنه کاری برانگیخته
بیاری ایزد فرو نشیند و صفها باین پسندیده قرار گرفت بیگم به تحریک جهانبخان اصفهخان
و عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و لشکرخان و فدائیخان و نوازش خان وغیره هواخواهان دولت و
بیجهار سور موجود بتقابل فرستاد و راجه بکرماجیت و داراب خان نیز افواج ترتیب داده
در برابر آمدند عبدالله خان که در انتها از جهت لجه قابو یافته جلو ریز به لشکر شاهزاده جهان
پیوست درین هنگام زبردست خان و شیر حمله و شیر بچه پسر او و محمد حسین برادر خواجه
و نورالزمان پسر اسدخان معموری از فوج عبدالله خان جدا نشار شدند راجه بکرماجیت که از
اراده عبدالله خان آگاهی داشت نزد دارابخان شتافت که نوید آمدن او رسانیده قضا
را در موقت تیر تفنگ از شصت غیب بمقتل راجه بکرماجیت رسید و از افتادن او
سر رشته افواج از انتظام افتاد با آنکه شکل عبدالله خان سرداری فوج هراول از اوران
ساخته بخدمت شاهزاده شتافته بود دارابخان و دیگر سران لشکر نیاز رستند پای همت
فشرده از آن طرف آمدن عبدالله خان افواج را از نسق انداخت و درینجانب از کشته شدن
راجه بکرماجیت دست و دل لشکر از کار ماند آخرها روز افواج طرفین هر یک بجا و مقام
رفته قرار گرفتند با جمله موکب حضرت شاهنشاهی از حوالی اکبرآباد عبور نموده الصوب اجمیر
نهضت فرمود و شاهجهان بجانب ماندو رایت دولت بر افراشت در کنار کول فتحپور
اعتبار خان خواجه سرا باستیلام عتبه سلطنت جبین سعادت نورانی ساخت چون در
محارست قلعه اکره شرائط احتیاط و لوازم نیکویی بتقدیم رسانیده بود منصب شش هزاری ذات و

و پنجهزار سوار عنایت شد و خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه مرحمت فرموده رخصت انعطاف
ارزانی داشتند و هم اردی بهشت ماه حوالی پرگنه هندون معسکر اقبال گشت چون شاهزاده
پرویز بنواحی اردوی کیهان پوی رسیده بود حکم شد که امرای عظام باستقبال شتابند
یازدهم بعد از گذشتن نیم روز در ساعتی که مختار انجم شناسان و جهد بند بود بسعادت زمین بوس
جبین اخلاص نورانی ساخت بشوق و شعف تمام در آغوش عاطفت گرفته نوازش
و مهربانی بیش از پیش ظاهر ساختند صادق خان بخشی بحکومت و ایالت صوبه پنجاب سرافراز
یافت در خلال اینحال بمسامع جلال رسید که میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ که در سرکار
پتن گجرات جاگیر داشت برادران خورد او شبی بخنجر بر او ریخته بقتل رسانیدند و
مقارن اینحال برادرانش با مادر حقیقی او بدرگاه والا آمدند لیکن مادرش خانجهان باید
مدعی خون فرزند شد و بعد ثبوت شرعی عبارت رسانید اگر چه فتنه جوئی و زشت اویر تر
بود که گشته شدن او افسوس نداشت لیکن چون ازین بیدولتان نسبت ببرادر کلان که
بجای پدر است چنین بیباکی بظهور رسیده بود حکم شد که بالفعل در زندان محبوس دارند
تا بعد ازین هر انچه سزاوار باشد بعمل آید فرستادن سلطان پرویز را بصوبه دکن چون بعرض
رسید که شاهزاده بلند اقبال شاه جهان از راه کهاتی چاند عبور فرموده بمانڈو شتافتند بتاریخ
بیست و پنجم اردی بهشت شاهزاده پرویز را با عساکر کیهان شکوه که در ظلال رایات جهان گشای
فراهم آمده بود بتعاقب ایشان رخصت فرمودند و عنان اختیار شاهزاده کامگار و مدار
انتظام عساکر اقبال بصواب دید مهابتخان حواله شد و امرائی که در خدمت شاهزاده
دستوری یافتند بدین تفصیل است خانعالم راجه نرسنگدیو بندیله راجه گجسنگه سربلند رای

لشکرخان

لشکرخان منصورخان راجه جی سنگه و سورجسنگه فاضلخان رشید خان راجه گردهر خواجه
عزیزالله اسدخان سید هزبر خان اکرام خان و سوای چهل هزار سوار موجود و توپخانه عالی با
بیست لک روپیه خزانه همراه دادند و فاضلخان بخدمت بخشیگری و واقعه نویسی لشکر مقرر
گشت عرض خورداد داور بخش پسر سلطان خسرو را بصاحب صوبگی ملک گجرات سرافراز ساخته
منصب هشت هزاری ذات و سه هزار سوار و دو لک روپیه نقد مدد خرج عنایت نمودند خان اعظم
را بمنصب آتالیقی اختصاص بخشیده یک لک روپیه بصیغه مساعدت مرحمت فرمودند اصف خان
بصاحب صوبگی ولایت بنگاله و اودیسه دستوری یافت سی ام خورداد سنه هژده جلوس مطابق
نوزدهم شهر رجب هزار و سی و دو هجری ورود موکب مسعود بدار البرکه اجمیر اتفاق افتاد در خلال
این حال از اگره خبر رسید که مریم الزمانی بخلوت سرای جاودانی انتقال فرمودند امید که حق جلاله
غریق بحر مغفرت خویش گرداناد حکمت سنگه پسر راناکرن از وطن خود آمده دولت زمین بوس
دریافت ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله سی و چهار زنجیر فیل برسم پیشکش ارسال داشته بود
بنظر همایون درآمد درین وقت عرضداشت متصدیان صوبه گجرات مشتمل بر جنگی که میان عبدالله خان
و صفی پسر امانت خان و دیگر بندها شده بمسامع جلال رسید و شرح این داستان برسم
اجمال انکه ولایت گجرات به تیول شاه جهان مقرر بود و راجه بکرماجیت بصاحب صوبگی آن
ملک اختصاص داشت در هنگامی که موکب کیهان شکوه از ماندو نهضت فرمود راجه بکرماجیت
حسب الحکم کنهر داس نام برادر خود را در احمد اباد گذاشته خود بخدمت آمد در حوالی دهلی جانی
نثار گشت چنانچه در جای خود گذارش یافته و چون انحضرت عنان معاودت معطوف
داشته متوجه ماندو شدند گجرات را به تیول عبدالله خان لطف نموده کنهر داس را با صفی دیوان

الصوبه و خزانه و تخت مرصع که بخلک عرف آن شده و پردل شمشیر که جد و الد آنها
بجهت پیشکش والد بزرگوار ترتیب داده بودند نزد خود طلب نمودند و عبدالرحمن خان وفادار نام
خواجه سرای خود را بحکومت آنملک فرستاده و او با معدودی پا بسر و پای به احمداباد در آمده
شهر را متصرف گشت و صفی و دولتخواهی درگاه را انجام خود مصمم ساخته در نگاهداشتن سپاهی
و فراهم آوردن جمعیت همت گماشت و روزی چند پیشتر از کهنه داس از شهر برآمده در کنار
تال کانکریه منزل گزیده از آنجا به محمود آباد شتافت و بظاهر چنان مینمود که بخدمت شاهجهان میروم
و در باطن با ناهر خان و سید دلیر خان و بابو خان افغان و دیگر سندها که در محال جاگیر خود توقف
داشتند بمراسلات ترتیب مقدمات سعی و دولتخواهی منوط نهاد از فرصت نشست صالح فوجدار سرکار
تیلاد از فحوای کلام دریافت که صفی را اندیشه کار دیگر پیش نهاد خاطر است بلکه کهنه داس
هم این معنی را تفرس نموده بود لیکن چون صف جمعیت فراهم آورده شرایط حزم و احتیاط مرعی
و ملحوظ میداشت نتوانستند با و دست زد که صالح سپاهی کار آگاه بود از توهم آنکه مبادا صفی
ترک مدارا او بجا آورده دست یغما بخزانه شاهی دراز سازد و جواهر بیکار برده با خزانه پیشتر
شتافت و قریب ده لک روپیه در خدمت شاه والاقدر رسانید و کهنه داس نیز پردم مرصع
را گرفته از پی او روانه شد اما تخت مرصع را بجهت گرانی نتوانست همراه برد صفی که عرصه را
خالی یافت با جمعی که اتفاق داشت مراسلات فرستاده قرارداد که هر کدام از محال جاگیر خود
با جمعی که دارند کرم و گرا شتافته بهنگام طلوع نیر از دروازه که بر سمت راه انهات است بشهر
درآیند و خود با بابو خان افغان از پرگنه کهنج بلغار کرده وقت سحر بسواد شهر رسیده در باغ
سعبان لحظه توقف نمود تا روز خوب روشن شود و دوست و دشمن تمیز توان کرد بعد از

جهان فروز

جهانی فروزی صبح صادق چون دروازه شهر گشاده یافت انتظار رفقا نکشیده از دروازه
بدر شهر داخل شد خواجه سرای عبدالرحمن خان از ظهور این سانحه که در مخیله او نگذشته بود
بخانه شیخ حیدر نبیره میان وجیه الدین پناه برد و بام بردها باستحکام برج و باره پرداخته
جمعی بر سر خانه محمد تقی دیوان و حسن بیگ بخشی فرستاده آنها را بدست آوردند و شیخ حیدر
خود آمده نمود که خواجه سرای عبدالرحمن خان پیش منست یغفور او را دست و گردن بسته
آوردند و خاطرها از ضبط و نسق شهر مطمئن بدلاسای لشکر و فراهم آوردن جمعیت پرداخته
و از نقد و جنس هر چه بدست آمد بعلوفه مردم قدیم و جدید قسمت نمودند حتی تخت مرصع
قبل این سالها صورت نبسته درهم شکسته طلا را بعلوفه نوکران جدید تقسیم نموده
جواهر را خود متصرف گشت و در اندک فرصت جمعیت نیک فراهم آورد و چون این خبر
بانهر و رسید عبدالرحمن خان از خدمت شاهزاده والاقدر رخصت گرفته بکومک و مدد
الفخات نفر خود با چهار صد یا پانصد سوار بر جناح استعجال شتافت و در عرض بیست روز
از نهر و بروده پیوست صفی و ناهر خان از شهر برآمده بر کنار تال کانکریه معسکر آراسته
چون عبدالرحمن خان از کثرت غنیم وقوف یافت روزی چند در بروده توقف کرد تا
کومک برسد بعد از چند روز کوچ کرده به محمود آباد لشکر آراست و مردم شهر از کنار تال کانکریه
برخاستند و در ظاهر موضع بتوه نزدیک مزار قطب العالم فرود آمدند عبدالرحمن خان از
محمود آباد موضع باریجه آمد صفی و ناهر خان در دیه بالیو منزل کردند و بین الفریقین سه
کروه فاصله ماند روز دیگر از جانبین افواج ترتیب داده متوجه عرصه کارزار شدند قضا را
جایی که عبدالرحمن خان معسکر آراسته بود زمین زار انبوه و کوچها تنگ داشت و زمین

همت و بلند بود بنا برین سلسلهٔ افواج او انتظام شایسته نیافت و بعد از زد و خورد
بسیار از تیز تکی تقدیر عبدالرحمن خان راه هزیمت سپرده به پرگنهٔ برده شتافت و از آنجا بروج
رفت و سه روز در بروج گذرانیده روز چهارم به بندر سورت رفت و دو ماه در آنجا بسر برده
فرقهٔ پریشان خود را جمع ساخت و باز فوجی فراهم آورده در برابر خود را به خدمت شاه جهانی
رسانید چون این خبر بموقف حضرت شاهنشاهی رسید حضرت که چنین امور بخواهش منظور
از منصب هفت هزاری و پنجهزار سوار بمنصب ششهزاری و پنجهزار سوار و خطاب سیف خان و علم
و نقاره فرق عزت به آسمان سود و ناهر خان بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار سرافراز
امتیاز یافت سبحان الله چه صفر و کجا عبدالرحمن این از فلک است از حسن نیت اکنون
مجملی از ماجرای موکب کیهان شکوه شاهجهانی و لشکری که در خدمت شاهزاده سلطان بروز
تعیین شده بود نگاشته کلک وقایع نگار میگردد چون عساکر نصرت قرین در موکب شاهزاده
از گریوه چاند اعبور نموده بولایت مالوه در آمد شاهجهانی با جمعی که در موکب اقبال سعادت
پذیر بودند از قلعه ماندو فرود آمده پیش از حضور رستم خان با جمعی بتقابل فرستادند و
بهاءالدین برق انداز که در سلک بندهای شاه والاشکوه انتظام داشت و از جمله جانبازان رستم خان
بود از مهابت خان قول گرفته در کمین فرصت نشست و وقتی که لشکرها در برابر هم صف
کشیدند ناگاه بدرشتی بارهٔ یک فتنه بر انگیخته خود را به لشکر پادشاهی رسانید و رستم از راه
کمک شاه عالی قدر او را از منصب سه هزاری بوالا پایه پنجهزاری و خطاب رستم خان
زمرهٔ صاحب صوبه گجرات ساخته بودند و نهایت اعتماد بر او داشتند و در این وقت
او را سردار لشکر قرار داده بتقابل شاهزاده و وزیر تعیین نموده بودند چنانکه به حقیقت بر

از دهلی

فرق او در کار خود ریخته که گفته نزد مهابت خان رفت و از رفتن او تمام فوجها برهم خورد
و سر رشته انتظام از هم گسیخت اعتماد از میان برخاست و بسیاری از اراده موافقت بر
قرار بر فرار داده چون حقیقت این ماجرا حقیقتاً سیاه درون بموقف سید جمعی را که
بود نزد خود طلبیده از آب نربده عبور نموده کشتیها را با اطراف کشیده ...
بخشی را با جمعی دیگر از آب گذرانیده حفظ خانخانان به صوب قلعه اسیر روانه ساختند
در این وقت محمد تقی بخشی نوشته خانخانان را که بخط خود نزد مهابت خان فرستاده بود
بخدمت شاه والا شکوه آورد و در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود بیت صد کس
بنظر نگاه میدارندم ؛ ورنه بپرم ز بیقراری ؛ والحمد ... اورا باداراالخلافه بخشی
خانه طلب نموده نوشته او در خلوت بوی نمودند جوابی که مسموع افتد ...
کرد بعد از آن سر خجالت و ندامت پیش افگند جا به ... نیازمندی رحمت ... متصل
مردم ... نظربند نگاه داشتند و آنچه خود بان ... ایشان نگاه میداشتند
بالجمله چون موکب کیهان شکوه بپای قلعه اسیر نوبت ... حسام الدین ولد جمال الدین حسین
انجو از قلعه برآمده بملازمت ... آنحضرت خود با اهل حرم برفراز قلعه شتافته سه روز توقف
فرمودند و حراست قلعه را با اکثر اسباب و حواشی سپاهی کاردان و تفویض یافته و سامان
آذوقه و سایر مصالح قلعه داری بحسب دلخواه مهیا فرمود بسیاری از پرستاران حرم سرای
اقبال را با اسباب زیاد که همراه گردانیدن تعذر داشت در آنجا گذاشته متوجه برهانپور
شدند مقارن این حال شاهزاده و وزیر و مهابت خان بکنار آب نربده رسیده ای چند
سعی در گذشتن نمودند چون بسیار بیک کشتیها را با اطراف برده کنده بودند و توپ و تفنگ استحکام

داده بود میسر نشد مهابت خان که در گذشت و باز نیرنگ و راه بیدبری شیطان آموز بها
آموختی نهانی نوشته نزد خانخانان فرستاده آن کهن سال فرتوت دنیا دوست را
شیطانی صفت بترتیب مقدمات مردم فریب از راه برد و خانخانان بعرض آنحضرت
معروض داشت که چون روزگار بنا سازگاری پرداخته اگر روزی چند بناکامی در ساخته
طرح صلح بمیان آورده شود آینه سبب امنیت عالم و رفاهیت بندها خواهد بود شاه جهان
که همواره باطفای نایره فتنه همت مصروف میداشتند ترتیب این مقدمه را قبول فرموده اعظم او دانسته
خانخانان را بخلوت سرای حرمت برده نخست سوگند مصحف خاطر خویش را از جانب او
مطمئن ساختند که هرگز از آن حضرت روی اخلاص برنتابد و در انجح خدمت طرفین باشد
سعی نماید و بعد از اطمینان قلب خانخانان را رخصت فرموده داراب خان را با فرزندان
او در خدمت حضور نگاه داشتند و قرار یافت که خانخانان در آن طرف آب توقف گزیده
بمراسلات ترتیب مقدمات صلح نماید و چون خبر صلح و رخصت خانخانان به بندهای
شاهی رسید رسوخ عزیمت نقصان پذیرفت و احتیاطی که در استحکام گذرها میکردند
بهر افت احیا نماند تا اکثر شبی جمعی از جوانان کار طلب ناوار که همت باب در آن زده مردانه
عبور نمودند از هول این شورش و آشوب ارکان همت بسیار متزلزل پذیرفت و
بیرم بیگ نتوانست بمدافعه و مقاتله پرداخت و تا بار جنود می جنبند کس بسیار از آب گذشت
درین وقت نوشتهای شاهزاده پرویز و مهابت خان بخانخانان رسید و آن حق ناشناس
طومار حقیقت و وفا را بآب عصیان شسته سوگند مصحف را مانند شربت فرو خورد و
راه ادبار سپرده بمهابت خان پیوست و بیرم بیگ سرافکنده و خجلت زده بخدمت شاه

عالیقدر

عالیقدر رسانید و چون حقیقت بیحقیقتی خانخانان و عبور لشکر منصور بحضور شاهنشاه از
آب نربده بمسامع علیه رسید توقف در برهانپور صلاح دولت ندانسته با وجود شدت
باران و طغیان آب از دریای تپتی عبور فرمودند و درین هرج و مرج اکثر از بندهای شاهی راه
بیوفائی سپرده مردود دین و دنیا شدند و شاهزاده پرویز به برهانپور رسید و خبر چند
از پی شتافت و چون موکب اقبال شاه والا شکوه از راه ولایت قطب الملک بجانب
اودیسه و بنگاله نهضت فرمود شاهزاده مذکور عطف عنان نموده در برهانپور توقف گزید

توجه حضرت شاهنشاهی بصوب کشمیر بار سیوم چون خاطر قدسی مظاهر از مهم فرزند
اقبالمند فراغ گونه یافت و گرمای هندوستان بمزاج وهاج سازگار نبود در اردی بهشت ماه
سنه هزار و سی و چهار رایات عزیمت بسیر و شکار خطه دلپذیر کشمیر مرتفع ساختند اعتقاد خان
را که صاحب صوبگی بنگاله تعین فرموده بودند چون نورجهان بیگم از جدائی برادر ملال خاطر
داشت حکم شد که عنان معاودت معطوف دارد و جگت سنگه پسر رانا کرن بوطن خویش
رخصت یافت و در خلال این حال حمید الرحیم حکیم نورالدین طهرانی را در حضور سیاست فرمودند
و تفصیل این اجمال آنکه چون دارای ایران بر ترشی الکاهان زر و سیم در شکنجه و تعذیب کشید
مشهور است از ایران گریخته بعد از فلاکت بسیار بدستیاری حضور را بهندوستان انداخت و بوسیله
اعتماد الدوله در سلک بندهای منتظم گردید و از مساعدت طالع در اندک مدت پادشاه شناس
گشته داخل خدمتگاران نزدیک شد و منصب پانصدی و جاگیر معمور یافت لیکن از آنجا
که حوصله اش تنگ بود با طالع بلند در ستیزه افتاد و کفران نعمت و ناسپاسی پیش نهاد
خود ساخت و پیوسته زبان را بشکوه خداوند خداوند نعمت دراز میداشت درین ولا که بموقف رسید که

چند عنایت و رعایت در حق او مبذول می‌بود الحق ناشناسی در شکایت و آزردگی
از آن مع ذلک نظر بر مرحمتهای که در حق او بظهور رسید اعلی حضرت قبول نفرمودند تا آنکه
از مردم بی‌اغراض که در مجالس و محافل حرفهای بی‌ادبانه از او شنیده بودند بمسامع جلال رسید ثبوت
و بعد از ثبوت بحضور اشرف طلب نموده بازپرس فرمودند جواب معقول سامان نیارست کرد
حکم بسیاست او شد مواجب ... سرخ سرسبز سید هر برباد و درینولا صادق خان بضبط
کوهستان شمالی پنجاب دستوری یافت سید بهوه بخاری بحکومت و حراست دهلی فرق عزت
برافراخت علی محمد ... حاکم تبت ... نموده پدر بدرگاه آمده سعادت جاوید اندوخت
پنجم ماه اسفندارمز باغ سرهند بنزول موکب مقصود ... و نضارت پذیرفت در کنار دریای
بیاه صادق خان با کومکیان حضور از انتظام و استحکام کوهستان شمالی خاطر واپرداخته سعادت
آستانبوسی دریافت و جگت سنگه را که روزی چند در شعاب جبال آتش فتنه و فساد مشتعل
ساخته بود پیوند مراحم بیکران مستعمل مستمال ساخته همراه آورده باستشفاع نورجهان بیگم رقم
عفو بر جراید جرایم او کشیده آمد و درینولا از عرایض متصدیان و منهیان صوبه دکن بموقف همایون
رسید که شاه جهان که از سرحد قطب الملک گذشته بجانب اودیسه و بنگاله شتافتند و درین یورش
بسیاری از بندهای پرورش کرده‌های ایشان خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته بهنگام
فرصت راه بیوفائی سپردند از جمله روزی در وقت کوچ مرزا محمد برادر افضل خان دیوان ایشان
با والده و عیال خود قرار بر فرار داده جدائی گزید و در خلال این حال افضل خان در حیات پور
بود چون خبر بشاه والاقدر رسید سید جعفر و خان قلی اوزبک را با چندی از معتمدان خویش
بتعاقب او فرستاده حکم فرمودند که تا ممکن و مقدور باشد بملایمت و مواسا او را زنده

ز ملازمان

بیارند و اگر میسر نشود سر او را بیارند نام برده بر عجلت هرچه تمامتر طی مسافت نموده در اثنای راه
بوی رسیدند و او ازین حادثه آگاهی یافته والده و فرزندان را ... کسیل کرد
و خود با معدودی پای همت و حمیت افشرده بکمانداری استاد ... و جمله
در میان بود سید جعفر نزدیک آمده خواست بسخن سرائی و چرب زبانی او را فریب دهد
هرچند بترتیب مقدمات بیم و امید سخن پردازی نمود در او اثر نکرد و جوابش به تیر
جانستانی حواله داشت و بجلادت جنگ مردانه کرده خان قلی اوزبک را با چندی دیگر مسافر
راه نیستی گردانید و سید جعفر را نیز زخمی ساخته خود بزخمهای کاری جان نثار شد
... تا رمقی داشت بسیاری را ... ساخت و بعد از کشته شدن سر او را بریده بردند
آغاز سال نوزدهم از جلوس همایون روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاول سنه هزار و
سی و سه هجری نیر اعظم به بیت الشرف حمل تحویل ... فرموده سال نوزدهم جهانگیری
آغاز شد چون خبر نهضت موکب شاهی بصوب اودیسه و بنگاله محقق گشت شاهزاده پرویز
فرمان شد که خاطر از انتظام و استحکام صوبه دکن واپرداخته متوجه صوبه الله‌آباد و بهار
شود که اگر صاحب صوبه بنگاله پیش راه نتواند گرفت و مقاومت نیارد نمود آن فرزند
با عساکر گیهان شکوه بتقابل شتابد و نیز بنابر حزم و احتیاط عمدة السلطنه خانجهان را
بصوب دارالخلافه رخصت فرمودند که در آنجا بوده گوش بر حکم دارد و اگر خدمتی حاجت افتد
و اشارت رود بر حکم فرمان کاربند گردد و در همان ایام قاضی عبدالعزیز از خدمت شاه والاجاه
برسالت آمده بحکم اشرف مهابت خان او را در قید نگاه داشت و بعد از روزی چند کام ناکام
ملازم حضور ساخت و از برای ... رسم حجابت نزد عادلخان فرستاده و دینداران دکن

از جهیم قلب اختیار نموده که دولتخواهی بخود و عزیز جلت علت بنام معتمد خود افضل مهابت خان
روانه ساخته هم از عالم نوکران عرضه داشت نوشته نهایت عجز و فروتنی ظاهر کرده قرار داد
کرد دیوان کانوا امده مهابتخان را به بند و دیگر کلان خود را در سلک علامان درگاه منتظم گرداند
و نوشته قاضی عبدالعزیز رسید که عادل خان بطاق خدمت و دولتخواهی بر میان جان بسته
مقرر ساخته که ملا محمد لاری را که وکیل مطلق الغنان و نفس ناطقه اوست و در محاورات و
مراسلات او را ملا بابا میگویند و مینویسند با پنجهزار سوار فرستد که پیوسته در خدمت بسر برد و متعاقب
او را رسیده دانند چون مکرر فرامین تاکید صادر شده که شاهزاده پرویز با لشکری که همراه اوست
عنان معاودت معطوف داشته بصوب بنگاله شتابد با وجود ایام برشکال و شدت باران
ولای وکیل بولایت مالوه از برهانپور کوچ فرموده مهابتخان شاهزاده را روانه ساخته خود
روزی چند تا رسیدن ملا محمد لاری در شهر توقف نموده لشکر خان و جان نثار خان و جادو رای و
اودیرام و دیگر بندها را مقرر داشت که بالاگهات رفته در ظفرنگر متمکن سازند و جان سپار
خان بدستور سابق رخصت سرکار بیر فرموده اسد خان معموری را به ایلچپور بازداشت و منوچهر پسر
شاهنواز خان را بجالناپور تعین فرموده و رضوی خان را بتهانه فرستاد که حصون جالنه پور را
صیانت نماید و همچنین هر جای را بیکی از بندها کارروان سپرده از ضبط و نسق ملک خاطر
وا پرداخت درین اثنا خبر رسید که موکب اقبال شاه جهان و افضل ملک اوریسه گرفته احمد بیگ خان
برادرزاده ابراهیم خان برزمین داران گوهه رفته بود از سنوح این حادثه غریب و ستر بناقه
آگاهی اتفاق افتاده متردد و متحیر گشت ناگزیر دست از ان مهم بازداشته بموضع سیلی که
حاکم نشین آن صوبه است آمده و اشیای خود را همراه گرفته بمقام کتک که بمبلغ دوازده کروه

بجانب بنگاله

بجانب بنگاله است شتافت و چون استعداد مقاومت در خود نیافت و راه گریز
نتوانست یافت پای همت افشرده ابا بیرون آن نزد صالح برادرزاده جعفر بیگ رفته صورت
حال ظاهر ساخت و صالح حصار بردوان را استحکام داده در صلاح و صواب بروی خویش
بست و ابراهیم خان از شنیدن این خبر صاعقه اثر حیرت زده کار خود گشت و با آنکه اکثر از
کومکیان او در سرحد مگه و دیگر تهانجات متفرق بودند و در اکبرنگر پای همت افشرده باستحکام
حصار و فراهم آوردن سپاه و ولایات لشکر و حشم و ترتیب اسباب رزم و پیکار پرداخت
درین وقت از نواب عالیشان شاه خلایق پناه رسید مضمون آنکه بحسب تقدیر ربانی و سرنوشت
آسمانی اجل لایق بحال این دولت خداداد نبود از کتم عدم بعالم ظهور جلوه گر شد و از گردش
روزگار دیر و دور رنیلد بنهار گذار بهادران لشکر اسلام برین سمت اتفاق افتاد اگرچه در
نظر همت ما وسعت این ملک جولانگاه نگاه هم نیست و مطلب ازین عالیتر است لیکن
چون این سرزمین در پیش افتاد سرسری نمیتوان گذشت و گذاشت اگر اراده رفتن درگاه داشته
باشند دست تعرض و توقف از جان و مال و ناموس او کوتاه داشته میفرمایم که بهر جا که خواهد روانه
شود و اگر توقف اصلاح وقت داند ازین ملک هر جا پسند افتد اختیار نموده آسوده و
مرفه الحال بعیش باشد ابراهیم خان معروض داشت که بندگان حضرت این ملک را به این غلام خود
سپرده اند منست و این ملک تا جان دارم میکوشم خونبهای عمر گذشته معلوم کرد از حیات
مستعار مجهول الکمیت چه مانده بجز این آرزوی ندارم و نیاید در دل نیست که حقوق تربیت
ادای نیام و در راه وفا جان نثار شده بسعادت شهادت حیات جاوید یابم القصه چون
موکب کیهان ستان شاه کیتی ستان بسر بردوان نزول اقبال ارزانی فرمود و صالح کوتاه نظرش

حصار را استحکام داده پای ضلالت و جهالت افشرد عبدالرحمن خان فرصت نداده محاصره را بر او
تنگ ساخت و چون کار بر دشوار کشید و از هیچ جانب امید کومک و راه نجات ندید ناگزیر از
قلعه بر آمده عبدالرحمن خان را دید و خان نصرت قرین او را محبوس در اردو افکنده بنظر اقدس در آورد
و چون این خبر بسمش از سر راه برداشته آمد رایات اقبال سمت اکنگر ارتفاع یافت ابراهیم خان
نخست خواست که قلعه اکنگر را استحکام داده بشرائط تحفظ و لوازم قلعه داری بپردازد چون
حصار اکنگر کلان بود و آن قدر جمعیت با خود نداشت که از همه جانب چنانچه باید محافظت تواند
نمود در مقبره پیرش که حصار مختصر مستحکم داشت تحصن جست در خلال این حال جمعی از امرا که در
تهانجات متعین بودند خود را باو رسانیدند و بندهای شاهی بظاهر اکنگر آمده حصار مقبره را
محاصره نمودند و از درون و بیرون آتش قتال اشتعال پذیرفت در همین وقت احمد بیگ خان رسیده
به بیرون حصار در آمد و از آمدن او دلها را نیروی دیگر پدید آمد چون اهل و عیال اکثر از افغانان
آن سوی آب بود عبدالرحمن خان و دریای (?) افغان از آب گذشته بدان سمت معسکر آراستند ابراهیم خان
از شنیدن این خبر وحشت اثر احمد بیگ خان را همراه گرفته سراسیمه بدان سو شتافت
و دیگر مردم را بحراست و حصانت قلعه بازداشت و کشتیهای جنگی را که باصطلاح اهل آب اند
نواره گویند پیش از خود بدان سمت روانه ساخت تا سر راه بر آن فوج گرفته نگذارند که از آب
عبور نمایند اتفاقا پیش از رسیدن نواره دریای (?) از دریا گذشته بود ابراهیم خان از شنیدن
آن احمد بیگ خان را از آب گذرانیده بر سر دریا فرستاد و چون خان مذکور بدریا رسید در کنار آب
بین الفریقین مبارزت اتفاق افتاد و جمع کثیر از همراهان احمد بیگ خان بقتل رسیدند و لودی عطف
عنان نموده با ابراهیم خان پیوست و از غلبه و تسلط غنیم آگاه ساخت ابراهیم خان در ساعت کس

خود بطلب

خود بطلب جمعی از جوانان کار طلب که در چهار دیوار مقبره متحصن بودند فرستاد که وقت کومک
و مدد است گروهی از جوانان خوش اسپه بر جناح استعجال خود را با ابراهیم خان رسانیدند
و دریای (?) آگاهی یافته چند گروه پس نشست و عبدالرحمن خان گروهی چند بالاتر شتافته بر همین
زمین و لاوان (?) از آب گذشته بدریا پیوست و باتفاق در زمینی که یک طرف بدریا متصل و جانب
دیگر جنگل انبوه داشت پای همت افشرده عسکر کارزار آراستند ابراهیم خان از آب عبور
نموده متوجه عرصه نبرد گشت خود با هزار سوار در غول ایستاد و نورالله نام سیدزاده را که از
منصب داران تجویزی الصوبه بود با هشتصد سوار هراول قرار داد و احمد بیگ خان را با هفتصد سوار
طرح ساخت و بعد از تلاقی فریقین جنگ عظیم در پیوست نورالله تاب مقاومت نیاورده جای
خود را گذاشت و جنگ با احمد خان رسید معزی الیه مردانه ایستاده زخمها برداشت ابراهیم خان
از مشاهده این حال تاب نیاورده جلو انداخته در پی تاختن سررشته انتظام افواج از هم گسست
و چون تقدیر با امر دیگر رفته بود اکثری از رفقای او دست بکار نابرده راه گریز سپردند ابراهیم خان
با معدودی پای غیرت و جمعیت برجا داشت هرچند مردم جلو او را گرفته خواستند از آن مهلکه
بر آرند راضی نشد گفت که وقت من منقضی است کار من جز دولت بهتر از این سعادت شهادت
روزی نه شد (?) هنوز سخن تمام نشده بود که از اطراف هجوم آورده بزخمهای جان ستان کارش تمام
ساختند جمعی که در حصار مقبره متحصن بودند از شهادت ابراهیم خان وقوف یافته دل بپای
دادند در این هنگام نقبی را که بندهای شاهی بپای حصار رسانیده بودند آتش دادند و جوانان
کار طلب از اطراف دویده به درون حصار در آمدند در این دو یوان (?) عابد خان دیوان و دریف (?) خان
و دیگر بندهای روشناس به تیر و تفنگ جان نثار شدند و حصار مفتوح گردید از مردم که در قلعه

بودند بعضی سر و پای برهنه خود را بدر انداختند و گروهی گرفتار عیال سلسله پای انها بود
رفته ملازمت نمودند و چون فرزندان و اموال و اشیا ابراهیم خان در داکه بود موکب اقبال
از راه دریا بدان سو نهضت فرمود احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان پیشتر از موکب منصور خود
را بدانجا رسانیده بود چاره بجز از مندیل (?) و فرمان پذیری نیافت و بوسیله مقربان درگاه
ملازمت نمود و بحکم اشرف وکلای سرکار بضبط اموال ابراهیم خان پرداختند قریب چهل لک
روپیه نقد سوای دیگر اجناس از اقمشه و فیل و غیره بقید ضبط درآمد تا حال ذوی ا[illegible] خانان
را مقید داشتند درین وقت از قید برآورده سوگند داده حکومت بنگاله را بدو تفویض نمودند
زن او را با یک دختر و یک پسر و یک پسر شاهنواز خان همراه گرفتند راجه بهیم پسر رانا را که
درین هرج و مرج از خدمت ایشان جدائی اختیار کرده بود با فوجی برسم منقلای از خود
بصوب پتنه روانه گردانیدند و خود با عبدالرحمان و دیگر بندها از پی شتافتند صوبه پتنه در
تیول شاهزاده پرویز مقرر بود و مخلص خان دیوان حضور الحکومت و جهت الملک (?) مقرر داشته
الهیار پسر افتخار خان و شیر خان افغان را بفوجداری گذاشته بودند بر رسیدن راجه بهیم پای
همت انها از جای رفت و توفیق یاوری نکرد که حصار پتنه را استحکام داده بروز چند
تا رسیدن لشکر موکل (?) دارند از پتنه برآمده بجانب الهباس شتافتند و چنان ملک را بالکال (?)
از دست داده راه سلامت پیش گرفتند و راجه بهیم بی منازعت و مجادلت بشهر درآمده متوقف
گشته روانه صوبه بهار کردند و بعد از روزی چند موکب اقبال شاه گیتی ستان سایه دولت بر
متوطنان آن مرز و بوم افکندند و جاگیرداران آن صوبه بخدمت شتافته ملازمت نمودند سند مبارک
که جهت علوفه رهتاس بعهده او مقرر بود قلعه را سپرده زمین دار او چینه (?) نیز سعادت زمین بوس

در ایام قدوم (?)

دریافت و بیشتر از نهضت موکب اقبال عبدالرحمان را با فوجی بصوب الهباس و دریای (?) افغان را با
جمعی بسمت اوده تعین فرمود و پس از روزی چند بیرم بیگ را بحکومت و حراست صوبه بهار
گذاشته خود نیز رایت اقبال بصوب الهباس افراشتند و پیش از آنکه عبدالرحمان از گذر جوسا عبور نماید
جهانگیر قلیخان پسر خان اعظم میرزا کوکه که بحکومت جونپور اختصاص داشت بجای خود اکرام (?)
نمود و میرزا رستم بالهباس رفت عبدالرحمان کرم (?) و کرا امده در قصبه جوسی که برابر الطاف (?)
گنگ در تقابل الهباس واقع است معسکر آراسته و موکب اقبال حضرت جهانبانی از جونپور
نزول سعادت ارزانی فرمود و چون نواره عالی از بنگاله همراه اورده بودند عبدالرحمان بضرب توپ
و تفنگ از آب گذشته در محوطه الهباس لشکرگاه ساخت اکنون مجملی از سوانح دکن نگاشته
کلک بیان میگردد سابقا ایراد یافته که حبشی عنبر نام وکیل خود را نزد مهابتخان فرستاده
نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت با امید آنکه مدار مهمات آن صوبه بعهده او مفوض باشد و چون
میان او و عادلخان الولاء معارضت بود تا حمیت مفتوح گشته بامداد و اعانت بندهای درگاه
آثار تسلط و ترفع بر وی ظاهر سازد و همچنین عادلخان نیز بجهت رفع شر او التماس میکرد که مدار
اختیار آن صوبه بقبضه اقتدار او حواله شود آخر افسون عادلخان کارگر افتاد و مهابتخان
جانب عنبر را از دست داده بطرفداری عادلخان پرداخت و چون عنبر در سر راه بود ملا محمد
وکیل عادلخان از جانب او نگرانی خاطر داشت و مهابتخان فوجی از لشکر منصور بالا
گهات تعین فرمود که بدرقه شده ملا محمد را به برهانپور رسانیدند و عنبر از شنیدن این اخبار مردد
و متوهم گشته با نظام الملک از قصبه کهرکی برآمده بقلعه‌ها رگر (?) حدود ولایت گولکنده آمد و اقامت
شماتت [illegible] فرزندان را با اهمال و اثقال بر فراز قلعه دولت آباد گذاشته کهرکی را خالی ساخت

تظاهر جبان نموده که بر جد قطب الملک میروم که از مقرری خود الازو باز یافت نمایم بالجمله
چون محمد لاری ببرهانپور رسید مهابتخان تا شاه پور باستقبال رفته نهایت گرمی و دلجوئی
ظاهر ساخت و از آنجا باتفاق او متوجه ملازمت شاهزاده پرویز گردید و در بلندرای ای از حکومت
و حراست شهر برهانپور گذاشته جادو رای و اودارام را بکومک او مقرر داشت و جادو رای
و برادر او و دارام را بجهت احتیاط همراه گرفت و چون ملا محمد بخدمت شاهزاده پیوست مقرر
گشت که او با پنج هزار سوار در برهانپور بوده باتفاق سربلند رای بضبط احکام و انتظام
مهام نماید و امین الدین پسر او با هزار سوار در خدمت شاهزاده شتابد و باین قرار داد اختیار
را رخصت فرمود خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل لطف نمودند و بمحمد امین داماد او خلعت
با جمدهر و اسپ و فیل داده پنجاه هزار روپیه مدد خرج به پسر ملا محمد عنایت کرده همراه گرفتند و مهابتخان
از جانب خود یکصد و ده اسپ و دو زنجیر فیل یکی نر و یکی ماده و شصت هشت هزار روپیه نقد و
یکصد و ده جوان اقمشه بملا محمد و پسر و داماد او لتکلف نمود نورالدین جوهر داد خط دلپذیر گشمیر
بورود موکب منصور الاسکی یافت اعتقاد خان از نفایس کشمیر که در بندت ترتیب داده
بود بر سبیل پیشکش معروض داشت چون صاحب جلال رسید که یلنکتوش اوزبک سه سال آغاز
نزد محمد خان اراده نموده که حوالی کابل و غزنین را بتازد و خانزاد خان پسر مهابتخان با امرا
که بکومک او مقرر اند از شهر برآمده بمدافعه و مقاتله او همت مصروف داشته بنابرین عاذر بیک
که از خدمتگاران نزدیک بود بدانجو یا رخصت شد که از حقیقت کار وقوف یافته خبر مشخص بیارد
در همین الایام بانو بیگم همشیره حضرت ودیعت حیات سپرده بجوار عزش آشیانی اناراله برهانه
باین جهت خود عنایت بسیار داشتند در چهل سالگی چنانچه بر بنا آمده بود رفت عالی نیک

الجرم

که بجهت خبر گیری شتافته بود درین تاریخ بخدمت پیوسته معروض داشت که یلنکتوش بجهت
ضبط هزاره جات که یورت انها در حدود غزنین واقع است و از قدیم بحاکم غزنین مالگذاری
مینموده‌ند قلعه در موضع چیتو از مضافات غزنین ساخته همشیره زاده خود با فوجی باز
داشته بود سران الوس نزد خانزاد خان آمده استغاثه نمودند که ما از قدیم رعیت
شماییم اگر شر او را از ما کفایت کنید بدستور سابق رعیتی خواهیم نمود والا ناگزیر با اوزبکیه
گشته خود را از آسیب ظلم و بیداد اوزبکان محافظت نمائیم خانزاد خان خود با فوجی آراسته
بکومک هزاره شتافت و اوزبکان بمدافعه و مقاتله پیش آمده در اثنای دار و گیر خواهرزاده
یلنکتوش با جمعی از اوزبکان بقتل رسید و سپاه منصور آن حصار را منهدم ساخته مظفر
و منصور عنان معاودت معطوف داشتند یلنکتوش از شنیدن این خبر مجلبه زده کردار
خویش گشته از نذر محمد خان التماس نمود که تا ساخت سرحد کابل شتافته خود را از انفعال
برآرد در ابتدا نذر محمد خان و اتالیق و عمده‌های او تجویز این جرارت و بیباکی ننمودند و بعد از
مبالغه و اغراق بسیار رخصت گونه حاصل کرد و آن مفسد فتنه پرداز او در بلخ و الهاتی و از هر دست
مردم چندانکه توانست فراهم آورده روی ادبار بدین حدود نهاد و خانزاد خان نیز امرای حد
و هر دو مرا که در تهانجات تعین بودند جمع و ترتیب اسباب نبرد پرداخت و شیرهای جان سپار و
بهادران عرصه کارزار هم یکدل و یکرو و یکجهت قرار داده متعصب یکدیگر رزم طلب گردیدند بالجمله
چون بهادران عرصه شهامت بموضع شرکه که در حوالی غزنین واقع است معسکر اولیای دولت ابد قرین گشتند
از انجا افواج ترتیب داده جیبه پوشیده متوجه پیش گردیدند خانزاد خان با جمیع منصبداران
و ملازمان پدر خود در غول پای ثبات افشرد و مبارزان افغان و ایلاری سنگدلان

وسید حاجی و دیگر بهادران از پیش قدمان هراول قرار یافتند و همچنان فوج برانغار و جوانغار
وطرح و التمش باین شایسته ترتیب داده بتایید ایزد جل سبحانه توسل جسته ازم طلب
گشتند چون مذکور میشد که سپاه اوزبک در سه گروهی عزیمت لشکرگاه ساخته دیدبانان
را انجا [illegible] رسید که شاید روز دیگر تلاقی فریقین اتفاق افتد قضارا سه گروه از [illegible]
گذشته قراولان اوزبک نمایان گردید و قراولان لشکر منصور قدم جلادت پیش نهاده
جنگ انداختند و عساکر اقبال با توپخانه عالیان [illegible] شکوه را اهسته اهسته رسیده بان
انداخته و توپ زده شتافتند اتفاقا [illegible] شب امده در پس پشته [illegible] شده ایستاده
بود قصد شبیخون که چون لشکر منصور کوفته و مانده از راه برسد از کمین برامده کارزار
نمایند مبارز خان که سردار فوج هراول بود غنیم را دیده جمعی را بکومک قراولان [illegible]
انها نیز کس نزد [illegible] فرستاده در رسیدن افواج قاهره اگاه ساختند یک گروه
بلشکرگاه مانده سپاهی غنیم نمایان شد ان [illegible] مردم [illegible] فوج ساخته بود یک
فوج او با هراول لشکر منصور مقابل گردید و خود با فوج دیگر [illegible] تفنگ انداز
رسید عنان ادبار کشید چون فوج مخالف [illegible] از بهادران فوج هراول
فرو [illegible] داشت بهادران فوج [illegible] اکرم [illegible] کومک هراول رسانید [illegible] بان
و زنبورک و توپ و تفنگ بسیار سر دادند و از [illegible] جنگی را دو اینده کار
زار نمودند و جنگ بامتداد [illegible] کشید و در چنین وقتی [illegible] کومک رسانید
[illegible] ساختند و پای همت انها از جای برفته بهادران [illegible] شهامت
در کشتن و بستن و تاختن و انداختن کار نام جلادت [illegible] بتقدیم رسانیدند مخالفان

تاب نیاورده

تاب نیاورده جلو برگردانیدند و هراسان [illegible] برگشته [illegible] تا قلعه
[illegible] گروه از میدان جنگ [illegible] زده و کشته بردند و قریب [illegible] اوزبک
علف تیغ انتقام گردید و موازی هزار راس اسب و جبه بسیار که از [illegible] در راه [illegible]
بود بدست سپاه منصور افتاد و فتحی که عنوان فتحنامهای باستانی زیبد بتایید ایزد
جل سبحانه چهره گشای مراد گشت اصل [illegible] اوزبک است [illegible] ایمان تا شش
[illegible] بوده [illegible] را گویند و [illegible] سینه را گویند [illegible] سینه [illegible] تاخته
داران روز [illegible] عوام [illegible] اشتهار یافته نوکر نذر محمد خان حاکم بلخ است
پیوسته در سرحد خراسان [illegible] نوکر علوفه خوار کم دارد [illegible]
و لوت بار بسیار آورده [illegible] تاخت و تاراج روزگار بسر میبرد و بهمین [illegible] و تاخت و
تاخت نام بر اورده چون مکرر بر حد خراسان رفته الکه دارای ایران را تاخته [illegible] حد
خراسان نتوانسته [illegible] رعایا و متوطنان [illegible] کفایت کرد شاه [illegible] در حالت [illegible]
گفت که در مدت عمر چنین [illegible] شایسته که درین خدمت سواری [illegible] مصدر
ترددات پسندیده گردیده بودند در حضور استعداد و حالت خویش باضافه منصب و اقسام [illegible]
و نوازش سرفرازی یافتند مقارن این حال از عرضداشت [illegible] بخشی لشکر دکن [illegible] بمسامع
جلال رسید که چون ملا محمد لاری [illegible] رفت و خاطر اولیای دولت از ضبط و نسق صوبه
دکن اطمینان [illegible] شاهزاده پرویز با مهابت خان و دیگر امرای صوبه ملک بهار و بنگاله
نهضت نمودند و چون خاطر از فتنه [illegible] خانخانان [illegible]
داراب خان پسر او در خدمت شاهزاده والا شکوه [illegible] صلاح و صواب دید [illegible] اورا
نظر بند نگاه داشتند [illegible] شاهزاده [illegible] بجهت او [illegible] کنند

وخانم جیکم صبیه او که در عقد ازدواج شاهزاده اقبال بجود شاکر رشید پدر حضرت با
پدر یکجا بسر برده جمعی از مردم معتمد بر سر خیمه او پاسبان دارند بعد از چند روز داشتن خانخانان فهیم
نام غلام او را که از عمدهای دولت او بود شجاعت را باکار الهی جمع داشت خواستند که مقید
سازند او را بکان حمیت را بر دست نداد و پای همت افشرده با پسر و چندی از نوکران جان فدای
غیرت و داد مردی یافت غره از شهریور ماه الهی در ویرناک که سرچشمه دریای بهت است
و از سیرگاههای جانفزای نزهت سرای کشمیر است و در اوراق گذشته شرح کیفیت آن
مفصل نگاشته کلک بیان گشته عرضداشت مهابت خان رسید نوشته بود که چون
سران لشکر شاه جهان گذرهای آب گنگ را استحکام داده کشتیها را بجانب خود کشیده بود چند
روزی چند عبور لشکر اقبال در توقف افتاد بعد از آن زمینداران پس از بخت یاوری و
دولتخواهی سی فرسنگ کشتی بدست آورده چهل گروه بالای آب گذری بجهت عبور لشکر اختیار
نموده راهبری کردند و عساکر منصوره در حمایت ایزدی از آب گذشتند بازگشتن موکب همایون
بجانب لاهور بتاریخ پنجم شهریور ماه رایات اقبال بصوب دارالسلطنه لاهور ارتفاع یافت
درین وقت از عرضداشت متصدیان صوبه گجرات بمسامع جلال رسید که خان اعظم میرزا
کوکه در احمدآباد باجل طبیعی مسافر دارالملک بقا گردید منصب عزیز محمد است که کلتاش
حضرت عرش آشیانی بود و آنحضرت او را از جمیع کوکهای خویش عزیزتر و گرامی میداشتند
و در محاورات گاه عزیز و گاه میرزا کوکه و احیانا خان اعظم خطاب میفرمودند از زمان
طفولیت در ایام صبی در خدمت آنحضرت گستاخ بر آمده بود چون والده او با جد والا جاه حکم
نسبت قوی داشت و مراعات خاطر او از والده حقیقی بیشتر میفرمودند پیوسته گستاخیهای
او را بحسن ادب فرا میکردند و بجهت رعایت خاطر جیجی انگه در دولت ابد قرین تجرب

بهمرکی

هیچ کس از انعام و اقوام و اولاد و احفاد میرزا کوکه بمرتبه امارت رسیده صاحب علم و نقاره
شده باشند مشارالیه در حدت فهم و سلاست بیان و طلاقت لسان و تاریخ دانی یکتای زمان
خویش بود بغایت نفس قوی داشت خط نستعلیق را بسیار خوش مینوشت شاگرد ملا
باقر پسر ملا میر علی است و باتفاق ارباب استعداد در تنگی قلم او از خطاطان استادان مشهور هیچ کم
نیست در مدعانویسی ید طولی داشت لیکن در عربیت پیاده بود و از سخنان اوست که مرد را
داد عزیز هم و هم از سخنان اوست که سخن جرخه گفت لصدق مقرون داشتیم و چون مبالغه کرد
بشبهه افتادیم و بعد از آن که سوگند خورد دریافتیم که دروغ میگوید و از لطیفههای اوست که مردم
دولتمند را چهار زن لازم یکی عراقیه دویم خراسانیه سیوم هندوستانیه چهارم ماوراءالنهریه زن عراقیه
بجهت مصاحبت و همزبانی زن خراسانی برای سامان خانه و زن هندی بواسطه زناشوهری و
زن ماوراءالنهر بجهت شلاق که هر گاه یکی از اینها مصدر تقصیری واقع شود او را شلاق باید زد
تا دیگران عبرت گیرند خان اعظم مصاحبی بود بی عدیل و نظیر لیکن در خبث و نفاق زآمد
ابنای زمان راست گفتار کج کردار درشت گوی و درشت خوی بود پیوسته اوقات عزیز
مصروف آنکه مخاطبی بهم رسد و عالمی را آتش کشد و با قبیح وجهی حیاثت و غیبت مردم کند
نسبت بحضرت عرش آشیانی گستاخیها میکرد و آنحضرت بمکارم ذاتی و مراحم جبلی
میگذرانیدند حقوق خدمت والده او پیوسته مطمح نظر داشته میفرمودند که میان
من و عزیز جوی شیر واسطه است و از آن نمیتوانم گذشت در هنگامیکه بی رضای آنحضرت
از گجرات بر کشتی نشسته متوجه زیارت خانه مبارک شد و اکثر مبلغهای کلی در سفر حجاز
صرف نمود بجهت پاس عزت و ناموس خویش شرفا و اعیان آنجا بار تکلفات و
تواضعات زیاده از مقدور بجای آورده انواع خفت و خواری کشیده باز بدرگاه والا
آمد آنحضرت اصلا کراهیت خاطر ظاهر نساخته بعنایات که در مجلس او گذشته بود فرالله

بخشیدند و درین تاریخ خبر رسید که جمعی از زمین داران بنگاله که در خدمت شاهجهان آمده
بودند تمام نواره را با لوازم توپ و تفنگ وغیره همراه گرفته بجانب بنگاله کشیدند و شاه
جهان در جنگل گشت که اطرافش با رغدال و جهة عظیم پیوسته حصاری از جنگل ساخته
بتوپ و تفنگ استحکام داده نشسته ابدا آزار رسد علاوه که میرسد و از مردم اردو در
اردوی ایشان بقدر عسرت واقع است تا بعد ازین چه روی دهد مقارن این حالت
طهماسب قراول از خدمت شاهزاده پرویز بدرگاه آمده معروض گشت که چون
روزی چند عساکر طرفین در مقابل یکدیگر صف آرا گردیدند با آنکه لشکر بادشاهی قریب
چهل هزار سوار موجود بود و لشکر شاهی از نوکران قدیم و جدید بده هزار سوار [illegible]
و اکثری از دولتخواهان صلاح دولت در جنگ صف نمیدیدند بر خلاف رای همه راجه
بهیم پسر رانا پای جهالت افشرده مبالغه و اغراق را بجدی رسانید که بدون جنگ
همراهی مرا منظور نیست و این پسر دو وزیر نایش راجپوتیه منافات دارد تا کر مراعات
خاطر او بر همه مقدم داشته با عدم استعداد و از نو نا لشکر قرار بجنگ صف دادند
و از طرفین عساکر آراسته بعرصه کارزار مبارزت نمودن نخست قراولان توپخانه از
حصار بر آمده گرم و کر انشاقت افواج بادشاهی مانند قوس طرف میدان را
فرو گرفته تیرانداز سان تیر و تفنگ میریختند اما بهیم کثرت مخالف را بنظر اعتبار در
نیاورده با طایفه راجپوتان توسن همت برانگیخت و تا فوج شاهزاده پرویز خود را
رسانیده شمشیر آبدار بکارزار نمود جاجوت نام فیلی که در پیش افواج بود زخم تیر
و تفنگ از پا افتاد و آن شیر بیشه جرات و جلادت با راجپوتان جان نثار
پای عزت افشرده کارنامه مردی و شجاعت ظاهر ساخت جوانان چیده و سپاهیان
کار جنگ دیده که بر گرد پیش شاهزاده و مهابتخان ایستاده بودند از اطراف هجوم آورده

آن یکتای

آن یکتای عرصه همت به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند و او با رجعی در دشت کارزار
کرده جان نثار شد و سران دیگر افواج توقیف نمود و کومک شتافتند متصدیان توپخانه
که شرایط احتیاط مرعی نداشته پیشتر شتافته بودند توپها از جا ماندند که کشیدند و توپخانه
هزیمت لشکر بادشاهی افتاد و دریا افغان با سایر افغانان که اختیار جوچک نمود و
جنگ ناکرده راه هزیمت سپردند و کار بجائی رسید که افواج بادشاهی حلقه صفت
سر بهم آوردند غیر از فیلان علم و توغ و قورچیان خاصه که در پس پشت الحضرت سوار
بودند و عبدالرخان که در جانب دست راست با فوج کمک مقابل ایستاده بود متفنی بنظر در
نمی آمد درینوقت تیری باسب سواری آن شیر بیشه توکل رسید عبدالرخان جلو
الحضرت را گرفته بمبالغه و الحاح بسیار از عرصه کارزار برآورد و چون اسب سواری
الحضرت زخم کاری داشت اسب سواری خود را کشیده بالتماس بسیار سوار ساخت و
موکب سعادت از رزمگاه تا قلعه رهتاس عنان عزیمت باز کشیدند و چون دلان
چند روز شاهزاده مراد بخش قدم میمنت لزوم بعالم وجود نهاده بود نقل و حرکت متعذر
نمود ایشان را در کنف حمایت ایزد جل سبحانه سپرده خدمت تربیتخان و کوتوال خانه
با چندی از بندهای اعتمادی بخدمت ایشان مقرر داشته بار دیگر شاهزادهای والا شوکت
و پرستاران حرم سرای دولت در غایت سنجیدگی و وقار بجانب پتنه و بهار نهضت فرمودند
درینوقت عرایض دنیاداران دکن خصوص ملک عنبر مبنی بر التماس توجه بر آنصوب مکرر
رسید اکنون مجملی از سوانح دکن که در غیبت الحضرت حادث شده رقم زده کلک وقایع
نگار میگردد چون ملک عنبر از حد قطب الملک شتافت مبلغ موری که هر سال که بجهت
خرج سپاه ازو میگرفت و درین دو سال موقوف مانده بود بازیافت نمود مجدد العهد کرده خاطر

از ان جانب به ابرواحمد نگر دو بیدر رسید و مردم عادلخان را اگر بجرات املاک متصرف بودند
از بون و بیجا استعداد یافته غافل بر ایشان تاخته و شهر بیدر را تاراج نموده ادای بار
جمعیت و استعداد و فراوان بر عادلخان شتافت چون عادلخان اکثری از مردم کار
آمده و سرداران پسندیده خود را همراه ملا محمد لاری ببرهانپور فرستاده بود و جمعی که
برفع شر او کفایت کند حاضر نداشت صلاح وقت در پاس عزت و محارست دولت خود
دانسته در قلعه بیجاپور متحصن شد و باستحکام برج و باره و لوازم قلعه داری پرداخته کس
بطلب ملا محمد لاری و لشکری که با وزرای او در برهانپور بودند فرستاده بمتصدیان صوبه مذکور
بتاکید و مبالغه نوشت که حقیقت اخلاص و هواخواهی من برهمه دولتخواهان ظاهر و هویدا است
و خود را از هواخواهان ان درگاه میدانم و درین وقت که عنبر حق ناشناس با من چنین
گستاخانه پیش امده چشم ان دارم که جمیع دولتخواهان با سپاهی که در صوبه موجود دارند
بکومک من متوجه گردند تا این غلام فضول را از میان برداشته سزای کردار او در کنار
روزگار او نهاده اید درین هنگام که مهابتخان با شاهزاده پرویز متوجه اله‌اباد گردیده
سربلند رای را بحکومت ان ولایت برهانپور باز داشته مقرر نموده بود که موقوف الیه در جمیع مهمات
کلی و جزوی بالصواب دید ملا محمد لاری کار کند و در انتظام مهام دکن از صلاح او انحراف
نورزد چون ملا محمد بسیار الحاح نمود و مبلغ سه لک که قریب ده هزار دلیک روپیه باشد
بصیغه مدد خرج لشکر بمتصدیان انجا داد و نوشتهای عادلخان در باب طلب کومک
بمهابتخان رسید و او نیز بتجویز این معنی نمود بمتصدیان دکن نوشت که بی تامل و
توقف همراه ملا محمد لاری بکومک عادلخان شتابند ناگزیر سربلند رای با مسعودی در
برهانپور توقف گزیده لشکرخان و میرزا منوچهر و ضیاء خان حاکم احمدنگر و جانسپار خان

حاکم

حاکم بیر و رضوی خان و ترکمانخان و مقصود خان بخشی و اسد خان و عزیز الله و جمالی و [illegible]
سایر امرای و منصبداران که از تعینات صوبه دکن بودند با محمد لاری و سرداران عادلخان
بقصد استیصال عنبر شتافت و چون عنبر از نمود وقوف یافت نوشتهای نرم بنده وار
بادشاهی فرستاد که من از غلامان درگاهم و نسبت بکسان ان استان کنا خبر و بیاد
ادب از من بظهور نیامده که تقصیر و گناه کنم که در مقام خرابی و استیصال من در امده
اید و به تکلیف عادلخان و تحریک ملا محمد بر سر من می‌ایند میان من و عادلخان سر ملکی
که در وقت نظام الملک مقرر داشته بود و الحال بر خلاف قرارداد عمل مینماید نزاعست
اگر او از بندهاست من نیز از غلامانم مرا با او و او را با من واگذارید تا چه در
مشیت ایزدیست بظهور اید امرا حرف او را التفات نفرموده کوچ بر کوچ متوجه الفصوب
گردیدند و هرچند عنبر در الحاح و زاری افزود ایشان بیشتر شدت ظاهر ساختند ناگزیر از
ظاهر بیجاپور بر خاسته بحدود ملک خود پیوست بعد از نزدیک رسیدن افواج عنبر دفع الوقت
وقت و مدارا نموده روزگار میگذرانید و بدست راست و چپ سیر و دور نموده سعی داشت
که کار بجنگ نرسد و ملا محمد لاری با امرای بادشاهی سر در دنبال او نهاده فرصت نمیدادند
هرچند او بیشتر سر انداختی و مدارا می‌نمود ملا محمد جمال عجز و زاری او را در شدت می افزود
چون کار برو تنگ شد و اضطرار دامنگیر گشت ناگزیر در بهلگره احمدنگر قرار جنگ
داده رزم طلب گردید   وقت ضرورت چو نماند گریز   دست بگیرد سر شمشیر تیز
نخست میان مردم عادلخان و عنبر جنگ در پیوست و بحسب تقدیر ملا محمد لاری که سردار
عادلخان بود کشته شد و از افتادن او سپاه عادلخان را سر رشته انتظام گسیخته
گشت جادو رای و اودارام دست بکار نابرده راه فرار سپردند تنومی و کسان دیگر

العاقبت شکست عظیم بر لشکر افتاد اخلاص خان وغیره هیبت و بیجوار ایران با سپاه
عادلخان که مدار دولت او بر ایشان بود گرفتار شدند از آن گروه فرهاد خان را که تشنه خون
او بود از سرچشمه تیغ سیراب ساخت و دیگران را محبوس گردانید و از امرای بادشاهی لشکر خان
و مرزا علی وجوهر و عقیدتخان گرفتار شدند و خنجر خان کرم و کبرا حضور اباحمدنگر رسانیده
باستحکام قلعه پرداخت و جان نثار خان نیز به پرگنه بیر که در تیول او بود رفته حصار
بیر را مضبوط ساخت و جمعی دیگر از آن ورطه هلاک بر آمدند بعضی حضور ابا حمدنگر
رسانیدند و گروهی به برهانپور شتافتند و چون بمراد خویش کامروا گردید و آنچه در مخیله او
خطور نکرده بود بمنصه ظهور جلوه گری نمود ایران سر پنجه تقدیر را مسلسل و مجبور بدولتاباد
فرستاد و خود باحمدنگر رفته بمحاصره قلعه پرداخت لیکن هر چند سعی نمود و توپها را بکار
آورد کاری از پیش نرفت ناکام جمعی را بر دور قلعه گذاشته خود بجانب بیجاپور عنان عزیمت
معطوف داشت عادلخان باز متحصن شد و غیر تمام ملک او را با صدقه و متعلقان بادشاهی
کوه بالاگهات بود متوقف گشته جمعیت بسیک قلم آورد و قلعه شولاپور را که پیوسته میانه
نظام الملک و عادلخان بر آن نزاع بود محاصره نمود و یاقوت خان را با فوجی بر سر
برهانپور فرستاد و توپ ملک میدان را از دولت اباد آورده قلعه شولاپور را بالفوت و دست
و زور بازوی قدرت مفتوح گردانید و از استماع این اخبار موحش خاطر اقدس حضرت شاهنشاهی
باشوب گرایید و در خلال اینحال بالتماس مهابتخان خانزاد خان پسر او را با سپاه از
طلب خود نزد پدرش فرستادند و صوبه کابل بعهده خواجه ابوالحسن مقرر گشت و احسن الله
پسر خواجه را بوکالت پدر بحکومت و حراست کابل تعیین فرمودند و حکم شد که بیجاپور اسوار
خواجه را الفا... اسپه و سه اسپه بخواه نمایند احسن الله بمنصب هزاری بالفی ذات و

هشتصد سوار

و هشتصد سوار و خطاب ظفرخانی و عنایت علم فرق عزت بر افروخت خلعت با شمشیر
و خنجر مرصع و فیل فیمه مراحم بیکران گردید در این وقت عرضداشت مهابتخان رسید مرقوم بود
که موکب شاه جهان از پتنه و بهار گذشته بولایت بنگاله در آمد و شاهزاده پرویز عازم صوبه
بنگ بهار پیوست تا بعد از این چه روی دهد در اوراق گذشته نگاشته کلک سوانح نگار
گشته شاه جهان داراب خان پسر خانخانان را بحکومت و حراست ملک بنگاله باز داشته بجهت
احتیاط زن او را با یک پسر و یک برادرزاده او همراه گرفته بودند بعد از جنگ لوس والوطاف
عنان زن او را در قلعه رهتاس گذاشته بداراب نوشتند که در کمک حضور الخدمت رساند
داراب از ناراستی و زشت خوی صورت را طور دیگر در خاطر نقش کرده بدرستی عرضه دا
عرضه داشت نمود که زمینداران باهم اتفاق کرده مرا در محاصره دارند و از این جهت
نمیتوانم حضور الخدمت رسانید چون شاه گردون رکاب بدار آمدن داراب مالوس شده
و در موکب مسعود جمعی که مصدر کاری و تردد توانند شد نمانده بودند ناگزیر از تصوب
خاطر پسر داراب را بعبدالله خان حواله فرمودند با اکبر شتافتند و کارخانجات و تعلقات
را که در اکبرنگر گذاشته بودند همراه گرفته بهمان راه که از دکن آمده بودند رایت
مراجعت بر افراشتند چون داراب چنین ادای ناپسندیده بظهور آورده حضور را
مطعون ساخت عبدالله خان پسر جوان او را بقتل رسانید خاطر النجح سبکبار گردانید
و هر چند شاه حقیقت آگاه کسان فرستاده مانع آمدند اثر نکرد و شاهزاده روز بروز جلو
بنگاله به جاگیر مهابت خان و پسرش در صوبه بنگاله تنخواه فرمود عنان معطوف داشت
و احکام بزمینداران بنگاله صادر شد که زنهار دست توقع از داراب کوتاه داشته روانه

ملازمت سازند و او بزودی بموکب شاهزاده پیوست چون خبر آمدن داراب بو [illegible]
رسید بمهابت خان فرمان شد که در زنده داشتن آن با سعادت چه مصلحت بخاطر آورده
باید که برسیدن فرمان گیتی مطاع سر آن سرگشته بادیه ضلالت و گمراهی را بدرگاه عدالت پناه
روانه سازد بالجمله مهابت‌خان بموجب حکم عمل نموده سرش را از تن جدا ساخته بدرگاه فرستاد
چون در صوبه دکن شورش عظیم دست داد و جمعی از اعیان لشکر اسیر سرپنجه تقدیر گشته
در قلعه دولت‌آباد محبوس ماندند و موکب گیهان شکوه شاه جهان از بنگاله بصوب ملک دکن
انعطاف عنان فرمود تا که مخلص خان برحسب استعمال نزح شاهزاده پرویز دستوری یافت
که بنزد او بیا نمودات ترا با امرای عظام روانه صوبه دکن سازد و مهم دیگر قاسم خان
از تغیر مقرب خان بحکومت و حراست دار الخلافه آگره خلعت امتیاز پوشیده درین تاریخ
عرضه داشت اسد خان بخشی دکن از برهانپور رسید نوشته بود که یاقوت حبشی با ده هزار سوار
موجود ببلاکهاو [illegible] که از شهر بیست کروهی مسافت رسیده و سربلند رای از شهر برآمده قصد آن
دارد که جنگ اندازد فرمان بتاکید تمام صادر شد که زنهار تا رسیدن کومک بمدد خود جنگ بکار
برده تیز جلوی نکنند و باستحکام برج و باره پرداخته در شهر تحصن گزینند توجه رایات ظفر
طراز از صوبه کشمیر بار چهارم و آغاز سال بیستم از جلوس اعلی هر دهم اسفندارمز ماه الهی
نهضت موکب مسعود بدین گلزار همیشه بهار کشمیر اتفاق افتاد و روز سه شنبه دهم جمادی الثانی آفتاب
جهان افروز به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افکند و سال بیستم از جلوس همایون آغاز
شد در دامن کوه بهنبر نشاط شکار پرداخته یکصد و پنجاه و یک راس قوچ کوهی بتفنگ و تیر
شکار کردند در منزل چنگس بهشتم جشن شرف [illegible] یافت از بهنبر تا این منزل از عوان

زارهای عالی سیر فرمودند چون درین موسم کوتل پیر پنجال از برف بالامال می شد و عبور سوار از
فراز آن بغایت دشوار بل محال لاجرم توجه لوای آسمان سای از راه کریوه پونچ دست داده
درین کوتل غریب گلی بنظر درآمد که تا حال دیده نشده بود بالتکلف عالی‌کیفیت است رنگ
میشود یکی سرخ آتشین مانند گل انار و بعضی برنگ گل شفتالو و بعضی ابلق است و نیم سیر از جوار
باندام گل نکمهل است که در هندوستان می باشد اما از گل نکمهل کلانتر است و از زردی جدا آن
می ماند که گلهای خطمی را است و بلند یکجا دسته بسته باشند در خوش رنگی و نظر فریبی بی
نظر گلیست درختش بکلانی توت دارد و برگش به برگ درخت بید مشک می ماند لیکن برگ
بید مشک نوک تیز دارد و برگ این کند است و از درخت تیز دو و بر بید مشک باشد
گلش بمرتبه کلان می شود که در یک دست نگنجد و درختش پر گل میشود سراپا فرو میگیرد اهل کشمیر
اگر پوش و مردم [illegible] و هندوستان لوه پهول می نامند و این مخصوص کوهیست که برف در آنجا
هفت و هشت روز بیش تر نماند و زود بر طرف شود درین کوهستان تاریخ هم بسیار است و سال
و سه سال بر درخت می ماند از میر نفر الله عرب جاگیردار این سرزمین شنیده شد که درخت
تاریخ در یکدرخت می باشد روز جمعه بیست و نهم در منزل نورآباد که بر ساحل دریای بهت واقع است
نزول افتاد از کتل بهنبر تا کشمیر بدستوری که در راه پیرپنجال منزل بمنزل جایها و نشیمنها
ساخته اند درین راه نیز اساس یافته و احلا بخیمه و سایر حقوق فراشخانه احتیاج
نیست درین چند منزل اردوی گیهان پوی برف و باران و شدت سرما از کریوه‌های دشوار
گذر بصعوبت گذشت در اثنای راه آبشار خوشی بنظر درآمد که از اکثر آبشارهای
کشمیر بهتر توان گفت ارتفاعش پنجاه ذرعه باشد و عرض ابریز چهار ذرعه مقصد یان منازل

حنفر عالی در برابران بسته بودند حضرت شاهنشاهی ساعتی نشسته بیالم جند نوشیجان فرمود
چشم و دل را از تماشای ان اب دادند و حکم شد که تاریخ عبور لشکر منصور بر لوح سنگی
ثبت نمایند تا این نقش دولت در صفحه روزگار یادگار ماند درین ایام چوب عاشق و ارغوانی
و یاسمن کبود از کشمیر آوردند و بعرض رسید که وقت سیر لاله گذشته و رو به تنزل نهاده
معلوم نیست که تا ساعت داخل شدن شهر انقدر بماند که از سیرش محظوظ توان شد روز
یکشنبه غره اردی بهشت قصبه باره مولا که از قصبهای کلان کشمیر است بورود موکب اقبال
از استکی یافت مردم شهر از اهل فضل و ارباب سعادت و سوداگر و سازنده و گوینده و سایر
اصناف جوق جوق و گروه گروه بر سبیل استقبال آمده دولت زمینبوس دریافتند درین
منزل شکوفه زار با خوب سیر کرده شد از باره مولا بندگان حضرت و جمیع امرا بر کشتی نشسته
متوجه شهر شدند روز شنبه هفدهم در ساعت سعادت قرین به عمارت دلنشین کشمیر بهشت آیین
نزول موکب اقبال اتفاق افتاد اگرچه در باغ نور منزل که در میان دولتخانه واقع است افزای
شکوفه بود لیکن یاسمن کبود دیده و دماغ را منور و معطر داشت و در باغات سیر ولایتکار
اقسام شکوفه جهان افروزی نمود **بیت** بازاین چه جوانی و جمالست جهانرا : زین حال که
نو گشت زمین را و زمان را : چون بتواتر پیوسته و در کتب طب خصوص ذخیره خوارزمشاهی
ثبت افتاده که خوردن زعفران خنده می آرد و اگر کسی بیشتر خورد انقدر خنده کند که بیم
هلاکت باشد حضرت شاهنشاهی بجهت امتحان دزد کشتنی را از زندان طلب فرموده بحضور
پاو سیر زعفران که چهل مثقال باشد خورانیدند اصلا تغیری در احوالش راه نیافت روز
دیگر دو چندان که هشتاد مثقال باشد خورانیدند لبش به تبسم رنگین نگشت تا بخنده چه رسد
وادان خود

ومردن خود چه صورت دارد غره خورداد از عرضداشت اسد خان بخشی دکن مسامع جلال که
کرشاجهان بدیولکام رسیدند و یاقوت حبشی با لشکر عنبر برانپور را محاصره والا و
سربلند رای پای عزت و همت برجا داشته بلوازم قلعه داری همت گماشته و پیوسته از
بیرون جنگهای مردانه ازند و کاری نمی سازند و بعد از چند روز خبر رسید که موکب شاه والاقدر
در فضای لعل باغ بارگاه اقبال برافراخت و بعضی از جوانان کار طلب که در خدمت آنحضرت
سعادت پذیر بودند مکرر بقلعه تاختند و کاری نساختند در خلال آنحال بیماری صعب عارض
مزاج وهاج آنحضرت گشت و از برانپور کوچ فرموده بالاگهات روهنکهره شتافتند و حرم عنبر
نیز ناکام از گرد حصار برانپور برخواسته نزد عنبر رفتند و چون این خبر بعرض حضرت
شاهنشاهی رسید سربلند رای را الصنوف عواطف و مراحم سرافرازی بخشیده منصب پنجهزاری ذات و
سوار و خطاب رامراج که در ملک دکن بالاتر ازین خطابی نمی باشد عنایت فرمودند درین
تاریخ عرب دست غیب که بجهت طلب هوشنگ پسر شاهزاده دانیال و عبدالرحیم خانخانان نزد
شاهزاده پرویز رفته بود نام بردگان را آورد و بخت هوشنگ آمده دولت زمین بوس
دریافت او را بعواطف روزافزون اختصاص بخشیده بمظفر خان بخشی فرمودند که از
احوال او خبردار بوده آنچه بجهت ضروریات او درکار باشد از سرکار خاصه شریفه رسانند بعد از آن
عبدالرحیم خانخانان بسعادت سجود جبین خدمت نورانی ساخت زمانی تمام تا خجالت
از زمین بر نگرفت آنحضرت بجهت دل نوازی و تسلی او فرمودند که در همه آنچه بظهور آمده
از آثار قضا و قدر است نه بختیار ما و شما با چندین جرایم و عصیان که از و صادر شده بود باز
تنهایت و بعد یابات که در برابران کشیده بود حضرت شاهنشاهی به استادهای پایه سریر

سلیمان فرمودند که من خود را شرمنده تر از وی می بینم بیت کرم بین و لطف خداوندگار
گنه بنده کرده است و او شرمسار ؛ آنگاه اشارت رفت که بخشیان او را پیش آورده
در جای مناسب بازدارند قبل ازین فدای خان را نزد شاهزاده پرویز فرستاده بودند
که مهابتخان را از خدمت ایشان جدا ساخته بجانب بنگاله روانه سازد و خانجهان
از گجرات برامده بخدمت و وکالت شاهزاده فرق عزت برافرازد در هنگامی که عرض داشت فدای خان
رسید مرقوم بود که در سارنگپور بخدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام شاهنشاهی نمودم شاهزاده
بجدای مهابتخان و همراهی خانجهان راضی نشدند هرچند درین باب مبالغه عرض داشتم
نتیجه بران مرتب نگشت چون بودن در آن لشکر سود نداشت در سارنگپور توقف گزیده
تا جدا ازین نیز بطلب خانجهان فرستاده ام که بسرعت هرچه تمامتر متوجه اینجا شود و چون
حقیقت حال از عرضداشت فدایخان بموقف همایون رسید باز فرمان تاکید صادر شد
که زنهار خلاف آنچه حکم شده بجا نیارند و اگر مهابتخان رفتن بنگاله اختیار ننماید جریده
متوجه درگاه والا گردد و شاهزاده با سایر امرا در برهانپور توقف نماید مراجعت آنحضرت
از کشمیر بصوب لاهور نوزدهم شهر محرم هزار و سی و پنج هجری از کشمیر متوجه دارالسلطنه لاهور شدند
پیش ازین مکرر بعرض رسیده بود که در کوه پیر پنجال جانوری می باشد مشهور بهمای مردم
این سرزمین میگفتند که طعمه اش استخوانست و پیوسته بر روی هوا پرواز کنان مشاهده
می افتد نشسته کم بنظر در آمده چون خاطر اشرف اعلی حضرت شاهنشاهی بتحقیق امثال این مقدمات
توجه مخصوص دارد حکم شد که قراولان هر کس این جانور را بتفنگ زده بحضور بیارد بالفعل در انعام می
فرماییم قضارا جمال خان قراول به بندوق زده بحضور اشرف آورد چون زخم به بالش رسیده

بود زنده

بود زنده و تندرست بنظر در آمد فرمودند که چینه دانش را ملاحظه نمایند تا خورش او معلوم شود چون
چینه دانش را شگافتند از حوصله اش استخوان ریزها برآمدند و مردم این کوهستان معروض داشتند
که مدار خورد و نوش بر استخوان ریزهاست همیشه بر روی هوا پرواز کنان چشم بر زمین دارد هر جا
استخوانی بنظرش در آید بمنقار خود گرفته بلند میشود و از آنجا بر روی سنگ می اندازد تا بشکند
و ریزه ریزه شود آنگاه می چیند و میخورد و در بصورت غالب ظن اکثر همای مشهور همین باشد
چنانچه گفته اند بیت همای بر همه مرغان ازان شرف دارد ؛ که استخوان خورد و طایران نیا
زارد ؛ در جثه و ترکیب بعقاب شباهت دارد و سر و نولش بکلاه مرغ می ماند لیکن سر کل
مرغ پر ندارد و این پرها سیاه نراق دارد در حضور وزن فرمودند چهار صد و پانزده توله
که یکهزار و سی و هفت و نیم مثقال باشد بوزن در آمد درین ایام سردار خان برادر عبدالله خان
از سرای فانی بجهان جاودانی شتافت شب مبارک شنبه سی ام آذر ماه الهی در ساعت مسعود
دولتخانه لاهور نزول اقبال اتفاق افتاد یک لک روپیه بخانخانان انعام مرحمت شد درین
تاریخ آقا محمد ایلچی شاه عباس بدولت زمینبوس سربلندی یافت از عرضداشت فدایخان
موقف بارگاه اقبال گشت که مهابتخان از خدمت شاهزاده دستوری یافته بصوب بنگاله
شتافت از غرایب آنکه داور بخش شیر زرد پیشکش آورد که با بز الفت گرفته در یک پنجره می
باشد و با آن بز نهایت محبت و الایه گری ظاهر میسازد و بدستوری که حیوانات جفت میشوند
بز را در آغوش گرفته حرکت میکند حکم کردند که آن بز را از پیش او دور کرده محفوظ داشتند
فریاد و اضطراب بسیار ظاهر ساخت آنگاه فرمودند که بز دیگر همان رنگ و ترکیب در آن
قفس در آوردند اول از ابوی کرد بعد از آن بمکرش بران گرفته بشکست فرمودند که گوسفندی را
بدرون پنجره او در آوردند فی الفور هم درید و خورد و باز همان بز را از دیگر آوردند الفت

وعهد با یا بدستور سابق نظام ساخته حضور بنشست افتاد و بزرا بر روی سینه حضور گرفته دامنش
را بی لیسید از هیچ حیوانات اهلی و وحشی تا حال شنیده نشده که دهان جفت حضور ابوسه
کند در همین ولا افضلخان را بخدمت دیوانیات صوبه دکن سرفراز ساخته منصب هزاری و پانصدی
ذات و هزار و پانصد سوار عنایت نمودند خلعت و اسپ و فیل بیار الامر حمت فرمود سیح
نور از امرای الصوبه خلعت مصحوب او فرستادند چون مهابتخان فیلانی که در صوبه
بنگاله و غیره بدست آورده تا حال بدرگاه نفرستاده بود و مبلغهای کلی از مطالبات سرکار
نزد او می آمد و نیز از محال جاگیرهای درگاه در وقت تغیر و تبدیل مبلغها متوقف گشته بود
بنابرین حکم شد که عرب دست غیب نزد خانخانان شتافته فیلانی که پیش او فراهم آمده بدرگاه
بیارد و مطالبات حالیا نیز از او بازیافت نموده بخدمت شتابد و اگر او را جواب حالیا خرد
پسند باشد بدرگاه آمده بدیوانیان عظام مفروغ سازد و مقارن این حال عرضداشت فدائیخان
رسید که خانجهان از گجرات آمده شاهزاده پرویز را ملازمت نموده و هم درین ولا عرضداشت خانجهان
رسید نوشته بود که عبدالله خان از خدمت شاهجهان جدا شده این فدوی را شفیع جرایم
خویش ساخته کتابتی مبنی بر اظهار ندامت و خجالت ارسال داشته باعتماد کرم و بخشایش
نوشته او را بجنس فرستاد امیدوار از مراحم بیکران خسروانه است که رقم عفو بر جرایم او کشیده
آید در جواب او فرمان صادر شد مصراع این درگه ما درگه نومیدی نیست ملتمس او بعز
اجابت مقرون گشت و درین تاریخ طهورث پسر کلان شاهزاده دانیال از خدمت شاهجهان
جدا شده بملازمت پیوست و بانواع مراحم و نوازش مخصوص گردید و بجهت سرفرازی انها
تیلم نسبت خویشی که باصطلاح سلاطین جغتای کورکان گویند فرمودم خلعت مرحمت نمودند
بهار بانو بیگم صبیه حضرت را بطهورث و هوشمند بانو بیگم صبیه سلطان خسرو را بهوشنگ نسبت

کردند

کردند در همین وقت راقم اقبالنامه معتمدخان بخدمت بخشیگری عز اختصاص یافت توجه رایات
شاهنشاهی بصوب خطه کابل بتاریخ هفدهم اسفندارماه مطابق بیستم شهر جمادی الثانیه بعزم
سیر و شکار نهضت موکب اقبال بصوب کابل اتفاق افتاد چند روز در ظاهر شهر مقام
فرموده روز جمعه بیست و سیوم ماه مذکور کوچ فرمودند افتخارخان پسر احمد بیگخان کابلی احداد
را از صوبه بنگش آورده جبین اخلاص بر زمین سود و حضرت شاهنشاهی سجدات شکر
این موهبت عظمی که از مواهب مجرده الهی بود بتقدیم رسانیده حکم شادیانه نواختن فرمودند
فرمان شد که سران آشفته دماغ تباه اندیش را بلاهور برده از دروازه قلعه بیاویزند و تفصیل
این اجمال آنکه چون ظفرخان پسر خواجه ابوالحسن بکابل رسید شنید که ملکتوش اوزبک بقصد شورش
افزای و فتنه انگیزی متوجه غزنین آمده لاجرم باتفاق دیگر بندها که از تعیینات الصوبه اند
لشکرها فراهم آورده بر سر او روان شد درین اثنا احداد بدنهاد قابو یافته باشارت آن تباه
اندیش سر راه درآمده راه زیادتی و دست اندازی گشوده شیفته آن مفسدان سیاه بخت آتش
گرفته ملکتوش از آن اراده باطل ندامت گزیده یکی از خویشان خود را نزد ظفرخان فرستاد
اظهار ملایمت و چاپلوسی نموده برگردید اولیای دولت خاطر از آن جانب وا پرداخته دفع فساد احداد
بدنهاد در ایشان نهاد همت ساخته بهمان استعداد و جمعیت از راه کردیز بر سر او روان شد
چون خبر برگشتن ملکتوش و آمدن لشکر ظفر قرین بآن بدفرجام رسید تاب مقاومت نیاورده
خود را بکوه دلواعی که محکم او بود کشید و این بیعاقبتان کوه را پناه آورده اند رسیده دلوار
در پیش دره برآورده بآلات نبرد استحکام داده ذخیره و سایر اسباب قلعه داری آماده و مهیا داشت
اولیای دولت ابد قرین استیصال او را وجه همت ساخته بقدم عزم فراز و نشیب آن نوشته
بدره کوه پیوستند و هم یکدل و یکجهت از اطراف هجوم آورده همت ساخته به تسخیر آن گماشتند

و قریب پنج ماه زد و خورد کرده محاصره را بر او تنگ ساختند تا آنکه روز مبارک شنبه پنجم جمادی الاول
نقاره فتح بلند آوازه ساختند و از اطراف جنگ انداخته داد شجاعت و جلادت دادند از
هنگام صبح تا ساعت پاس بلند روز آتش قتال و جدال اشتعال داشت بعد از آن بمیامن عواطف و
مراحم الهی ابواب فتح و فیروزی بر چهره امید نیکخواهان مفتوح گردید و آن محکمه توقف بهادران
لشکر منصور در آمد و درین وقت یکی از احدیان شمشیر و انگشتر و کاردی که از جیبه یافته بود نزد طوقخان
برده منظور دانسته شد که اینها از آن صاحب است و طوقخان خود با احدی مذکور بر سر لاش او رفت
و ظاهر گردید که تیر بندوق از شست غیب باو رسیده و بجهنم واصل شده بالجمله طوقخان و دیگر
بندهای شایسته خدمت که مصدر ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام در خور استعداد خویش
باضافه منصب و اقسام نوازش و مراحم اختصاص یافتند درین تاریخ خبر رسید که رقیه سلطان بیگم
صبیه مرزا ابوالفتح مکرمه حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه در دار الخلافه آگره با جوار مغفرت
ایزدی پیوستند زن کلان آنحضرت ایشان بودند و چون فرزند نداشتند از زمانی که شاه جهانی
از صبیه موته راجه بعالم وجود آمده حضرت عرش آشیانی آن یکتا گوهر خلافت را [illegible]
تربیت بیگم سپردند و آن سراوار خلوت سرای قدس متکفل تربیت شاهزاده والا گهر
شدند آن صاحبه در هشتاد و چهار سالگی به نهانخانه عدم شتافتند بیست و نهم اسفندار
ماه ساحل دریای جناب بورود موکب مسعود آراستگی یافت آغاز سال بیست و یکم
از جلوس والا شب شنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاولی سنه هزار و سی و پنج هجری تحویل
نیر نور جهان افروز آفاق افتاد و سال بیست و یکم از جلوس مقدس آغاز شد آقا محمد ایلچی
شاه فلک بارگاه شاه عباس که رخصت [illegible] ایستاده داشته خلعت با خنجر مرصع
سی هزار روپیه نقد خرج راه التفات فرمودند و مکتوبی در جواب محبت نامه شاهی نگارش

یافت گرز

یافت گرز مرصع تمام الماس که یک لک روپیه قیمت داشت و یک خنجر مرصع و شمامه عنبر نفیس نادر
برسم ارمغان همراه او شد و در اوراق گذشته فرستادن [illegible] عجیب نزد بهار خان
بجهت آوردن غیلان رقم زده کلک سوانح نگار گشته و بسیار تا بطلب او تیز رفته در نهایت
گشت غیلان را فرستاده بعد از آن خود بخواب آرد و بموقف [illegible] طلب او تحریک و کار
پروانی آصف خان شده بود و پیش نهاد خاطر اکثر او را خود [illegible] باعث ساخته دست
توجه ناموس و مال و جان او در تزویر این مطلب که از مطالبات است بستگی و سست بین گرفته بود
او بر خلاف خان مذکور با چهار پنجهزار راجپوت خوبخواه که از یک جهت آمده عیال اکثر همراه
آورده بود که هرگاه کار بجان و کارد باستخوان رسد و از همه جهت مایوس و مضطر گردد بجهت
پاس عزت و ناموس خود تا ممکن باشد دست و پا زده با اهل و عیال جان نثار شود بیت
وقت ضرورت چو نماند گریز ∴ دست بگیرد سر شمشیر تیز ∴ تا آنکه از روش آمدن او در مردم
حرفهای ناملایم مذکور می شد آصف خان در نهایت غفلت و بی پروایی بسر می برد و چون خبر
آمدن بعرض اقدس رسید گشت پیغام شد که با مطالبات سرکار پادشاهی را به دیوان اعلی
مفروغ سازد و مدعیان خود را بمقتضای عدالت تسلی نماید راه کورنش و ملازمت مسدود است
و از یک دختر خود [illegible] به رضوان الله خواجه عمر نقشبندی نسبت کرده بود شورش بسیار ظاهر
ساخته و آن جوان را بحضور طلب داشته بخواری و بی اعتباری که از هر کاری فرموده دست
گردن بسته سر برهنه بزندان سپردند و حکم شد آنچه مهابتخان بوی داده بود [illegible] تحصیل نموده
بخزانه عامره رساند الحال زمانیکه گوش باخبر دارد تا آنچه خاطر افتاده [illegible] چندین
کتب تاریخ بسر نزار اخبار و آثار در میانت از این سان صاعقه در هیچ ازمنه نشان نداده اند
بالجمله آصف خان با چنین خصم قوی بازو و دشمن از سر جان گذشته گزیر با زنده محال در نهایت

عفلت و عدم احتیاط صاحب و قید خود او از اطراف دریا گذاشته خود با عساکر و اعوان
و اتصال و حشم و خشم از راه پل عبور نموده در آن روی آب منزل گزید و همین که خانه جات
بیوتات عالیا از خزانه و توپخانه و غیره حتی خدمتگاران و چندی از نزدیک در حلال از دریا عبور
نموده و جهابت خان حق ناشناس چون از همه در پا امید شد بخاطر آورد که در موقت اگر
اگر مردم هندها از پل عبور نموده باطراف رفته ادبار کشیده اند و در گرد و پیش آنحضرت کسی
نیست اگر خود را به اقدس همایون رسانیده و درب دولتخانه را فرو گرفته با ... نام
کسی گرفته را [illegible] که من با پنج شش هزار سوار در خدمت باشم کرا
یارای آنکه دم از مخالفت من زند و امرا از پی مقصود غافل گشته باز نیز تا خریف
را انتظار دریا وارد بخاطر جمع از آب گذشته به تنعم مشغول گشتند و نقد الامر اگر آنچه از پی
مرد بظهور آمد در هیچ خاطری پرتو نمی افکند و عقل را مجال تصدیق آن نبود اگر
چه یک این بخاطر امیر رسید و اندک احتیاط بکار میرفت چه حد و یارای آن داشت
که قدم جرات و پا باکی پیش نهد مجملا هنگام صبح با جمعیت خود سوار شده بخت بر
پل رسید و قریب دو هزار سوار از راجپوتان [illegible] گذاشت و تاکید کرد که هیچ متنفسی
را نگذارند که از پل عبور نموده بایطرف شتابد و اگر امرا بقصد گذشتن از آن طرف هجوم آورند
پل را آتش زده بعد از آن بمقاتله قدم ادبار برجا دارند و خود متوجه دولتخانه گشت
در موقت آنحضرت در غسلخانه استراحت نموده بودند از غوغای عام بیدار شده و
بعرض رسید که جهابت خان بی عاقبت درگاه آمده و درین اثنا مراتب عبودیت و بندگی را
فرو هشته گستاخانه و بیباکانه دروازه غسلخانه و کلال بار را در هم شکسته با چهار صد [illegible]
راجپوت بدرون رفته مراسم کورنش و زمین بوس بتقدیم رسانید آنگاه بر حضور پالکی

گشته معروض

گشته معروض داشت که چون یقین نموده ام که از آسیب عداوت و جان گزای آصف خان
خلاصی و رهایی ممکن نیست و بانواع اقسام خواری و رسوایی کشته خواهم شد از روی اضطرار
جرات و دلیری نموده خود را در پناه حضرت انداختم اکنون اگر مستوجب قتل و سیاستم در
حضور اشرف سیاست فرمایند درین وقت راجپوتان او فوج فوج مسلح آمده دور و بر بارگاه
بادشاهی را فرو گرفتند و در خدمت آنحضرت بجز عرب دست غیب که دستیار او بود و میر منصور
بدخشی و جواهر خان خواجه سرای ناظر محل و فیروز خان و خدمت خان خواجه سرا و بلند
خان و خدمت پرست خان و فصیح خان مجلسی و سه چهار از خواصان دیگر حاضر نبود چون
آن سگ بیوفا خاطر اقدس را شورانیده بود و مزاج اعتدال سرشت را غیرت در آشوب
دو مرتبه دست بقبضه شمشیر برده خواستند که جهان را از لوث وجود آن سگ ناپاک پاک
سازند هر بار میر منصور بدخشی بترکی عرض کرد که وقت [illegible] از آیات [illegible] منظور داشته
سزای کردار ناهنجار این تیره بخت بد گوهر را حواله فرمایند تا وقت استیصال او در رسد چون
حرف او بفروغ دولتخواهی [illegible] داشت ضبط خود فرمودند و در آن وقت راجپوتان او درون
و بیرون دولتخانه را فرو گرفتند چنانچه بوی از نوکران او کسی دیگر بنظر نمی آمد درین وقت آن
بی عاقبت عرض کرد که هنگام سواری و شکار است لهذا بطریق معهود سوار فرمایند تا این غلام در رکاب
خدمت باشد و بر مردم ظاهر شود که این جرات و گستاخی حسب الحکم از من بظهور آمده اسب خود
را پیش آورده مبالغه و الحاح بسیار نمود که بر همین اسب سوار شوند غیرت سلطنت رخصت نداد
که بر اسب او سوار شوند فرمایند حکم شد که اسب خاصه را حاضر سازند و بجهت لباس پوشیدن
استعداد و تعلل خواستند بدرون محل تشریف برند آن تیره بخت [illegible] رفتن درون
محل را نداد القصه القدر توقف روی داد که اسب خاصه را حاضر ساختند و آنحضرت سوار [illegible]

تا دو تیر انداز بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد از آن فیل حوضه دار پیش آوردند التماس نمود
که چون وقت شورش و ازدحام است صلاح دولت درین میدانند که بر فیل نشسته متوجه شکار
گاه شوند آنحضرت بی مضایقه و مبالغه بر همان فیل سوار شدند یکی از راجپوتان معتمد خود
را پیش فیل و راجپوت دیگر را در پس حوضه نشانیده بود در اثنا مقرب خان خود را
رسانیده با استرضای او درون حوضه نزدیک بآن حضرت رفته نشست و درین اثنا [illegible]
بی تمیزی زخمی بپیشانی او مانند قشقه رسیده خون بسیار بر روی سینه او ریخته
بود خدمت پرست خواص که شراب معتاد و پیاله خاصه در دست داشت خود را به فیل
رسانید و هر چند راجپوتان بسنبین برچه و زور دست و بازو مانع آمدند او کنار حوضه
را مستحکم گرفته خود را نگاه داشت و رفته در پس حوضه قرار گرفت و چون قریب بنیم
کروه مسافت طی شد گجپت خان داروغه فیلخانه ماده فیل سواری خاصه را آورده
و خود در پیش فیل و پسرش در عقب نشسته بود ظاهر وسواسی بخاطر بد اندیش مهابت
بی عاقبت رسیده باشاره راجپوتان اشارت کرد که آن مرد بیگناه را شهید ساختند
بالجمله در لباس سیر و شکار بر سمت منزل خویش راهبری نمود و آنحضرت بیرون خانه او در آمده
زمانی توقف فرمودند و فرزندان خود را بر دور آنحضرت گردانید و چون نورجهان بیگم غافل
افتاده درینوقت بخاطرش رسید که باز حضرت شاهنشاهی را بدولتخانه برده از آنجانب خاطر دل
وا نزد او داد باین قصد بار دیگر آنحضرت را بدولتخانه آورد و قضا را در هنگامی که حضرت شاهنشاهی
بقصد سیر و شکار سوار شدند نورجهان بیگم فرصت غنیمت شمرده با جواهر خان خواجه سرای
از آب گذشته بمنزل برادر خود آصف خان رفته بود آن بی عاقبت که فرصت خبر رفتن
بیگم یافته از سهوی که در محارست بیگم کرده بود انگشت ندامت بدندان گزیده متردد خاطر گشت

آنگاه در فکر شهریار شده دانست که جدا داشتن او از خدمت حضرت خطایست عظیم
لاجرم رای فاسد او برگشت و آنحضرت را باز سوار ساخته بمنزل شهریار برد و از غایت
اضطراب و هول جان کردار و گفتار آن کافر نعمت حق ناشناس اصلا نسق معقول نداشت
و نمیدانست که چه میکند و چه میگوید و در چه کار است هر زمان اراده بیهوده اندیشه ناصواب او
و باز پشیمان میشد و آنحضرت از وسعت حوصله و کرامت ذاتی دست او بر بلیات او پی
نهادند القصه در هنگامی که بی عاقبت بد سگال گستاخانه بیرون دولتخانه در آمد جهوی
نبیره شجاعت خان که از امرای معتبر حضرت بود بیش آمده بجهت آنکه هرگز در هیچ جا با راه ثبت
چون قلم تقدیر این مظلوم رفته بود در آن ساعت حاضر شده همه جا همراه بود تا آنکه بمنزل
شهریار تشریف بردند معلوم نشد که چه قسم وسواسی و توهمی بخاطر آن بد اندیش راه یافت
چون حضرت شاهنشاهی بیرون در آمدند براجپوتان اشارت کرد که او را گرفته بتیغ خون آشام
شربت خوشگوار شهادت در کام ریختند القصه چون نورجهان بیگم از آب گذشته بمنزل
برادر خود رفت امرای دولت را طلب داشته مخاطب و معاتب ساخت که از غفلت
و خام کاری شما کار باینجا کشید و آنچه در مخیله هیچکس نگذشته بود بظهور آمد و در پیش خدا و خلق
خجلت زده کردار خویش گشتند اکنون بتدارک آن باید کوشید و در آنچه صلاح دولت در آید
کار باشند باتفاق معروض داشتند همه یکدل و یک زبان معروض رسانیدند که تدبیر درست و رای
صایب آنست که فردا فوجها ترتیب داده در رکاب سعادت از آب گذشته آن مخذول
مقهور و منکوب ساخته بدولت زمینبوس بندگان حضرت سرافراز شویم چون این کنگاش
صواب بمسامع جلال رسید از ضابطه معقول بیگانه بود و همان شب مقرب خان و صادق خان
بخشی و میر منصور و خدمت خان را پیش در پای نزد آصف خان و امرای دولت فرستاده فرمودند که

از آب گذشتن و جنگ انداختن محض خطاست زنهار که این تدبیر باد دست را به هیچ خاطر
و کار سازی دانسته پیرامون خاطر راه ندهند که بجز ندامت اثری بر آن مترتب نخواهد شد و بجاه
منزوی در یک طرف باشیم بکدام دلگرمی و بچه امید جنگ میکنند و بجهت اعتماد و احتیاط آنحضرت مبارک خود
را مصحوب میر معصوم روز فرستادند آصف خان بگمان آنکه حرفها زاده مهابت یا عاقبت اندیشی است
و بتخفیف او حکم فرموده اند ممنوع نشده بهمان قرار داد پای عزیمت افشرد و در این وقت
فدای خان چون از فتنه پردازی زمانه وقوف یافت سوار شده بکنار آب آمد و اتفاقاً که
پل را آتش زده بودند و امکان عبور مقصود نبود بآب شده در زیر باران تیر و بلا و تلاطم
فتنه با چندی از نوکران خویش فدایانه از روبروی جوتخانه اسب بدریا درزده بجوارت
شناوری عبور نماید هشت کس از همراهان او بموج بحر فنا رفتند و چندی از تندی آب
پایان زده تر افتاده و هم چنان با ساحل سلامت رسانیدند و خود با شصت سوار از آب جقلش
نمایان کرد و دست اکثری از رفقای او بکار رسید و چهار کس از همراهان او جان نثار شدند
و چون دید که کاری از پیش نمیرود و غنیم زور است و بلا رحمت از رفقش کمتر توانند رسید
جانکه باره سنگی بدیوار آهنین خورده باز پس افتد بهمان جهت و جلالت که عطف عنان
نموده از آب گذشته و حضرت شاهنشاهی از نور دوان شب در منزل شهریار بسر بردند
روز شنبه بیستم فروردین ماه الهی مطابق بیست و نهم جمادی الثانی آصف خان با اتفاق
خواجه ابوالحسن و دیگر عمده های دولت قرار جنگ داده در خدمت مهد علیا نورجهان بیگم
از گذری که عاری یک تفرقه آب پایاب دیده بود و قرار گذشتن داده اتفاقاً بدترین
گذرها همین بود سه چهار جا از آب عمیق عریض بایست گذشت در وقت گذشتن انتظام
افواج برجای نماند هر فوجی بطرفی افتاد آصف خان و خواجه ابوالحسن و ارادت خان با گروه

بیگم روبرو فوج کلان غنیم که فیلان بکار جنگ را پیش داده کنار آب مصفوف ساخته ایستاده
بود در آمدند فدای خان بفاصله یک تیر انداز پایان تر مقابل فوج دیگر از آب گذشت
ابوطالب پسر آصف خان و شیر خواجه و اله یار و بسیاری از مردم پایان تر از فدایی خان عبور
نمودند با این حال اسپان سپاه که در راهها تر شده و جلو و زین آن گشته چون بکنار رسید
و بعضی بمیان آب رسیده و نارسیده افواج غنیم فیلان را پیش انداخته حمله آوردند اسپ آصف خان
و خواجه ابوالحسن در میان آب بودند که جلو مردم پیش بر گشت و مرا از مشاهده این حالت
حالتی دست داد که گویی آسیا بر فرق سرم میگردد و دیگر کیست که بکسی پرداخته سخن بشنود
و پای همت بر جا دارد اول بایست گذری که عبور لشکر بسهولت میسر باشد دیدت اول فوجی
را پیشتر از آب گذرانید که غنیم را الکاه داشته برکنار دریا مانند سد سکندر پای همت بر
جا دارند تا امرای عظام و دیگر سپاه در پناه آن فوج بسهولت از آب گذشته نخستین
فوج را قوی پشت سازند الکاه در غایت انتظام و نهایت استحکام پای عزیمت پیش
نهاده بسعادت زمینبوس صاحب و قبله خویش سر بلند گردید و هر کس پیش آید بر پس افتد اگر
در برابر آید و هر گاه سردار از سراسیمگی پا بنظام و نسق میرفته باشد و خواهد که کی مردم
و لشکر را کجا میبرد مآل حالش بهتر از این نخواهد بود من و خواجه ابوالحسن از یک آب گذشته
بر لب آب دوم ایستاده تماشای نیرنگی تقدیر میکردیم و از سوار و پیاده و اسب و شتر و محل
دار از آب بمیان دریا در آمده بر یکدیگر پهلوی زده سعی در گذشتن داشتند در این وقت ندیم خواجه
برای بیگم آمده با هر دو را مخاطب ساخت که مهد علیا میفرمایند که این چه جای تامل و توقف
است پای همت پیش نهید که بمجرد در آمدن شما غنیم منهزم شده راه ادبار پیش خواهد
گرفت فقیر و خواجه بجواب نپرداخته اسپان به آب در زدیم فوج غنیم قریب بمقصد و استقرار سوار

راجپوت و فیل مست پیادهٔ ان در پیش داده در الطاق اب جای مرتفع استاده بود جمعی
از سوار و پیاده از موفق و بر ایشان جلو زده یکبار رسیدند و فوج غنیم فیل ایشان را آمده و از
پس فیل اسپان باب در زده شمشیر اعلم کردند و این مثبت پاس انوار الانوار کلمه عطف
عنان نمودند و غنیم بشمشیر ابدار روی اب را رنگین ساخت و راجپوتان مرقوم اینجانب
را پیش کرده زده و کشته می آمدند و عماری بیگم دختر شهریار با اکثر او وجیه شاه نواز خان
بودند و در موقت تیری بر بازوی اکثر دختر شهریار رسید و بیگم بدست خود برآورده بیرون
انداخت و لباسها بخون رنگین شد جواهر خان خواجه سرای ناظر محل و ندیم خود که آی
بیگم با محو خواجه سرای دیگر در پیش فیل جان نثار کردیدند و دو زخم شمشیر بر خرطوم فیل
بیگم رسید و بعد از اکثر روی فیل برگشت و سه زخم برچه بر عقب فیل زدند راجپوتان
شمشیرها کشیده از پایهم می رسیدند و فیلبان سعی در راندن فیل داشت تا بجای کشید که
اب عمیق پیش آمد و اسپان بشناور افتادند و بیم غرق شدن ناگزیر عطف عنان نمودند
و فیل بیگم بشناور از اب گذشت و بدولتخانه بادشاهی رفته فرود آمد خواجه ابوالحسن و فقیر
همراه بودیم خواجه همراه اکثر اشته کرم ترا راندند و من در کنار اب با چهل سوار از تابینان خود
استاده مانع و جوان هم تیر میزدند راجپوتان قصد اینجانب نکردند در موقت اصفهان
پیدا شدند و از نیرنگی زمانه و بسرانجام رفتن رفیقان و برفتن نقش کلام اغاز کردند و سخن تمام
نشده مجلس تمام شد و هر چند از ایشان بچشم زبان نشان خواستم اثری ظاهر نشد که علم
جانب شتافتند خواجه ابوالحسن که از فقیر جدا شده بود کرم راندند و از هول و اضطراب اسب
بدریا زد و چون اب عمیق بود دستش مرفت در وقت شناوری از اسپ جدا شده اما
قاش زین را بدو دست مستحکم گرفته بود اسب غوطه چند خورده نفس کرد نفس شد خواجه

لاش او را انگذاشت و درین حالت محمد مقیم ملاح کشمیری خود را رسانیده خواجه را بر آورد و غرامی خان
با جمعی از بندهای بادشاهی و چندی از نوکران حضور که چند مندی قدیم باوی داشتند با فوجی که در مقابل
او بود چپقلش کرده و غنیم خود را برداشته تا خانه شهریار که حضرت شاهنشاهی در انجا تشریف
داشتند خود را رسانید و چون درون سرا پرده از سوار و پیاده مالامال بود بر سرداری در ایستاده
به تیر اندازی پرداخت چنانچه تیرهای او اکثر در صحن خلوتخانه نزدیک بانحضرت میرسید و
مخلص خان پیش تخت الحضرت استاده خود را سپر تیر قضا ساخته بود با گلچم فدائیخانی
زمان محمد استاده تلاش کرد و از همراهان او سید مظفر که از یکتا جوانان کاردیده کار
طلب فدوی بود با وزیر بیگ پسر خواجه بردی بیک صیدایا او عطاالله نام خویش فدای خان
بسعادت شهادت رسیده حیات جاوید یافتند سید عبدالغفور بخاری که او نیز جوان شمشیر باز
کاری بود زخم برداشت و چهار زخم باسپ فدائی خان رسید و چون دریافت که کاری
از پیش نمیرود و بخدمت انحضرت نمیتواند رسید عطف عنان نموده از میان اردو
برامده بطلب بالا اب شتافت روز دیگر اب گذشته بر پتاس نزد فرزندان خود رفت
و از انجا فرزندان را همراه گرفته بکرجاک نشده رخت سلامت کشید و چون با زمینداران
جیتو(?) زمیندار پرگنه مذکور رابطه قدیم داشت فرزندان را در انجا گذاشته خود با دو اینجانب
و ایرواخته(?) چریده بجانب هندوستان شتافت پسر خواجه والم بردی قراول باشی نیز
و الیار پسر افتخار خان هر کدام بطریقی بدر رفتند آصف خان که ماده این فساد بود از
از کم فکری و کوتاه اندیشی و سبکباری او کار بانجا کشید یقین میدانست که از آسیب و
جان گزاری جهابت(?) و خیم العاقبت خلاص نخواهد شد ناگزیر با پسر خود ابوطالب و دو صد سیصد
سوار مضلوک که از یارکر و اهل خدمت بجانب قلعه اتک که در تیول او رفت چون بر پتاس

رسید از ارادتخان خبر یافت که در گوشه فرود آمده کسان فرستاده مبالغ بسیار نزد خود طلب
داشت لیکن هر چند کرد او بهمراهی راضی نشده آصف خان بعلو آنکه رفته مختفی گشت
و ارادتخان خبر یافت برگشته باردو آمد و چون خواجه ابوالحسن بعهد و سوگند اطمینان خاطر
بهم رسانیده مهابت خان را دید و نوشته بنام ارادتخان و فقیر مشتمل بر سوگندان غلاظ
و شداد بخط او گرفت که از هر جانب نقصان عزت و ناموس نرساند آنگاه ایشان را و فقیر
را همراه برده ملاقات داد چندان هرزه گوئی کرد و حرفهای رکیک بر زبان راند که مراتب
مرکساران زنر را خوشتر است درین روز عبدالصمد نواسه شیخ جاینز منجم را که با فقیر
رابطه محبت قوی داشت و ایق جوان مستعد بود بتوهم آشنائی او در حضور خود بقتل
رسانید مقارن این حال شاه خواجه نام ایلچی نذر محمد خان والی بلخ بدرگاه والا رسیده
ملازمت نمود بعد از ادای کورنش و تسلیم و ادای آنکه معمول این دولت خداداد است کتابت
نذر محمد خان را گذرانیده اظهار اخلاص و نیازمندی بسیار نمود آنگاه پیشکش خود را بنظر
در آورد سوغاتهای نذر محمد خان از اسب و باز و توقوز و علام ترک و غیره هواری پنجاه هزار
روپیه قیمت شد پیش از این نگاشته کلک وقایع نگار گشته که چون آصف خان هیچ
وجه از مهابت بعاقبت ایمن نبود و تعلقه اتک که در تیول او بود رفته تحصن جست
و هکلی و پنجاه کس از سوار و پیاده با او همراهی کردند بدان اندیش بسیاری از احدیان
بادشاهی و ملازمان خود و زمینداران نواحی را با برادرکه بهره و زمام پسر خود و چو چهار
را بصورت و شاه علا فرستاد که از کرم دیگر اشتاقته بمحاصره قلعه پرداختند نام بردها یاشته
کوب رسیده بمقدمات بیم و امید قلعه را بدست آوردند و آصف خان را بهم محبتی و بلای
قرار داد عنان اقتضا سپرد و فرستادهای مهابت خان بخوی تعهد و سوگند آرام بخش

خاطر او

خاطر او جمع گشته حقیقة الحال بمهابت خان نوشتند و چون موکب کیهان شکوه از دریای
اتک عبور فرمود مهابت وخیم العاقبت از حضرت شاهنشاهی اجازت گرفته بقلعه اتک رفت
و آصفخان را با ابوطالب پسرش و خلیل الله ولد میرمیران همراه باردو آورد و قلعه را
بملازمان خود سپرد و در همین روز عبدالخالق برادرزاده خواجه شمس الدین محمد خوافی را که از
مصاحبان و مخصوصان آصف خان بود با محمد تقی بخشی شاه جهان که در محاصره برهانپور
هربیت افتاده بود به تیغ بی‌باکی آواره صحرای عدم گردانید و نیز ملا محمد تتوی را بتهمت آخوندی
آصف خان بی جرم و خیانت شهید ساخت ملا محمد درین قضایا هیچ دخلی نداشت و اگر گاهی
بر روی مجلس راه برو نگرفته بود لیکن چون قلم تقدیر بقتل آن بیگناه رفته مدت زندگی بسر
آمده بود چاره القصه بنابر آشنائی صوری و معنوی اتفاق و جرعدل توسل جسته برفاقت
ایشان نزد مهابت بعاقبت شتافت و هر چند از فضایل و خصایل و صلاح و پرهیزگاری
او سخن داد نداثری بران مرتب نگشت در لحظه براجپوتان خود سپرده روزی چند محبوس
داشته شهید ساخت از اسباب قتل او نخست سمت آخوندی آصف خان بود آنکه در
وقتی که او را زنجیر میکردند بحسب اتفاق زنجیر حلقه دار در پای او کردند چنانچه باید استحکام
نداده اند و باندک حرکتی شکست شده و از سر پای برآمده و ایشان رحمه را اجمل بسحر و افسون
و دعا دیگر نمود و چون حافظ قرآن بود پیوسته بتلاوت اشتغال داشت و لبهای او
متحرک بود ازین حرکت لب اتفاق خود که در مراد عای بد میکند و از غلبه وسواس و فرط
توهم این مظلوم را بتیغ ستم شهید ساخت ملا محمد با فضایل صوری و کسب کمالات از زیور
صلاح و پرهیزگاری آراستگی داشت افسوس که آن سفاک بیباک قدر چنین مردی نشناخت و

بهبود و صنایع ساخت چون بنواحی جلال آباد نزول اردوی کیهان پوی اتفاق افتاد جمعی از
کافران دره نور آمده ملازمت نمودند اکنون مجملی از معتقدات و رسوم که درمیان آنها شایع
است بجهت غرابت مرقوم میگردد دراتی اینها با این کافران تبت نزدیک است و بتی
صورت آدمی از طلا یا از سنگ ساخته پرستش مینمایند و بیش از یکزن نمیکنند مگر آن
اول نازائی باشد یا با شوهر ناسازگار و اگر خویشان زن نخستین درست یابند البته بقصد داماد
می‌نمایند اگر خواهد که بخانه دوستی یا خویشی برود از بالای بام بیکدیگر تردد میکنند چهار شهر
خر بکیدر نمیدارد و غیر از خوک [illegible] دیگر هم گوشت را حلال میدانند و میخورند و میگویند که
از قوم ما هر کس ماهی خورد البته کور شده چارپایان مثل گاو و گاومیش را بشمشیر گردن زده میخورند
گوسفند و بز و ازین عالم دیگر حیوانات را گلو بریده میخورند لباس سرخ را دوست میدارند
جوانان مردانه زنگله بر کمر می‌بندند و مرده خود را لباس پوشانیده و سلاح ساخته با چراغ
و پیاله شراب در گور میکنند سوگند ایشان آنست که کلاه خود یا بز را در آتش می‌نهند و باز
از آنجا برداشته بر درخت زیتون میگذارند و میگویند که هر کس از ما این سوگند را دروغ خورده
البته ببلای مبتلا شده دیگر آنکه اگر پدر زن پرچه خود را خوش کرده بگیرد در روان باب
مضایقه ننمایند حضرت شاهنشاهی فرمودند که هرچه دل شما خواهد از ما التماس نمایند اسب و شمشیر
و نقد و سروپای سرخ درخواستند و کامیاب مراد خویش گردیدند روز یکشنبه بیست و هشتم
اردی بهشت مطابق بیست و یکم شهر شعبان المبارک بسعادت بر تخت فیل نشسته نثارکنان
از میان بازار شهر کابل گذشته بباغ شهر آرا نزول اقبال فرمودند روز جمعه غره خرداد از [illegible]
منوره فردوس مکانی انار الله برهانه تشریف برده لوازم نیازمندی بتقدیم رسانیدند از باطن قدسی

مواطن الحضرت

مواطن الحضرت استمداد همت نمودند همچنان بزیارت مزار [illegible] و عم بزرگوار خویش میرزا
محمد حکیم تبرک جسته از حضرت حق جل سبحانه التماس آمرزش ایشان فرمودند از غرایب اتفاقات
که از نهانخانه تقدیر بمنصه ظهور افکند یادداشت که از دست مهابت وخیم العاقبت تفصیل این
اجمال آنکه جمعی از راجپوتان مهابت بحوالی جالاک که از شکارگاهای معمور کابل است رفته اسپان
خود را بچرا گذاشته بودند احدی که جهت محافظت و محارست شکارگاه متعین بود در مقام منع
شد و گفت و شنید بجنگ و نزاع کشید و آن بیباکان احدی را شهید ساختند چندی از خویشان
و برادران احدی بدرگاه رفته استغاثه و دادخواهی نمودند حکم شد که اگر اورا شناخته باشند
نام و نشان او معروض دارند تا بحضور اشرف طلب فرموده بازپرس فرمایم و بعد از اثبات جرم
بپاداش رسد احدیان باین حکم تسلی نشده از ملازمت برگشتند و هم یکجا فراهم آمده قرار جنگ دادند
اتفاقا در جای که احدیان نزول داشتند راجپوتان نیز قریب بآنها فرود آمده بودند او دلیر احدیان
مستعد رزم و پیکار شده هم یکجهت و یکرو بر در دایره راجپوتان افتادند و جنگ عظیم در گرفت و
چون احدیان اکثر تیرانداز و تفنگچی بودند و آنها کوتاه سلاح باندک زد و خوردی راجپوت بسیار
کشته شد و چندی را که مهابت تیره روزگار از فرزندی [illegible] ترتیب داده بود علف تیغ انتقام گردیدند
تخمینا هشتصد کس بقتل رسیده باشد مهابت خان بیعاقبت از شنیدن این خبر سراسیمه
و مضطرب سوار شده بکومک نوکران خود شتافت در اثنای راه نقش را طور دیگر دید و از غایت
بیم و هراس که مبادا درین غلوه بقتل رسد برگشته خود را در پناه دولتخانه انداخت و
بالتماس او حسین خان و کوتوال خان و جان محمد خواجه خان را [illegible] حکم شد که چاره این
فتنه را فرونشانند او دیگر آن مفسد بوقوع رسانید که باعث جنگ و ماده فساد خواهد [illegible] قاسم برادر

خواجه ابوالحسن و بدیع الزمان خویش اوست بحضور طلبیده بازپرس فرمودند جواب اینکه تسلی او
شود سامان نیافته هستند که چون کس بسیار او بقتل رسیده بود هنوز وقت تفریح پرده از
میان گرفتن نشده بود تا که در مراعات خاطر او توان وقت شمرده نام بردارا اولی گذرانیدند و
این پاداش در نهایت خواری و رسوای سر و پا برهنه بخانه حضور برده مقید ساخت و آنچه در
باطن انها بود تمام متوقف شد درینولا ابوفرح رسید که بتاریخ سی و یکم اردی بهشت ماه عنبر
حبشی در هشتاد سالگی باجل طبیعی درگذشت عنبر غلام کارآمدنی بود در فنون سپاهگری و سرداری
و شرایط تدبیر و کار کشایی عدیل و نظیر نداشت و طریق قزاقی که باصطلاح اهل دکن برگی
گیری گویند خوب دریافته بود و اوباش آن ملک را چنانچه باید ضبط کرده آخر عمر این غرامت از
جای برفت و روزگارش بعزت سر آمد و در هیچ تاریخ نظر در نیامده که غلام حبشی باین
مرتبه رسیده باشد چون توجه خاطر اشرف بشکار بسیار است و تعلق الخاطر باین شغل
بجای رسیده که در سفر و حضر هر روز بشکار مشغول نیست که بسر آید لاجرم هرکس در فن شکار
وقوف و مهارتی دارد تقرب بخاطر آورده وسیله تقرب میسازد از جمله الله وردی خان قراول
بیکی جهة شکار قمرغه تور کلانی که اهل هند آنرا باور گویند از ریسمان ترتیب داده پیشکش
کرده بود مبلغ بیست و پنج هزار روپیه صرف شده دور آن [illegible] کروه بوده [illegible]
در [illegible] ایستاده میکنند و هشتاد شتر بر داشته پیوسته در سفر همراه میدارند و هرگاه شکار
قمرغه درین صورت است از هر قسم جانور کلان و خورد که داخل شود بدر رفتن محال است
بمتصدیان سرکار حکم شد که این تور را بموضع ازغندی که از شکارگاهای مقرر آن ملک است
برده ایستاده سازند و شکار را از هر جانب رانده درون تور در آورند و بتاریخ شانزدهم

پرستاران حرم

پرستاران حرم سرای عزت شاه اشکار توجه فرمودند شاه اسمعیل هزاره با توابع و لواحق
خویش درظاهر دیره جبر پابوس فرموده بود حضرت شاهنشاهی با نورجهان بیگم و اهل حرم منزل
او تشریف فرمودند بیگم نور زمان شاه از اقسام جواهر و زر این مرصع الات و طلاالات
لطف نمودند و ازانجا به شاه اشکار پرداخته قریب سیصد راس از کشت و قوچ کوهی و خرس
و کفتار که بتور در آمده بود شکار کردند و کلی که از همه کلانتر بود وزن فرمودند سه من و سی آثار
بوزن جهانگیری برآمد درینولا از عرضداشت منهیان صوبه دکن بمسامع جلال رسید که شاه جهان
از حدود متعلق نظام الملک برآمده از محال صوبه مالوه عبور فرموده با جمعی خواستند که [illegible]
توقف صلاح ندیده از راه جیلم بصوب تته نهضت نمودند **بازگردیدن خاقان وافر الاحسان
بصوب لاهور** حضرت شاهنشاهی روز دوشنبه [illegible] ماه الهی باعث معمود از کابل بصوب
هندوستان رایات اقبال برافراشتند درین تاریخ از اوراق واقعه دکن خبر بیماری شاهزاده پرویز
معروض گردید مرقوم بود که نخست درد قولنج بهم رسید و ایشان [illegible] مشهور ساخت و
بعد از تدبیرات بقدر خفتی دست داد متعاقب آن خبر عرضداشت خانجهان رسیده که شاهزاده باز
از هوش رفتند و درین مرتبه بیهوشی باستمداد و اشتداد انجامید چنانچه دو ساعت بخوفی بی شعور
بودند تا که زمرا اطبا قرار داغ دادند و پنج داغ در سر و پیشانی و شقیقه ایشان سوختند مع هذا
بهوش نیامدند و بعد از دو ساعت دیگر اقامت بهم رسید و سخن کردند و باز از هوش رفتند
اطبا بیماری ایشان را صرع تشخیص نموده اند و این ثمره افراط شراب است درینولا شاهزاده
والاگهر سلطان دارا شکوه و شاهزاده اورنگ زیب از خدمت پدر عالیقدر بملازمت جد بزرگوار
آمده بدولت زمینبوس فرق نیاز نورانی ساختند سوای فیلان از جواهر و مرصع الات قریب
سه لک روپیه پیشکش ایشان بنظر درآمد از عرضداشت متصدیان دار الخلافه آگره معروض

کوید که قبل ازین عورت سه دختر یکبار زاییده بود باز همان زن یک پسر و دو دختر زایید
بود و بار دویم پس از هژده ماه و مرتبه سیوم بعد از دو سال فرزند آورد و هر سه فرزند او از فقر دیده
بود و بخدمت کاخ عالم بود خدمت تمام خانه حضور اچنانچه رسم مردم نامراد است میکرد و پنج روز
کران آنچه در خلال از نوشته فاضلخان بوضوح بیوست رسید که باستیفای شاهزاده محکوم وابنای
از امر کوت از شاهجهان جدای از نیره حضور ابراج کجنک رسانید عقوبت بخدمت شاهزاده بروز
حضور رسید از اعظم سوانح مقهوری و ادبار جهابت خیر المی قبت است و تفصیل این داستان
برسم اجمال اکثر از تاریخ کران بد اندیش صدر چنین گستاخی و سوی ادب شد و جهابت او درون
و بیرون دولتخانه راقم و وقت حالتی دست داد که کوی مردم را اسنادی زیر کرده و خواب ربایان
می بیند حضرت شاهنشاهی از کمال حوصله و بردباری القدری جانب او رفته بودند و بجدی عنایت
و التفات ظاهر میساختند که از طرف آنحضرت اطمینان قلب بهم رسانیده مس قلب خود را
زر اخلاص معیار کامل میدوخت و آنحضرت دانسته خبر اینرا میفرمودند و جناب
دلنشین او کرده بودند که تا حال جدای او از خدمت حضور بنابر عدم اختیار بود و انچه
بقلم تقدیر نقش پذیر گشته بر وفق خواهش و طبق مراد مالست و هر چه نورجهان بیگم در
خلوت میکفت بیشکم و کاست نزد او بیان میفرمودند چنانچه مکرر بر زبان آورده که بیگم
قصد تو دارد از حضور جدا باش و صبیه شاهنوازخان نبیره عبدالرحیم خانخانان که در عقد
ازدواج شایسته خان پسر آصف خان است گفتند که هرگاه قابو یابم جهانگیرخان را بهندوق
خواهم زد و اظهار این مقدمات او را مطمین خاطر میساخت تا آنکه رفته رفته توهمی که در
ابتدا داشت و از آن رهگذر هشیار و بیدار می بود و جمعی کثیر از راجپوتان با خود برابر
می آورد و بر گرد پیش دولتخانه باز میداشت کمتر شد و آن ضبط و انتظام بر جا نماند و جدا

نوکران جوز

نوکران خوب او در جنگ احدیان کابل بقتل رسیدند و چشمش ترسید و دل بای داد بر خلاف
او نورجهان بیگم پیوسته در انتهاز فرصت بود و نوکر نگاه میداشت و صید دلهای مینمود و مردم را
بزر و زبان دلاسا میکرد و مستمال و امیدوار میساخت تا آنکه هشیارخان خواجه سرای بیگم حسب
نوشته ایشان قریب دو هزار سوار در لاهور نوکر ساخته باستقبال شتافت و در رکاب سعادت
نیز جمعیت نیک فراهم آمده بود حضرت شاهنشاهی یک منزل پیش از رهتاس دیوان محل سواران
را تقریب ساخته فرمودند که تمام سپاه از قدیم و جدید جیبه پوشیده از در دولتخانه تا دو جا
دو رویه یال بسته باشند الغاه بلندخان خواجه را حکم شد که نزد آن بیعاقبت رفته بعلام موقوف
گذارد که امروز بیگم مردم خود را بنظر اشرف میگذراند بهتر آنست که تماشای اول روز را
دارید مبادا قلیقیان با هم گفتگو شنود در زده کنند و کار بجنگ و نزاع کشد و پس از بلندخان
خواجه ابوالحسن را فرستادند که با او قوی تر سخن کند و بوجه معقول او را منزل پیش سازد تا بجلد
جون واهمه بر خیر اخشن استیلا یافته بود اینهم بجبای و بیوفیوزی را یکبار و انهاده راه ادبار پیش
گرفت و موکب ظفر قرین بپاشنه کوب نهضت فرمود و در منزل پیش نیز نتوانست پا قایم کرد
و دو منزل را یکی کرده از آب رهتاس گذشته فرود آمد و دولتخانه پادشاهی در اطراف آب
ارا سکی یافت و افضلخان را نزد آن شیفته دماغ فرستادن حکم فرمودند که چون شاه جهان
بصوب تته رفته او نیز از پا شتافته اینهم را بانصرام رساند و طهمورث و هوشنگ پسران
شاهزاده دانیال را که با و حوالت نموده بودیم باصف خان و پسر ابوطالب بملازمت فرستد افضلخان
پسران سلطان دانیال را آورده معروض داشت که مهابتخان عرض میکند که بصوب تته حروم
اما چون از جانب بیگم ایمن نیستم بیم آن دارم که مبادا بعد از آنکه آصف خان را از دست دهم

لشکر بر سر من تعیین فرمایند درین صورت چون از لاهور بگذرم مهمت بر چشم و دل نهاده او را
روانه درگاه خواهم ساخت آنحضرت از حرفهای لغو او بشورش در آمدند و افضلخان باز رفته
آنچه دیده و شنیده بود پوست کنده ظاهر ساخت و گفت که در فرستادن آصف خان توقف
مصلحت نیست زینهار بطور دیگر بخاطر رسانند که مزاحمت خواهد کشید چون مهابت بد
عاقبت دل بپای داده بعجز و الحاح آصف خان را از خود طلبیده معذرت خواست و بعهد
و سوگند خاطر پرداخته و ملایمت فراوان ظاهر ساخته روانه درگاه نمود لیکن ابوطالب
پسر او را بجهت مصلحتی که رقم پذیر گردید روزی چند نگاه داشت و بظاهر عزیمت تته والحق
کوچ بر کوچ روانه گشت بیست و سیوم ماه مذکور عبور موکب منصور از آب بهت واقع شد از
غرایب آنکه شورش مهابتخان و هرج و مرج او بر ساحل همین دریا اتفاق افتاده بود و باز
انحطاط اختر بخت و زمان ادبار او بر لب همان آب روی نمود نمود بالجمله اگر روزگار بر گردد
بعد از آن ابوطالب پسر آصف خان و بدیع الزمان داماد خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادر او را
نیز عذر خواسته بدرگاه فرستاد چون در شکارگاه جهانگیر آباد نزول سعادت اتفاق افتاد داور
بخش پسر خسرو و خانخانان و قتوخان و میر جمله و اعیان شهر لاهور بدولت زمین بوس جبین
اخلاص نورانی ساختند هفتم ماه مذکور بساعت مسعود نزول موکب اقبال بدار السلطنه لاهور
چهره افروز مراد گردید درین روز مسعود آصف خان بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافت
و منصب وکالت نیز ضمیمه مراحم گردید و حکم شد که بدستور دیوان نشسته از روی استقلال بتمشیت
مهمات مالی و ملکی پردازد و خدمت دیوانی بدستور کلیه بخواجه ابوالحسن ماند افضلخان از تغیر م
جمله بخدمت خانسامانی سرفرازی یافت و میر مذکور بخدمت بخشیگری سربلند گردید سید جلال ولد

سید محمد

سید محمد نبیره شاه عالم بخاری را که در گجرات بوده‌اند و احوال ایشان بتقریبات درین اقبالنامه
ثبت افتاده رخصت وطن فرمودند فیل بجهت سواری ایشان نمودند درین اوقات خبر رسید که
مهابت بیعاقبت از سمت راه تته عنان تافته بجانب هندوستان روی ادبار نهاد تا از
کجا سر بر کشد و نیز بمسامع جلال پیوست که بیست و دو لک روپیه نقد از ولایت بنگاله بجهت
او می آوردند و بحوالی دهلی رسیده بنابرین ایلرای سکندرلن و صفدر خان و سپهدار خان و
علیقلی درمن و نور الدین قلی با هزار احدی تعیین شدند که بر جناح استعجال شتافته زرهای او را
بدست آورند نام بردها کاربند گشته در حوالی شاه آباد بمردم او که خزانه می آوردند رسیدند و آنها
با ارابههای زر در سرا متحصن گردیده تا ممکن و مقدور بود بمدافعه و مقاتله پای ضلالت افشردند بندهای
درگاه پس از زد و خورد بسیار در سرا را آتش زده بدرون در آمده زرها را بتصرف آوردند و
مردم اکثر را بر قرار داده راه ادبار سپردند و مقارن این حال خبر رسید تاریخ وفات پرویز وای
ویلا از جهان پرویز رفت ششم صفر سنه هزار و سی و شش شاهزاده پرویز بجوار مغفرت ایزدی
پیوست عمر او بسی و هشت سال شمسی رسیده بود در خدمت سر موی خلاف رضای پدر عالیقدر
نجابت و حق شناس والد نژاده و حضرت شاهنشاهی بسیار ازو راضی و خرسند بودند
و همگی همتش مصروف بمتابعت و پیروی آنحضرت بود حتی در لباس پوشیدن و پیاله نوشیدن
و طعام خوردن و شب زنده داشتن و امثال آن لیکن قوت منتقل و متصرف کمتر داشت خانجهان
فرمان شد که فرزندان و بازماندهای او را روانه درگاه والا سازد و موسوی خان از دکن جمعیت
نموده سعادت زمین بوس دریافت چون مهابت برگشته بخت سرگشته بادیه ضلالت و گمراهی
گشت خانخانان و بیرم خان زخمهای کاری ازو در دل داشت بالحاح و مبالغه التماس تنبیه او نمود

بنا بر بیناکتری از جهان جاکران پادشاهیت بتول خانخانان نخواه فرمود خلعت و شمشیر مرصع و
اسب تیچاق با زین مرصع و فیل لایق فوج بشارالیه عنایت نموده بصوبه اجمیر و استقبال ان
دخیم العاقبت رخصت فرمودند فرزا رستم صفوی بصاحب صوبگی ولایت بهار و پتنه
فرق عزت بر افراخت در همولا از عرضه داشت متصدیان صوبه دکن بوضوح انجامید که
یاقوت خان حبشی که در ان ملک بعد از عنبر سرداری عمده تر از و نبود و در حیات عنبر نیز
سپه سالاری لشکر و انتظام افواج بعهده او بود باختیار بندگی و دولتخواهی را سرمایه سعادت خود
دانسته با یالصد سوار بحوالی جالناپور امده و بر بلندرای نوشته که حبش با فتح خان پسر ملک عنبر
و دیگر سرداران نظام الملک قرار دولتخواهی داده از پیش قدمان این سعادت شده ام و نام بردها
نیز بر یکدیگر سبقت گزیده پا در پا خواهند امد چون خانجهان از نوشته سربلندرای بر حقیقه کار
اطلاع یافته کتابتی مشتمل بر استمالت و دلجوی بسیار بیاقوت خان نوشته گرم این
عزیمت گردانیده و سربلندرای نیز مکتوب باقلمی نمود که در لوازم ضیافت و مراسم مهمانداری کوشیده
او را بزودی روانه برهانپور سازد و در اوراق گذشته رقم زده کلک سوانح نگار گشته که
شاه جهان با معدودی از بندهای بجانب ته نهضت فرمودند بالجمله چون در ایام شاهزادگی
با شاه والاجاه شاه عباس طریقه دوستی و مصادقت مسلوک داشته ابواب مکاتبات و مراسلات
مفتوح داشتند و درین هرج مرج نیز شاه متفحص احوال ایشان بودند بخاطر صواب اندیش
رسید که بدان سمت شتافته باتفاق او تا نزدیک یابند شد ممکن که با یاری مهربانی و اشفاق
ایشان غبار شورش و فساد که مرتفع شده فرو نشیند یا بطریق دیگر مدد و معاونتی بظهور
رسد چون بحوالی ته پیوستند شریف الملک گور ظاهر و باطنه با سه چهار هزار و ده هزار

پیاده از احشام الملک که فراهم آورده بود گستاخانه قدم جرأت پیش نهاده و با اکثر همگی
سیصد چهار صد سوار از بندهای وفادار در ظل موکب منصور سعادت پذیر بودند تاب صدمه
انها نیاورده برگشته بحصار شهر در امد و چون پیشتر ازین مرمت قلعه نموده توپ و تفنگ بسیار
در برج و باره چیده متعلقان مردم را ابرون حصار در آورده بود متحصن گشته بدانقوم
مقاهر پای ضلالت و ادبار افشرد و انحضرت تاکید منع فرمودند که بندهای جان نثار بر قلعه
نتازند و جمعی از توپ و تفنگ ضایع نسازند با وجود این جمعی از جوانان کارطلب ضبط
خود نکرده بر حصار بند شهر یورش بردند و از استحکام برج و باره و کثرت توپخانه کاری
نیارستند از پیش برد ناگزیر عطف عنان نموده دایره کردند و پس از روزی چند باز
بهادران شیر دل و دلیران زنجیر گسل باغیرت خود پس نیامده مانند برق لامع بتعجیل تاختند
و با انکه برون قلعه هم جا میدان مسطح بود و اصلا پستی و بلندی و دیوار و درخت که حایلی تواند
شد نداشت سپرها بر روی کشیده دویدند قضارا در انطلع خندق عریض عمیق مملو از
اب بود پیش از رفتن مجال و پس گشتن از ان محل آرد در میان میدان توکل را حصار
خود ساخته نشستند هر چند شاه گیتی ستان کس فرستاده تاکید نزد خود طلبیدند اثری
بران مترتب نگشت هر که رفت او نیز رفیق راه عدم شده در پهلوی دیگران نشست و در
نگشت درین وقت وجود مسعود انحضرت بکسری بهم رسانیده و بنابر نفس موانع دلخواستن
ان طویا داره سفر عراق در عقده توقف افتاد و نیز خبر بیماری شاهزاده پرویز متواتر پیوست
و یقین شد که ضعف او بنهایت قوی ای استع بنا بر ان تسخیر ته پرداختن و اوقات گرامی
با نیم طلب بست و اراده ربون ضایع ساختن در خور همت جهانگشا ننمود لاجرم فسخ
ان عزیمت فرمود با وجود ضعف قوی و بیماری صعب بالکی سوار از راه گرات و ملک بهاله

متوجه دکن شدند درین ضمن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید و بر جناح استعجال نهضت موکب
منصور لازم افتاده و این راهیست که سلطان محمود غازی انار الله برهانه از همین راه آمده و
فتح بتخانه سومنات کرده چنانچه مشهور است و شاهزاده ممالک ستان بملک گجرات در آمده
از صوابدید راجه بیلا عبور فرموده بمقام ناسک ترنبک از مضافات دکن که بنگاه خویش را
در انجا گذاشته بودند نزول اجلال ارزانی داشتند درین تاریخ آصف خان بمنصب هفت هزار
ذات و سوار از ضابطه دو اسپه سه اسپه فرق عزت بر افراخت از عرضداشت متصدیان
صوبه دکن بمسامع جلال رسید که نظام الملک از کوتاه اندیشی و فتنه انگیزی فتح خان پسر عنبر
و دیگر تربیت یافتهای فوج دولت را بحدود ملک بادشاهی فرستاده غبار شورش و فساد بر
انگیخت لاجرم عمدة السلطنة خانجهان بجهت محافظت و حراست ملک و بدافع و مقاتله
ارباب فساد افواج تعین نموده لشکر خان را که از بندهای کهنه سال کاردانست بحراست شهر
برهانپور مقرر داشته و خود با عساکر ظفر لوا متوجه بالاگهات شد و تا کرکاه که محل اقامت او
بود عنان مبارزت باز نکشید از سوانح کشته شدن محمد مومن است او از سادات سیفی بود
بسلسله نقیب خان قرابت قریب داشت چون از عراق آمد حضرت عرش آشیانی
جهت سادات خان بنی عم نقیب خان او را و نسبت فرمودند درینکه که موکب گیتی نورد شاهجهانی
بصوب ممالک شرقیه عبور فرموده مشار الیه در انجا جاگیر داشت بخدمت ایشان پیوست
و یکچندی درین هرج مرج همراهی کرد سادات خان که در ملازمت شاهزاده پرویز بود نوشتها
بمبالغه و تاکید فرستاده نزد خود طلب داشت و آن خود گرفته از خدمت شاه بلند اقبال
جدایی گزیده نزد سلطان پرویز رفت و چون خبر آمدن او بحضرت شاهنشاهی رسید طلب
فرمودند و هر چند شاهزاده پرویز التماس عفو گناه او نمود مهربان نشدند وان سید زاده

مظلوم

مظلوم را در پای فیل مست انداخته بعقوبت تمام سیاست فرمودند در اثنا وقت نظام الملک
در قلعه دولتاباد بود و حمید خان نام غلام حبشی را پیشوای خود ساخته مدار اختیار ملک و
ملکی بقبضه اختیار و اقتدار او سپرده بود از بیرون او و از درون زنش نظام الملک را
قفل مرغی در قفس داشتند چون خبر آمدن خانجهان به تحقیق پیوست حمید خان با سه لک
هون نزد او رفته بافسون و افسانه او را از راه برد قرار داد که مبلغ مذکور بگیرد و تمام
ملک بالاگهات را با قلعه احمدنگر تصرف نظام الملک باز گذارد و فغان این افغان
حق ناشناس که حقوق تربیت شاهنشاهی را فراموش ساخته چنان ملکی را بسه لک
هون از دست داد و بنام امرای بادشاهی که در تهانجات بودند نوشتها فرستاد که آن
محال را حواله وکلای نظام الملک نموده خود بحضور آیند و همچنان نوشته بنام سپهدار خان قلعه دار
احمدنگر ارسال داشت چون مردم نظام الملک بدانجا شتافتند مشار الیه گفت که ملک تعلق بشما
دارد متصرف باید شد اما قلعه را ممکن نیست که من از دست بدهم هرگاه فرمان بادشاهی رسد
قلعه را خواهم سپرد و مجملا هر چند وکلای نظام الملک دست و پا زدند اثری بران مترتب نگشت
و سپهدار خان ذخیره بسیار بدرون قلعه در آورده و باستحکام برج و باره پرداخته مردانه قدم
همت برجا داشت و دیگران نامردانه پیوسته خانجهان ملک بالاگهات را بوکلای نظام الملک
سپرده به برهانپور آمدند درینمقام حقیقة احوال حمید خان حبشی و منکوحه او بنا بر غرابت مرقوم میگردد
این غلام را زنی بود از غریب زادهای آن ملک کهنه بر کار خوشروی و در ابتدا که نظام الملک
مفتون شراب و شیفته زنان می شد آن زن بدرون حرم او راه یافته شراب مخفی که مردم
بیرون را از آن آگاهی نباشد میرسانید و زن و دختر مردم را بفریب و افسون بدراه ساخته

نزد او میبرد و بلباسهای فریب دوزرا این مناسب آراسته بنظر او جلوه میداد و او را بمعاشرت
و موافقت پیری بیکران سیمبر محظوظ و مسرور داشت رفته رفته مدار اختیار بیرون بقبضه
اقتدار شوهر و اندرون مدار زنی که نام او نظام الملک بسبب آن عورت در آمد و هرگاه
آن زنک سوار شدی سران سپاه و عمدهای دولت او پیاده در رکابش رفته عرض حوایج
خود می نمودند تا اگر عادلخان فوجی بر سر نظام الملک فرستاد و از بیجانب نیز فوجی را بتقابل
تعیین کردند و آن زنک برغبت و خواهش تمام سرداری فوج را از نظام الملک استدعا نموده
و خاطر نشان ساخت که اگر من لشکر عادلخان را شکسته خواهند گفت که زنی مصدر چنین
کاری شده و اگر مغلوب بر عکس گشت وجود زن را چه خواهد بود بالجمله آن زن بر تجمل نقاب
افکنده بر اسب سوار می شد و همیشه خنجرهای مرصع و حلقهای بر دست که باصطلاح هندوستانی
کره گویند و دیگر نفایس با خود میداشت و داد و دهش ابهای میجست و جمع آوری نمود که
مبلغی بر دم نهد بعد از آنکه فوجها روبرو شد از فرط جرات و دلیری لشکر عادلخان را
شکست داده جمعی کثیر از اعیان او بقتل رسانید و هر فیل که در آن فوج بود جز از خاصه عادلخان
و جمعی از سرداران او هم را دستگیر ساخته سالما و غانما بخدمت نظام الملک مراجعت نمود و
در همین وقت بعرض رسید که امام قلی خان والی توران سلسله جنبان محبت و دوستی گشته
عبدالرحیم خواجه ولد خواجه کلان خواجه جویباری را که عبدالله خان مرید و مخلص ایشان بود
باین رسالت و ایلچی گری فرستاده اند مثل خواجه عزیزی بهندوستان نیامده چون شاهنشاهی
آمدن خواجه را گرامی داشته در تعظیم و تبجیل افزودند نخست موسوی خان صدر را حکم شد
که تا دریای چناب رفته ضیافت کنند و خلعت خاصه مصحوب او ارسال داشتند و بعد از و

بهادرخان اوزبک

بهادرخان اوزبک که در زمان عبدالمومن خان بحوالی حاکم مشهد بود و درین درگاه منصب
پنجهزاری داشت باستقبال شتافت و چون خواجه بحوالی شهر رسیدند خواجه ابوالحسن دیوان
و افضل خان بخشی را حکم شد که باستقبال رفته ایشان را بحضور آورند و بعد وقت ملازمت
توجه و التفات بسیار ظاهر ساخته طرح پرشش نمود و مهربانیها اظهار فرمودند حکم شد که نشستن
بی تکلف ابوابت پیشکشات وارزند اقسام توجهات و انواع تلطفات گشت روز دیگر مایده قاب
طعام آلوش خاصه با ظروف طلا و نقره بجهت خواجه فرستادند و تمام ظروف با لوازم آن
بایشان ارزانی داشتند مقارن این حال صاحب صوبگی بنگاله از تغیر خانزاد خان بمکرم خان
ولد معظم خان مقرر گشت و پس از یکچندی بحسب اتفاق فرمایش نام او عز اصدار یافت و او
بر کشتی نشسته باستقبال فرمان شتافت قضا را عرازین دریاهای مقرر و مشهور که در بنگاله
نام او بود کشتی را از آن جوی بالست گذشت چون کشتی مکرم خان بوای رسید بلاخانی
اشارت نمود که کشتی را ازپای در کنار آب باز دارند تا نماز عصر گذارده متوجه مقصد گردد و
در وقتی که ملاحان کشتی را میخواستند بکنار رسانند بادی بهم رسید تا سر کشتی نگاه داشته
طوفان و جگر تند گشت و از شورش و تلاطم جگر و حرکت بموقع کشتی غرق شد مکرم خان با
هر کس که در آن کشتی بود به بحر فنا فرو رفتند و یک تنفس سر از آن گرداب بلا بر نیاورد در
خلال آنحال خانخانان ولد بیرم خان در سن هفتاد و دو سالگی باجل طبیعی ودیعت حیات
سپرد از اعاظم امرای این دولت ابد قرین بود و در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی
انار الله برهانه مصدر خدمات شایسته و فتوحات عظیمه گردید از انجمله که کارنمایان کرد
نخست فتح گجرات و شکست مظفر که بهمان فتح ملک گجرات از دست رفته باز بتصرف اولیای

دولت درآمد دوم فتح سهیل که لشکر عسکر دکن را با فیلان مست جنگی و توپخانه عظیم همراه
داشت و مشهور است که هفتاد هزار سوار فراهم آورده بود و خانخانان با بیست هزار سوار تقابل
او شتافته دو روز کشش جنگ کرده لوای فتح بسته و ملک سند و در زمان دولت حضرت
شاهنشاهی مصدر کارنمایانی نیارست شد لیکن پسر کلانش شاه نواز خان با اندک مایه مردم
فوج عنبر را شکست چنانچه بجای خویش ثبت افتاده یا اوراق خانه را در رسید بود که
اگر اجل امان دادی یا تارنیک از و بر صفحه روزگار یادگار ماندی و خانخانان در قابلیت و
استعداد تمام عیار و یکتای روزگار بود سواد عربیه و ترکی و فارسی و هندی روان داشت
و زبان فارسی و هندی شعر نیکو گفتی واقعات بابری را بحکم حضرت عرش آشیانی از ترکی بفارسی
ترجمه کرده با تکلف شعر فهم خوب بود و خود هم گاه بیتی و احیانا رباعی و غزلی گفتی
و این غزل از و ست غزل شمار شوق ندانسته ام که تا چند است ؛ جز اینقدر که دلم
سخت آرزومند است ؛ نه دانه دانم و نه دام اینقدر دانم ؛ که پای تا بسرم هر چه هست
در بند است ؛ بکیش صدق و صفا حرف عهد انکار است ؛ نگاه اهل محبت تمام سوگند
است ؛ مرا فروخت محبت و لیک میدانم ؛ که مشتری چه کس است و متاع من چند
است ؛ از آن خوشم بسخنهای آشنای رحیم ؛ که اندکی با دادهای عشق مانند است ؛
چون با راجها ذکر شد زمین دار نامدار راجه راجهای مشهور که از اعاظم راجهای زمین داران
ممالک شرقیه است و حضرت فردوس مکانی در واقعات خویش ثبت فرموده اند که در
هنگام فتح هندوستان که دوم حوالی بادشاه و شکست راجهای کلان در هندوستان بودند از
راجها یکی را نام دوم و رائی مالدیو سیوم راجه را جگند شمرده اند بنده کاو چه خواهد اختیار نمود

نموده شاد

عرضه داشت کرد که چون پیران عزم سعادت آستانبوس مستعد گشته اند من نیز امیدوارم که
بای شرف فرق عزت بر افرازم بنا بر این خان را بتوره که از خدمتگاران زبان فهم بود و ستودی
یافت که رهنمون سعادت گشته او را بقدس آستان بیارد و بجهت سرفرازی او فرمان استمالت
با خلعت و اسب مصحوب ساده رخصت شد چون بمسامع جلال رسید که مهابتخان بجهت
شاهزاده گیتی ستان شاه جهان رفته علی رغم او خانجهان را الخطاب سپه سالاری اختیار
بخشیدند اکنون مجملی از ماجرای مهابتخان بجهت شادابی سخن نگاشته کلک بیان میگردد
چون از راه تسته عطف عنان نموده روی ادبار بوادی فرار نهاد فوجی را که بجهت گرفتن خزانه
او تعیین شده بود مقرر فرمودند که تعاقب شتافته یا بدست آرند یا از قلمرو خلافت برآرند
آن برگشته بخت روزی چند در شعاب جبال متعلقه را با نخال تباه روزگار بسر برده عرایض مشتمل
بر ندامت و خجالت پیش از پیش و عذر گناهان خویش مصحوب وکلای زبان دان بخدمت
شاه بسیار بخش اندک پذیر فرستاده آنحضرت فرمان استمالت ارسال داشته بحضور طلب
فرمودند و بعد از آنکه بخدمت با نواع و اقسام مراحم و نوازش که در مخیل او راه نیافته بود
فرق دولت بر افراخت و چون کوکب بخششش هنوز فروغ دولت داشت در هنگامی که باد رنگ
این سعادت ناصیه اخلاص نور افروخت شکستهای چندین ساله یک لخت درست شد و
درین وقت رسیدن بتقدیس آستان از اعاظم آثار اقبال او بود توجه موکب عالی بصوب کشمیر
بار پنجم تاریخ بیست و یکم اسفندارمذ الهی در ساعت مسعود رایات اقبال بعزم سیر و شکار خطه دلپذیر
کشمیر اتفاق افتاد این سفر اضطراریست نه اختیاری چون هوا گرم بمزاج اشرف در غایت
ناسازگاریست لاجرم هر سال در آغاز موسم بهار بصوب آن راه خاطر اقدس و مزاج مقدس نشان

شمرده جنت البلاد از هیئت بهار کشمیر فردوس نظر میرسانند و خوبیهای هوای کشمیر را
دریافته و استیفای لذات آن رشک بهشت فرموده باز در زمستانهای هوای او عنان
عزیمت بصوب هندوستان معطوف میدارند پیش ازین بچند روز بعبد الرحیم خواجه سی هزار
روپیه برسم مدد خرج لطف فرموده بودند درینوقت فیل ماده با حوضه نقره شفقت
نمودند آغاز سال بیست و دوم از جلوس شب یکشنبه بیستم رجب هزار و سی و شش هجری
تحویل آفتاب ببرج حمل اتفاق افتاد و سال بیست و دوم از جلوس جهانگیری آغاز شد بزم نوروز جهان
افروز بر لب آب جناب بلا اسکی یافت حضرت عرش آشیانی بنابر کثرت عذوبت و گوارائی
همیشه آب جناب را آب حیات میگفتند بعد از فراغ جشن نوروز جهان افروز موکب
مسعود سیر کنان و شکار افکنان طی عقبهای راه فرموده در ساعت فرخ شاعت نزهت
سرای کشمیر نزول اقبال انداخته است چون بعرض رسیده بود که مکرمتخان حاکم بنگاله غریق
بحر فنا گشته چنانچه در اوراق سابق ایمای بران رفته درینولا فدائیخان بحکومت صوبه
بنگاله سرفرازی یافت و مقرر گشت که هرسال پنج لک روپیه برسم پیشکش حضرت شاهنشاهی و
پنج لک روپیه بصیغه پیشکش بیگم که مجموع ده لک روپیه باشد بخزانه عامره داخل سازد و
نیز ابوسعید نبیره اعتماد الدوله بحکومت تته فرق عزت برافراخت در بدیت که
آنحضرت در کشمیر تشریف داشتند آثار مرض استسقا بر خواسته قوت را از شهربند عنصری
اخراج مینمود و در غایت ضعف و ناتوانی پیوسته بر پالکی نشسته بسیر و سواری جهت مشغول
میداشتند و از سواری اسب عاجز بودند روزی درد جیع بشدت کشیده و آثار یاس و ارتحال
بر وجنات احوال پرتو افکنده و حرفهای که از ان بوی ناامیدی آید بی اختیار بر زبان جاری

و انوار نیز

و شورش عظیم در مردم افتاد و پرستاران بساط قرب را بغایت مضطرب ساخت لیکن چون
روزی چند از مدت حیات باقی بود دران مرتبه بخیر گذشت بعد از چند روز اشتها
مفقود گشت اصلا بغذا میل نمیشد و طبیعت از افیون که مصاحب چهل ساله بود نفرت
گزیده بود از پیاله چند شراب انگوری دیگر بهیچ چیز توجه خاطر نمیشد درینوقت سلطان شهریار را مرض
دارالثعلب ابروی عارض گشت موی بروت و ابرو و مژه تمام افتاد هر چند اطبا بمداوا و علاج
پرداختند اثری بران مترتب نگشت بنابر خجالت التماس نمود که بسیر لاهور شتافته روزی
چند معالجه و مداوا پردازد بحکم اشرف روانه لاهور شد و داور بخش پسر خسرو را که نظر
بند داشت التماس نمود که بدیگری حواله شود بهمان دستور به ارادتخان سپردند **معاودت نمودن**
حضرت شاهنشاهی از کشمیر بصوب لاهور و در اثنای راه توجه فرمودن از جهان فانی بتقدیس
سرای جاودانی و ذکر بعضی احوال که پس از آنحضرت روی نمود در اوایل زمستان رایات
عزیمت بصوب دارالسلطنه ارتفاع یافت و در مقام بیرم کله بنشاط شکار پرداختند کیفیت
این شکار مکرر در اوراق گذشته نگاشته کلک بدایع رقم گشته کوهست بغایت بلند و در
ته کوه نشیمن گاه بجهت بندوق اندازی ترتیب یافته چون زمینداران آهو را رانده
بر تیغه بر آورند و بنظر اشرف در آید بندوق را سر راست ساخته می اندازند و همین که
با هو رسید از فراز تیغه کوه جدا شده معلق زنان آمده بر زمین می افتد بی تکلف عجب
نمودی میکند و غریب شکاریست درینوقت یکی از پیادهای آن حدود آهو را رانده
آورد آهو بر پارچه سنگی بصورت جا گرفت و چنانچه باید خوب محسوس نمیشد پیاده خواست
که پیشتر آمده آهو را از ان مکان بیجا سازد بمجرد آنکه قدم پیش نهاد پای حفظ نتوانست

درجای مضبوط ساخت درپیش بته بود دست برای بته زد که تواند حفظ الکاهداشت
قفسا را بته کنده شد وازانجا معلق زنان بکمال تباه بر زمین افتاد افتادن همان
بود و تسلیم شدن همان تمام اعضایش ازهم گسیخت از مشاهده این حال مزاج اشرف
بشورش و اشوب گرائید و خاطر قدسی مظاهر بغایت مکدر گشت و ترک شکار کرده
بدولتخانه تشریف اوردند با دران پیاده امده جزع و فزع بسیار ظاهر ساخت اگرچه
اورا ابقدر تسلی فرمودند لیکن خاطر اشرف تسلی نمی یافت گوی ملک الموت باین صورت
متخلق گشته بنظر انحضرت درامده بود وازان ساعت ارام وقرار از پیش دل برخاست
وحال متغیر گشت از بیرم کلم براجور تشریف اوردند وبدستور معهود یک پهر از روز مانده
کوچ فرمودند دراثنای راه پیاله خواستند وهمین که برلب نهادند گوارا نیفتاد وبرگشت
وتا رسیدن بدولتخانه حال برهمنوال بود اخرهای شب که درحقیقه اخر روز حیات بود
کار بدشواری کشید وهنگام صبح که زمان واپسین بود استادهای بساط قرب را روز امید
سیاه نمود نفسی چند بسختی سرامد وهنگام چاشت روز یکشنبه بیست وهشتم صفر هزار
سی وهفت هجری مطابق یازدهم ابان سال بیست ویکم از جلوس اشرف همای روح
مطهر انحضرت از اشیانه خاک پاک افشانده سایه برفرق پاکان خطه افلاک افکند
انار روز رستخیز نمودار شد از درون وبیرون اواز فغان وشیون در گنبد نیلگون
پیچید واز سنوح این واقعه دلخراش و وقوع این حادثه جگرتراش جهان بشورش و
اشوب گرائید وجهانیان سررشته تدبیر از دست داده اسیمه سر شدند در نوبت اصف خان
که فدائیان ودواعیان این دولت ابد قرین بود با اعظم خان همداستان شده داور بخش

پسر خسرو را از قید وحبس براورده پیوند سلطنت موهوم شیرین کام ساختند لیکن او
این حرف را باور نمیداشت واعتماد نمی کرد تا اکثر سوگندان مغلظ تسلی بخش خاطر اشفته
او شدند انگاه اصف خان واعظم خان اورا سوار ساخته وچتر بر سر گرفته روانه منزل
پیش گشتند نورجهان بیگم هرچند کسان بطلب برادر فرستاد اصف خان عذرها گفته نزد او
نرفت تا اگر نعش جنت مکانی را پیش انداخته با شاهزادها عالیمقدار بر عماری فیل نشسته
رزپا شتافت یمین الدوله اصف خان بنارسی نام هندوی را که در تیز روی ودوانگی
ید طولی داشت بخدمت حضرت صاحب قران ثانی فرستاد خبر شنقار شدن جنت مکانی را
بعرض او حوالت نمود وچون وقت مقتضی عرضداشت نوشتن نبود انگشتر مهر خود را باو
سپرد تا سجلی باشد بر اعتماد او القصه ان شب در نوشهره توقف کرده روز دیگر از کوه
برامده در بهنبر نزول نمودند و ازانجا بتجهیز وتکفین پرداخته نعش انحضرت را مصحوب
مقصود خان ودیگر بندها روانه لاهور ساختند روز جمعه در اطراف اب لاهور در باغی
که نورجهان بیگم اساس نهاده بود بخاک سپردند با جمله امرای عظام وسایر بندها که موکب
مسعود پادشاه مرحوم مغفور بودند چون میدانستند که اصف خان بجهت استقامت د
استدامت دولت شاه جهان این توتیه را انگیخته داور بخش را بسلطنت برداشته ودر حقیقه
اورا گوسفند قربانی ساخته یالکلف بگوسفند قربانی مناسبت تامی داشت همه با اصف خان
موافقت ومتابعت نمودند برانچه می گفت ومیکرد تابع ورضاجوی بودند ودر حوالی بهنبر
خطبه بنام داور بخش خوانده روانه لاهور شدند چون پیوسته از صادقخان ابن عم
یمین الدوله اصف خان اثر یا اخلاص ونفاق نسبت بحضرت شاهجهان ظاهر میشد در نوبت

حوف و هراس عظیم بخاطر حق ناشناس او راه یافت و بخدمت یمین الدوله ملتجی گشته در
اصطلاح این کار استعانت جست و شفیعی بجهت تقصیرات در خواست آن مدار السلطنة
شاهزاده های عالیمقدار را که نور محل گرفته بود با وجود آنکه جوهر ذات ایشان سعادت اندوخته
ادراک این سعادت را شفیع جرایم خویش سازد و همشیره یمین الدوله آصف خان بنات
هندی را که در تیز رویی و دو الجویی طولی داشت بخدمت حضرت صاحبقران ثانی فرستاد
اما کدورتی که از دواج صادق خان بود پرستاری شاهزادها را سعادت جاوید دانسته پروانه
صفت بر گرد فرق مبارک ایشان میگشت و یمین الدوله چون از جانب نورجهان بیگم
مطمین خاطر نبود نظر بند داشته احتیاط مینمود که هیچکس نزد ایشان آمد و رفت نماید و بیگم
درین اندیشه و تدبیر که شهریار بر سریر سلطنت نشیند و آن برگشته روزگار در لاهور خبر ستقار
شدن جنت مکانی شنیده بتحریک زن و فتنه پردازی آن کوتاه اندیش حوصله را باسم بی
منهای سلطنت موسوم ساخته دست تصرف بخزاین و سایر کارخانجات پادشاهی دراز کرد
و هر کس هرچه خواست بوی داده بنواهم آوردن لشکر و جمعیت پرداخت جمیع کارخانجات بیوتات
را از خزانه و فیلخانه و قورخانه وغیره که در لاهور بود متوقف گشته در عرض یک هفته هفتاد لک
روپیه بمنصبداران قدیم و جدید داده بخیال محال همت مصروف داشت و میرزا بایسنغر
پسر شاهزاده مرحوم دانیال را که بعد از ستقار شدن آنحضرت فرار نموده نزد شهریار بلاهور آمده
بود سردار ساخته لشکر را از آب گذرانید غافل از آنکه کارفرمایان قضا و قدر در تهیه سور ترتیب
خدمت گزارانند که سلاطین والا شکوه غاشیه اطاعت بر دوش ان برداری اند از پیرایه دوش
مفاخرت و مباهات خواهند ساخت و فلک شعبده بازی که دست دلاد که با وجود او

متعوده وکنجک

متعوده و کنجک راجه چندو پارای آنکه در هوای همت بال هوس تواند گشود قطره را بدریا نسبت
دادن آب جو بردن است القصه آصف خان داور بخش را بر فیل سوار ساخته و خود نیز
بر فیل دیگر نشسته رو بتوجه کارزار نهاده در قلب جا گرفت خواجه ابوالحسن و مخلص خان و الله یار
خان و سادات بارهه در هراول کار طلب گشتند شیر خواجه و پسران شاهزاده دانیال در التمش مقرر
شد و اعظم خان با بسیاری از امرا در برانغار بپایمردی همت افزود صادق خان و شاهنواز خان
و راقم حروف و جمعی در جوانغار مقرر گردیدند در سه کروهی شهر تلاقی فریقین اتفاق افتاد و در
حمله اول انتظام افواج شهریار از هم گسیخت نوکران از بنده که بتاریکی فراهم آورده در برابر امرای
موید این دولت ابد قرین فرستاده بود هر کدام براهی شتافتند در آنوقت شهریار برگشته روز
که با دو سه هزار سوار از وضع قدیم در ظاهر شهر لاهور ایستاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت
مصراع تا خود فلک از پرده چه آرد برون :: ناگاه غلام ترکی از جنگگاه تاخته رسید
و این خبر دلکوب را بوی رسانید و آن برگشته بخت و خیم العاقبت براه کار خود را بر
سنجیده و بهبود خویش نفهمیده و بهیچ نوع ادبار عطف عنان نموده بقلعه در آمد و در حقیقت
خود را بپای خویش بدام افکند روز دیگر امرا آمده متصل حصار شهر بسمت باغ مهدی
قاسم خان لشکرگاه ساختند و اکثری از نوکران او قول گرفته آصف خان را دیدند و
شب اعظم خان درون قلعه در آمده در صحن دولتخانه پادشاهی توقف کرده و صباح آن امرای
عظام درون ارک شتافته داور بخش را افسر آرای اورنگ ساختند و آن برگشته روزگار
بحرم سرای حضرت جنت مکانی رفته در کنج خمول خزیده بود فیروز خان خواجه سرا که از محرمان
و معتقدان شبستان اقبال بود او را بیرون آورده باللهوردی خان سپرد و او پیش

داور بخش جاه ساخت و پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم در جای که قرار یافته بود جلوس
داشتند و بعد از دو روز محول ساخته در زاویه ادبار بحالت تباه و روز سیاه نشانیدند
و پس از روزی چند طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را نیز گرفته مقید ساختند
و پس [illegible] عرضداشت مشتمل بر نوید فتح و فیروزی بدرگاه شاه جوان بخت اقبال
ارسال داشته التماس نمود که لوای آسمان سای بر جناح استعجال شتافته جهان را از آشوب
و اختلال بجمال خلاص سازد و دیده منتظران شاه راه اخلاص را بغبار موکب گیتی نورد
سرمه سرمایه بیش کند اکنون مجملی از حقیقت رسیدن بشارت بدرگاه والا نهضت رایات
جهان گشا بمستقر سریر خلافت رقم زده کلک بیان می گردد بالجمله بشارت در عرض بیست روز
از مقام جنگ هتی که منزلیست در وسط کوهستان کشمیر حضرت [illegible] که در اثنای سیر جنت نظام آن ملک
واقع شده رسانیدند و از راه بمنزل جهانگیرخان که در آن چند روز شرف تقبیل بساط اقبال [illegible]
یافته بود رفته صورت حال معروض داشت و او چون برق و باد خود را بدر حرم سرای
خلافت رسانیده خبر [illegible] فرستاد و آن حضرت از محل برآمدند و بشارت زمین بوس
نموده حقیقت را معروض داشته مهر یمین الدوله آصف خان از نظر همایون در آورد و صورت
این سانحه دلخراش بر خاطر حق شناس که آئینه ظاهر ساخت و آثار حزن و ملال از جبهه
همایون هویدا گشت چون مقتضی اقامت مراسم تعزیت و ترتیب مراتب رسم و عادت
نبود و فرصت توقف بر نمی یافت ناگزیر بالتماس جهانگیرخان و دیگر دولتخواهان روز یکشنبه
بیست و سیوم ربیع الآخر سال هزار و سی و هفت هجری که مختار انجم شناسان رصد بند بود نهضت
موکب اقبال بر جناح استعجال از راه گجرات بمستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و فرمان مرحمت

عنوان مشتمل

عنوان مشتمل بر رسیدن بشارت و رسانیدن اخبار اقبال آثار و نهضت موکب سعادت بصوب
دار الخلافه مصحوب امان الله و باز [illegible] که از کرم [illegible] شاه راه خدمت بودند با جعفرخان
ارسال داشتند و جان نثارخان را که از بندهای مزاجدان بود با فرمان عالیشان محتوی
بر مراحم و نوازش نزد خانجهان افغان که در آن وقت صاحب صوبه دکن بود فرستادند
تا او را بنوید عواطف گوناگون مشتمل ساخته نزد ضمایر خاطر او وقوف حاصل نماید
چون هنگام زوال و ایام نکال او نزدیک رسیده بود راه صواب از دست داده باندیشهای
باطل خود را سرگشته بادیه ضلالت ساخت و با نظام الملک موافق مطلب خویش
عهود و مواثیق در میان آورده سوگندان مغلظ موکد گردانید تمام ولایت بالاگهات
به غنیم داده [illegible] جاگیرداران و سرداران سرحد بموجب نوشته او محال متعلقه
خویش را به غنیم واگذاشته نزد او ببرهانپور آمدند مگر سپهدارخان که در قلعه احمدنگر
بعهده او بود هر چند وکلای نظام الملک نوشته خانجهان را نموده تمهید مقدمات بیم و امید
نموده خواستند که قلعه را متصرف گردند میسر نشد و در جواب گفت که تا فرمان پادشاهی [illegible]
از او وقوف خاطر پرداخته منتظر نشسته ام اگر فرمان پادشاهی بمن رسد تسلیم میکنم والا سر خدمت
و این قلعه [illegible] چون خانجهان انداز فساد داشت و اراده باطلش خود مختار ساخته بود
چنین ملکی را مفت و رایگان به غنیم واگذاشت که شاید بوقت [illegible] مقارن
این حال دریای امید که پیش از استقرار شدن حضرت [illegible] از خدمت شاه بلند اقبال [illegible]
سعادت اختیار نموده بجانب [illegible] داخل ولایت نظام الملک [illegible] رفته به ناکامی روزگار
بر میبرد آمده بخانجهان ملحق گشت و مرکب سلسله فتنه و فساد گشت و آقا افضل دیوان

صوبه دکن که برادرش دیوان شهریار بود نیز شاه بلند اقبال اخلاص دستگاه نوشت
حرفهای پوچ خاطر برانداز بان افغان سرگشته کجبخت عفو واو جان نثار خانه زاد فرمان
گشتی مطالع بجهت استمالت او آورده بود با کمر عرضه داشتی در جواب فرمان عالیشان
قلمی نماید در جهت معاودت فرمود راقم حروف حقیقت مکرر از جان نثار خان شنیده که
آقا افضل باعث این همه فساد و خانه برانداز او شد هر چند من در خلا و ملا به عبارات
گفتم او بخرج نگذاشت که کار از پیش رفت القصه خانجهان باعث اما فرزندان حضور را
با جمعی از بندهای بادشاهی که بظاهر دم از موافقت می زدند و حضور از غرض او غافلت
مثل راجه گجسنگه و راجه جیسنگه وغیره نماند و آمده اکثر محال ولایت مالوه را متوقف شد
و مکنونات باطن فتنه پرداز حضور ابر عالمیان ظاهر ساخت و دم برفوی برگشته
بر ابنور بپیوست و چون موکب کیهان شکوه بر صوبه گجرات رایت اقبال بر افراشت عبدالله
ناهر خان که بخطاب شیرخانی سرافرازی داشت بنابر اخلاص و دولتخواهی خویش و اراده های
باطل سیف خان رسید لهذا شیرخان را بمراحم خسروانه مستمال و امیدوار ساخته بنوعیکه
صاحب صوبگی گجرات را که بخدمت گردانیدند و فرمان شد که شهر احمداباد را متوقف شده حوالة
معتمدان حضور نماید و سیف خان را نظر بند بدرگاه والا حاضر سازد درینوقت سیف خان
بیمار صعب داشت چون همشیره کلان نواب قدسیه احتجاب ممتاز الزمانی در حباله نکاح سیف خان
بود انگلکه جهان بهمشیره خویش نهایت محبت و دلبستگی داشت ظاهر ساختی جهت مراعات خاطر
ایشان بر ذمه مروت شاه بلند اقبال لازم و متحتم بود خدمت پرستخان دستوری یافت
که باحمداباد شتافته نگذارد که آسیب جانی به سیف خان رسد و موکب نصرت طراز دریای

زبده را از گذر بابا پیاری عبور فرموده در ظاهر قصبه سنور که بر کنار آب کنور واقع است نزول
سعادت ارزانی داشت و درین مقام دلکشا جشن وزن قمری سال سی و هفتم از عمر ابد پیوند
آراستگی یافت و سید دلیر خان بارهه که از یکتا جوانان رزم آرای نبرد جویست به استلام
سعادت زمینبوس فرق عزت برافراخت و منصب او بهزار و پانصدی ذات و سوار
مقرر گشت و درین جشن جهان افروز عرضه داشت شیرخان موروض پایه اقبال گردید که
از نوشته هندوان گجراتی که شرکا و گماشتهای آنها در لاهور اند معلوم شد که یمین الدوله
آصف خان و دیگر دولتخواهان کدا و بخش را دست نشان ساخته بمقابله و مقاتله شهریار
ناشدنی شتافته بودند در حوالی لاهور با افواج او جنگ کرده رایت فتح و نصرت بر
افراختند و ناشدنی در حصار لاهور متحصن گشته بزندان مکافات گرفتار شد و خدمت
پرستخان که بجهت محافظت سیف خان و آوردنش او شتافته بود بحوالی احمداباد پیوست
شیرخان استقبال فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه را بعده جبین اخلاص را العادت
زمینبوس نورانیا ساخت سیف خان را که بر بستر ضعف و ناتوانی افتاده بود بر پالکی
نشانده حواله خدمت پرستخان کرد خان موعالیه او را نظر بند بدرگاه سپهر اشتباه
رسانیده و شهنشاه جرم بخش عذر پذیر بشفاعت نواب قدسیه احتجاب جرایم و زلات او
ان بیمار مرض ادبار و حق ناشناسی را که بر بستر خوف و هراس صاحب فراش بود
معفو موقوف داشته از جنس عنایات والطاف آزاد ساخت و شیرخان از ضبط و نسق
شهر پرداخته برداختند بار دیگر امرا مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا والا و غیره
محمودآباد بسعادت زمینبوس کامروای مراد حضور گردیدند و چون تالاب کاکریه که در قطا

شهر احمدآباد واقع است محل نزول رایات اقبال گشت هفت روز دران مقام
بجهة تنظیم و تنسیق ملک اقامت فرمودند شیرخان را بمنصب پنجهزاری ذات و سوار صاحب صوبگی
ملک گجرات بلندپایگی بخشیدند و میرزا عیسی را بمنصب پنجهزاری ذات و دو هزار سوار و ایالت
ملک تته سرافراز ساختند و بجهت نظم کارخانه سلطنت و انتظام مصالح دولت خدمت
پرست خان را که از معتقدان و معتمدان و محرمان جان نثار بود نزد یمین الدوله
آصف خان بلاهور فرستادند و فرمان عالیشان بخط خاص شرف صدور یافت که
درین هنگام که آسمان آشوب طلب و زمین فتنه خیز است اگر داور بخش پسر خسرو و
برادر او و ناشدنیها و پسران شاهزاده دانیال را آواره صحرای عدم ساخته دولتخواهان
را از توزع خاطر و شورش دل فارغ سازند بصلاح و صواب قریب تر خواهد بود روز
پنجشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاول مطابق دهم بهمن ماه الهی سنه مذکور باتفاق دولتخواهان
در ایوان دولتخانه خاص و عام لاهور خطبه بنام نامی و القاب سامی شاه جوان بخت
بلند اقبال مسندآرای تخت خلافت و اجلال رونق و بها پذیرفت و داور بخش را که
دولتخواهان روزی چند بجهت مصلحت وقت و تسکین شورش سلطنت برداشته بودند
بسکر ساخته در گوشه ادبار محبوس گردانیدند و چهارشنبه بیست دوم بهمن ماه مطابق بیست
و ششم جمادی الاول او را با گرشاسپ برادر او و شهریار و طهمورث و هوشنگ پسران
سلطان دانیال مرحوم بادیه پیمای راه فنا گردانیدند و گلشن هستی را از خس و خاشاک
وجود شان پرداختند درینوقت موکب اقبال بحدود ملک رانا رسیده بود و رانا
ازان در مقام گوگنده که سابقا در ایام شاهزادگی بامر شه رانا را مسخر باد و داک سعادت

بالمنة ذو فنون

آستانبوس مفتخر و مباهی گشته بعد تبارک اخلاص شتافته دولت زمین بوس دریافت
و پیشکش درخور خویش گذرانیده سعادت جاوید اندوخت و شهنشاه دریانوال آن برگزیده
خویش را بانواع و اقسام مراحم و نوازش سرفرازی بخشیده خلعت با دهگذر لعل قطبی
سی هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع و خنجر و فیل خاصه با یراق نقره و اسب خاصه
با زین طلا عنایت فرمودند و محال جاگیر او را بدستور سابق مقرر داشتند و برگول ماندازین
وزن مبارک شمسی سال سی و ششم از عمر ابدپیوند آراستگی یافت و بتاریخ مقدم شهر جمادی الاول
مطابق پنجم بهمن ماه ساخت دارالبرکات اجمیر از عساکر موکب منصور محسود بهشت برین گردید
بپایین چند از کوار خویش پیاده زیارت روضه متبرکه معینیه شتافته سعادت جاوید
برگرفتند و بعد از مراسم زیارت و نثر الالی نثار صندوق معتکفان و مجاوران مزار فائض الانوار
و بسیار مستحقین آن دیار را از فیض نذور و صدقات کامروای مراد ساختند و مسجد عالی
سنگ مرمر طرح افگنده بنایان چابک دست مقرر نمودند که در اندک فرصت حسن اتمام
بخشند و بخواهش سپهسالار مهابتخان صوبه اجمیر و پرگنات نواحی آن بجاگیر او مرحمت
درین چند روز خان عالم و مظفرخان معموری و بهادرخان اوزبک و راجه جی سنگه
و راجه بهارت بوندیله و سید بهوه و بسیار از بندها بتارک شوق شتافته سعادت زمین بوس
دریافتند و بتاریخ بیست و ششم جمادی الاول هزار و سی و هفت هجری موکب فلک شکوه بعطار
اکبرآباد دربانج نور منزل نزول اقبال ارزانی فرمود قاسم خان حاکم شهر دربانج مذکور
زمینبوس جبین اخلاص را نورانی ساخت و چهار روز بعد گذر بهمان چتر شهنشاهی
سایه ابدپیرایه فرق متوطنان مستقر سریر خلافت و منتظران صبح سعادت افگند

راحت بهزار انبوه جمال جهان آرای خویش روشنی بخشیدند و از بام و کوی تا در دولتخانه
ل بر تخت فیل کوه شکوه نشسته خرمن خرمن زر اسکوک بر یمین و یسار نثار ریخته
من اهل حاجت را مالامال مراد ساختند و از مردم شهر و دیهات که بهوای نظاره آمده
دند از زمین کوچه تا پشت بام خانهای مرغ آشیانه و سقف آشیانه خلق انبوه پروانه
شار و حباب تماشای بودند بر ضمایر ارباب بصایر پوشیده نماند که چون سوانح ایام سلطنت
قایع مکارم خلافت نیر برج دولت و اقبال کوکب سپهر عظمت و جلال جد باتاج قدرت
روری قرة العین عدالت و جهانبانی اورنگ زیب مسند قوانین نصفت و رافت موسس مبانی
ت و معدلت شهنشاه حقیقی و مجازی شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان بادشاه
ی رالحکم همایون آنحضرت دانشوران سخن آفرین و منشیان فصاحت گزین متصدی
ر و نگارش گشته بعبارات منتخب مستعدان روزگار میدهد در سلک تحریر کشیده سعادت
ید را ذخیره می نهد لاجرم این فقیر قلیل البضاعة و حقیر عدیم الاستطاعة دست ارادت
خیط باز کشیده بشرح اولاد حضرت ملکات و وزرای آنحضرت و فضلا و هنرمندان که در
ر زمان مبارک بودند می پردازد بادشاه مغفور مبرور را پنج پسر والا
و دختر قدسی اختر بود ❊ سلطان خسرو ❊ سلطان پرویز ❊ سلطان خرم ❊
ان جهاندار ❊ سلطان شهریار ❊ سلطان لیلان بیگم ❊ بهار بانو بیگم ❊ خسرو و پرویز و
دار در حیات پدر بزرگوار بعالم بقا شتافتند و تاریخ وفات شان صاحبقران ملک
ر محل خود رقم زده کلک بیان گشته و از خسرو دو پسر و یک دختر مانده بود پسران
شتغال شدن آنحضرت بطریقی که نگاشته آمده راه ممات پیش گرفتند و دختر با جان

